

# عَلَمُ الْمَحَجَّةِ

## تألیف

محقق و دانشمند عالی مقام آیه الله العظمی  
مرحوم میرزا محمد حسین حجه الاسلام

## چاپ اول

انتشارات روشن ضمیر

سر شناسه : میرزا محمد حسین  
عنوان و نام پدید آور : علم المحجه / میرزا محمد حسین حجه الاسلام  
مشخصات نشر : تهران : روشن ضمیر ، ۱۳۸۶  
مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص  
شابک : ۲ ۱۲ ۸۵۲۱ ۹۶۴ ۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
یاد داشت : کتابنامه به صورت زیرنویس  
موضوع : شیخیه دفاعیه ها و ردیه ها  
رده بندی کنگره : ۸ ع ۹ م / ۲۱۳  
رده بندی دیویی : ۴۱۷۲۴ / ۲۹۷  
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۶۹۵۱۱

---

### شناسنامه ی کتاب

نام کتاب : علم المحجه  
نام مؤلف: آیت الله العظمی میرزا محمد حسین حجه الاسلام  
ناشر : انتشارات روشن ضمیر  
تلفن ۵۵۳۸۷۵۰۷ ۵۵۵۰۰۴۴۶  
فاکس: ۵۵۳۶۷۰۸۳  
تیراژ : ۵۰۰۰  
تعداد صفحه : ۱۹۲  
قیمت : ۲۰۰۰ تومان  
چاپ : چاپخانه آرتش  
قطع : رقعی  
تاریخ چاپ : چاپ اول تابستان ۱۳۸۶  
شابک : ۲ ۱۲ ۸۵۲۱ ۹۶۴ ۹۷۸



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء  
و المرسلين و على اهل بيته الطاهرين و اللعن الدائم الابدی  
على مخالفیهم و معانیدیهم اجمعين من الان الى قيام يوم  
الدين . آمين يا رب العالمين .

مؤسسه ی انتشاراتی روشن ضمیر ، از ابتدا این نظر را  
داشته که به هنگام چاپ هر کتابی ، شرح حال مختصری از  
زندگانی مؤلف همان کتاب را، از نظر خوانندگان محترم  
بگذرانند ، زیرا این کار را یکی از لوازم ضروری نشر می داند  
وقتی قرار شد کتاب شریف علم المحجه تألیف علم الاعلام ،  
مقتدای فقهای عظام اسطوانه ی علم و عمل مرحوم میرزا  
حسین حجه الاسلام فرزند مرحوم آخوند ملا محمد کبیر  
دوباره به زیور طبع آراسته شود ، با ملاحظه ی این که او  
یکی از معاریف خاندان معروف حجه الاسلام است که حدود

۱۵۰ سال مطمح نظر اهل علم و مرجع عامه ی شیعیان  
 ائمه ی معصومین سلام الله علیهم بوده اند ترجیح داد شرح  
 حالی از این خانواده ی علم و عمل و اگرچه به طور اختصار  
 به رشته ی تحریر در آید .

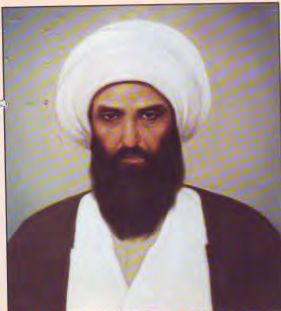
اما با مشاهده ی برخی کتاب ها و قلت اطلاعات و به  
 عنوان تیمن و تبرک ، اکتفا نمود به آن چه که در آغاز کتاب  
 شریف صحیفه الابرار ، و مقدمه ی دیوان آتشکده ، تألیف و  
 اثر فیلسوف و فقیه اهل بیت عصمت و طهارت مرحوم آخوند  
 ملا محمد تقی متخلص «نیر» به قلم شیوا و رسای استاد  
 ارجمند و فقیه دانشمند حضرت آیت الله معظم حاج میرزا  
 عبدالرسول حایری احقاقی قدس سره العزیز آمده بود .

اینک بی آن که راجع به خود کتاب مطلبی بنویسد ، از  
 همه ی اهل مطالعه و تحقیق می خواهد آن را به دقت  
 مطالعه فرمایند تا مصداق مثل معروف « مشک آن است که  
 خود ببوید نه آن که عطار بگوید » را بالمعاینه ملاحظه  
 کنند. لازم به یاد آوری است که اضافه بر مقدمه ی استاد  
 قدس سره به بعضی از خدمات ماندگار مؤلف که می شود  
 گفت آن ها نیز بعضی از آثارگران سنگ او به شمار می روند  
 اشاره شده است.

انتشارات روشن ضمیر



ميرزا محمد تقي (حجة الإسلام)



ميرزا محمد الكبير الملقب بـ (حجة الإسلام)



ميرزا إسماعيل (حجة الإسلام)



ميرزا محمد حسين (حجة الإسلام)

## أسرة حجة الإسلام التبريزي

ميرزا محمد الكبير الملقب بـ (حجة الإسلام) كبير هذه الأسرة وزعيمها نال درجة الإجهاد في الأصول والفقه في المحاضرات العلمية في التلخيص الأشرف وكربلاء المقدسة. بعدها تشرف بحضور مجلس درس الشيخ الأخرع الإحسائي أعلى الله مقامه لمعرفة المقامات السامية في الولاية وأسرار أهل البيت (ع) وبعد ثمانية عشر شهراً أجازته الشيخ الجليل. يقول حجة الإسلام في آخر لقاء مع الشيخ قال لي: أيها الملا محمد ستوفق أنت وأولادك الأجيال على مدى سنوات طويلة تتجاوز المائة عام إلى نشر آثار وكرامات أهل البيت (ع) بتأليف الكتب المهمة وإرشاد وتهذيب الناس بإخلاص وجهاد. وستتف في وجه المتكبرين والمعادين بهامة مرفوعة شامخة. لأجل هذا أفديتك (سعيًا) لتكون رمزاً للهادك وزمامتك وجهادك وإيمانك، وفعلًا تحققت هذه النبوءة فكان مع أولاده الثلاثة شموسا ساطعة وفشراً للمرجعية والبناء وهم ميرزا محمد حسين (حجة الإسلام) صاحب كتاب علم المحجة، وميرزا محمد تقي (حجة الإسلام) صاحب صحيفة الأرزار، وميرزا إسماعيل (حجة الإسلام).

المصدر: كتاب (فرقان من الاجتهاد) والمراجعة تأليف المرجع الديني الكبير علام الشريعة الفراء آية الله الحاج ميرزا عبيد الرسول الإحسائي (دام ظله).

بسمه تعالی

تاریخچه ی مختصر

خانواده معظم «حجه الاسلام»

آخوند ملا محمد حجه الاسلام «علی الله مقامه»

مرحوم آخوند ملا محمد حجه الاسلام فرزند حسین بن زین العابدین بن علی بن ابراهیم ، ممقانی الاصل، التبریزی المنشاء والمسکن ، عالمی عامل و فقیهی کامل و حکیم وفیلسوفی بی نظیر ومحدثی والامقام بود. دارای کمالات نفسانیه ومقامات معنویه ودر فقه وحکمت وتقوی وعفت وجهاد وشجاعت سرآمد معاصرین خود به شمار می رفت، وی مرجع وملجاء گروه زیادی از شیعیان اثنا عشری و در زمان خوداستاد الکُلّ بوده است وتمام عمر خویش را وقف خدمت به دین مبین سید المرسلین و نشر فضائل ومناقب اهل بیت اطهار علیهم السلام نمود، ودراین راه از هر نوع سعی واهتمام دریغ نکرد.

این نابغه ی بزرگوار از همان اوان کودکی شوقی وافر وعلاقه ای مفرط به کسب علوم دینی وفنون مذهبی داشت وپس ازتکمیل مقدمات درشهر تبریز ، جهت تکمیل درجات عالیه ی علمی عازم عتبات عالیات نجف وکربلا گردید ومدتی

در آن مراکز مقدس از محضر اساتید عالی مقام ومجتهدین والاتبار بهره مند شد وبه درجه ی منیعہ ی اجتہاد نایل آمد واز مراجع بزرگوار آن جا به کسب اجازات مفصلہ ی اجتہاد موفق گردید و قصد مراجعت به وطن نمود؛ در موقع بازگشت در کرمانشاه برحسب تصادف به محضر حضرت شیخ اوحّد شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه شرفیاب شد ودرهمان ملاقات اول احساس کرد که علاوه برعلومی که فراگرفته است احتیاج دارد مدتی هم از مکتب مقدس آن شیخ بزرگوار کسب فیض نماید واز ثمار تحقیقات او بهره مند گردد، بنابراین فسخ عزیمت به تبریز نمود ودر کرمانشاه در حلقه ی شاگردان آن عالم ربّانی در آمد ومدتی هم ازخدمت آن استاد عالی قدر استفاده ی شایان نمود وروح تشنه ی خود را از سرچشمه ی معارف الهیه و مطالب وفضائل اهل بیت اطهار علیهم السلام سیراب کرد به اندازه ای که مورد توجه خاص وعنایت واعتماد شیخ قرار گرفت واز جناب استاد اجازه ی عزیمت به وطن کسب نمود و روانه ی تبریز گردید.

این مرحوم از شاگردان ارشد مرحوم شیخ احمد احسائی و تلمیذ بلافصل آن بزرگوار می باشد واولین مجتهد جامع الشرائطی است که از شاگردان مرحوم شیخ به تبریز قدم نهاد، گرچه مرحوم حجه الاسلام در ابتدای ورود به تبریز

مدتی چون آفتاب زیر ابر از انظار طالبین علم و معرفت مستور بود ولی در اثر مقامات علمی و فضائل اخلاقی پس از اندکی با سرعتی فوق الوصف در تمام صفحات آذربایجان شهرتی عظیم اکتساب نمود و جمعی کثیر از هر طبقه به حلقه ی ارادتش در آمده و تابع او شدند. و تمام اهل بصیرت و انصاف اعم از علما و رجال دولت و اشراف و تجار و بازاریان با عقیده ای خالص و ایمانی کامل به وی تقلید کردند، و همچون پروانه به گرد آن شمع هدایت چرخ زدند و در کمتر مدتی ممتازترین مسجدی را برای اقامه ی نماز جماعت و موعظه ی ایشان بنا نمودند، حلقه ی درس آن بزرگوار مرکز اجتماع فضلا و آستان مقدسش ملجاء عموم اهالی گردید و در تمام معضلات علمی و مشکلات مذهبی نظر صائب و رأی ثاقب آن جناب متبع عموم معاصرینش واقع شد.

در غائله میرزا علی محمد باب که ابتدا ادعای با بیت و نیابت خاصه از طرف حضرت ولی عصر ارواحناده داشت و سپس صراحتاً ادعای صاحب الامر نمود، و جمع کثیری از مردم بی خبر و عوام الناس را گرد خود جمع و بالاخره در دیار مسلمین فتنه و آشوب و غوغائی عظیم ایجاد نمود، از طرف دولت وقت در تبریز مجلسی جهت بحث و اسکات آن شاید ترتیب داده شد تا به کنه داعیه های وی رسیدگی و او را

مجاب سازند، متأسفانه اغلب علمای وقت در را به روی خود بستند و از حضور به آن مجلس خودداری نمودند و هریک عذری: «الباطل یموت بترک ذکره» آوردند، مگر این شخصیت بزرگوار که باشهامت و شجاعتی کامل در آن مجلس حاضر و با معیت مرحوم نظام العلما و چند تن دیگر از فضلاء شهر با میرزای مذکور از در بحث وارد و وی را محکوم و مجاب فرمود و کفر و ارتداد آن گمراه را به همه ی اهل مجلس روشن و آشکار کرد، پس از اتمام حجت و اهتمام تمام در امر توبه، چون وی باز هم بر عقیده ی باطل و اوهام تاریک خود اصرار نمود و نخواست از جهل و عناد خویش دست بردارد و هم چنان از ادعای صاحب الامر بازنگشت به حکم ناصرالدین شاه قاجار در میدان سربازخانه ی تبریز تیر باران و به کیفر اعمال ناشایست خود رسید، و هرگاه در این غائله مرحوم حجه الاسلام نبود و در آن مجلس حاضر نمی گردید و با دلائل و براهین کامل او را محکوم نمی فرمود بیم آن می رفت که از همان روز عقیده ی اغلب مردم سست شود و داعیه های بی اساس میرزا علی محمد را صحیح انگارند و پیرو او گردند.

بعد از اشتهاار کامل و عظمت مقام و موقعیت خاص مرحوم حجه الاسلام طبعاً در اثر تلقینات سوء بعضی از حسودان

وماجرا جویان شعله ی اختلاف دراین صفحات نیز شیوع یافت، و با رقابت و تحریکات یک دوخانواده که وجود حجه الاسلام را مانع پیشرفت اغراض خود می دانستند آتش دوئیت و اختلاف مشتعل گشت، اما علم و معرفت و زهد و تقوی و منطق و شجاعت این عالم مبارز غائله را بر علیه محرکین منعکس ساخت و باعث ترقی و و تعالی وی و دوستانش گردید و توجه شاه و رعیت و خاص و عام را به سوی او جلب نمود و خواهی نخواهی جمعیت مقتدری تشکیل و در نتیجه جلال و قدرت ظاهری و معنوی ایشان برتری یافت، در اثر راستی و درستی و اعمال مثبت مرحوم حجه الاسلام تشبثات رقیبان و منفی بافی های ایشان نه تنها در ترقیات ظاهری و معنوی آن مرحوم اثری نداشت بلکه موجب بزرگی و بزرگواری و محبوبیت وی می گشت، و بالاخره پس از مجاهدات و مبارزات دامنہ دار در راه اعتلای کلمه ی توحید و نشر ترویج فضائل و مناقب آل محمد صلی الله علیه و آله با یک دنیا عزت و افتخار در سال ۱۲۶۹ قمری جهان فانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت.

شرح حال مختصری

از

مؤلف این کتاب

مرحوم

میرزا محمد حسین

«حجه الاسلام»

«اعلی الله مقامه»

مرحوم میرزا محمد حسین «حجه الاسلام» اعلی الله

مقامه

مرحوم حجه الاسلام پس از خود سه فرزند به یادگار گذاشت «میرزا محمد حسین، میرزا محمد تقی، میرزا اسماعیل» که هریک از این اخلاف سه گانه در علم و عمل و حید عصر به شمار می رفتند و هر کدام را در اخلاق و فضائل و کمالات ظاهری و معنوی امتیازاتی بود که شرح آن در این مختصر نمی گنجد. ولد ارشد مرحوم حجه الاسلام، میرزا محمد حسین حجه الاسلام، مؤلف رساله حجتیه<sup>۱</sup> و کتاب علم المحجه<sup>۲</sup> است. این بزرگوار از تلامذه ی حضرت سید اجل مرحوم سید کاظم رشتی رضوان الله علیه می باشد وی علاوه بر علم و زهد و تقوی دارای منطقی بلیغ و رأیی مصیب و شهامتی فوق العاده بود با شجاعتی بارز و اراده ای

---

۱ - این کتاب که از مولفات پرارزش مرحوم حجه الاسلام و در جواب پاره ای از مسائلی علمی و حکمی اسلامی نوشته شده است تا سال ۱۳۳۳ شمسی به طبع نرفته بود. تا این که در این سال مذکور حضرت آیه الله آقای حاج میرزا حسن آقا احقاقی روحی فداء امر به طبع آن فرمودند و از درآمد اوقاف مرحوم حاج سلیمان خان افشار و با مباشرت حقیر نگارنده ی این سطور به زیور طبع آراسته و مورد استفاده اهل علم معرفت قرار گردید.

۲ - این کتاب ار که مرحوم حجه الاسلام بنا به خواهش ناصرالدین شاه قاجار در تهران تألیف فرموده و از کتابهای بسیار نفیس و در شرح و اثبات فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است در زمان خود آن مرحوم به طبع رسانده بودند و چون نسخه هایش بسیار نایاب و طالینش بسیار زیاد بود حقیر نگارنده این سطور در سال ۱۳۴۰ آن را تجدید طبع نمودم.

توانا داشت ، گویا دست حضرت صانع متعال قهرمان دین وایمان را در آذربایجان مجسمه ی سیاری به نام حجه الاسلام ایجاد نموده است، هیبت ظاهری و فعالیت های مذهبی حجه الاسلام رشیدترین مجاهدان صدر اول اسلام را در فکر هر بیننده ای مجسم می نمود، وبالاخره تمام عمر شریف ایشان در راه مبارزات مذهبی ونشر فضائل ومقامات اهل بیت عصمت علیهم السلام به سر رفت و از همه ی میدان ها فاتح وپیروز بیرون آمد. حتی ناصر الدین شاه قاجار ، در نتیجه غوغائی که رقیب بر پا نموده بود هردو را به پایتخت احضار فرمود، حجه الاسلام به استدعای شاه عقیده ی خویش را در رساله ای به نام «علم المحجه» نوشت وآن رساله مورد پسند وتمجید وتقдіس ملوکانه وحضار با فضل ومعرفت آن مجلس قرار گرفت، ناصرالدین شاه پس از قرائت و پسندیدن ، رساله ی مزبور را جهت رقیب فرستاد و او را به صلح واصلاح دعوت فرمود، اما رقیب سرسخت سرپیچی کرد وجواب های منفی داد. واما حجه الاسلام مظفر و فیروز به تبریز مراجعت فرمود.

حال به آن چه در این باره ، در کتاب تاریخ رجال ایران  
تالیف آقای مهدی بامداد آمده است توجه می کنیم اودر  
شرح حال مرحوم حاج میرزا باقر مجتهد می نویسد:

### حاج میرزا باقر:

حاجی میرزا باقر مجتهد متولد سال ۱۲۲۱ قمری فرزند  
میرزا احمد مجتهد مغانی از شاگردان شیخ محمد حسن  
اصفهانی ، مؤلف کتاب جواهر الکلام ، وحاج شیخ مرتضی  
انصاری دزفولی بوده است . نامبرده پس از فوت پدرش در  
سال ۱۲۶۵ قمری جای او را در روحانیت و مرجعیت گرفت او را  
به طور مطلق مجتهد خطاب می کردند. و کلمه ی مجتهد در  
حقیقت برای وی لقب وعنوان شده بود، و در آذربایجان خیلی  
متنفذ ومقتدر شد، در مقابل دولت، او هم دارای قدرت بود و  
به حکام چندان اعتنائی نداشت ، و کارهای مرجوعه ی به  
خود را انجام می داد. در آن زمان از قبیل حاجی میرزا باقر  
به واسطه ی ضعف دولت و یا نادرستی و بی عدالتی زمام  
داران وقت، درسایر ولایات نیز چنین علمای متنفذ ومقتدری  
وجود داشتند. میرزا تقی خان فراهانی امیر کبیر که به  
صدارت رسید خواست که به دولت قدرتی بدهد و در قبال  
متنفذین اظهار وجودی بنماید. بنابراین سلیمان خان افشار را  
برای آوردن حاجی میرزا باقر حاج میرزا علی اصغر شیخ

الاسلام و پسرش میرزا ابوالقاسم به تهران در سال ۱۲۶۷ قمری مأمور و روانه نمود. شیخ الاسلام و پسرش اطاعت کرده به همراه سلیمان خان به تهر ان آمدند لکن حاجی میرزا باقر به واسطه ی قدرت و نفوذی که داشت اطاعت نکرد و نیامد. سرانجام او راهم چندی بعد به ترتیبات خاصی به آرامی به تهران آوردند. در سال ۱۲۶۸ قمری که ناصرالدین شاه به همراه امیر کبیر برای رفع اغتشاش و دفع متمرّدین اصفهان رهسپار آن شهر شد حاجی میرزا باقر را هم برد ، نظر امیر کبیر براین بود که مجتهد همیشه در تهران بماند و دیگر به تبریز نرود . در بازگشت از اصفهان امیر کبیر از صدارت افتاد، و بعد هم کشته شد و به جای او میرزا آقاخان نوری را آوردند و صدر اعظم کردند. صدر اعظم تازه به مجتهد اجازه داد به تبریز برود و او هم به تبریز رفت و پس از ورود اهمیتش بیش از پیش زیادتّر شد و نفوذ حکم او برتری گرفت. چون مدتی بود که بین دو فرقه از علماء یعنی فقهاء و اصولیین<sup>۱</sup> از یک طرف و شیخیه ی تبریز<sup>۲</sup> از طرف دیگر

---

- از فرقه دیگری که جناب آقای مهدی بامداد، آن ها را در مقابل اصولی ها قرار می دهد خود اصولی اند و از مجتهد اصولی تقلید می کنند ، هر کدام از حجه الاسلام ها در زمان خود ، رساله ی علیحده ای داشته اند که مقلدین ایشان به

دائماً نزاع وجدال بود و یکدیگر را جداً کافر و نجس می دانستند<sup>۳</sup>. در ایام اقامت حاجی میرزا باقر در تبریز باز دوباره میان دوشعبه از علمای مذکور مانند سابق یعنی زمان میرزا احمد مجتهد پدر صاحب ترجمه نفاق ایجاد شد و میان پیروان آنان به سختی نزاع در گرفت و در این نزاع جمعی مجروح و سه تن نیز کشته شدند. در این هنگام دولت مجبور گردید که او را مجدداً به تهران بخواهد وی به تهران آمد و محترمانه می زیست تا این که در سال ۱۲۸۵ قمری در سن ۶۴ سالگی در تهران در گذشت<sup>۱</sup>

---

رساله ی آن ها مراجعه و تقلید می کرده اند متأسفانه تاریخ نویسان در این باره بی آن توجه کنند به خطا ایشان را اخباری نام نهاده اند.

۲ - طرفداران واقعی مرحوم شیخ احمد بن شیخ زین الدین احساسی خود را شیخیه ننمیده اند، و در هیچ کتابی خود را شیخی نگفته اند و از شنیدن این نام، واز تنابز به القلاب جداً بیزار و متنفرند.

۳ - تکفیر افراد هرگز از ناحیه ی این طایفه صورت نگرفته و در هیچ کتابی پیروان شرع مقدس اسلام را تکفیر نکرده ، و آن ها را نجس ندانسته اند اما طرف مقابل در این باره اقداماتی داشته که سبب برخورد، خونریزی و غیره شده است.

۱ - به صفحات ۳۵ و ۳۶ کتاب مزبور چاپ کتاب فروشی زوار تهران شاه آباد مراجعه نمائید.

باردیگر بر گردیم به آن چه به قلم استاد خادم الشریعه الغراء حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا عبدالرسول احقاقی حایری در مقدمه ی آتشکده ی نیر نگاشته شده است.

در زمان مرحوم میرزا محمد حسین حجه الاسلام و بعد از ایشان علما و فقهای ناشرین فضائل و مناقب آل محمد صلی الله علیه و آله. در تبریز و سایر اماکن آذربایجان زیاد شدند و مساجد بسیاری در شهر با عظمت تبریز مرکز نشر فضائل و مقامات آل بیت اطهار علیهم السلام گردید، حتی جهت تربیت عوام نیز درس های خصوصی در فضائل و مناقب گذارده شد، عمده ترین ایشان مرحوم حاج میرزا شفیع ثقه الاسلام و مرحوم سید میرزا علی آقا طباطبائی که از بزرگوارترین شرفای تبریز به شمار می رفتند و در عصر خود صاحب رساله و مرجع تقلید بودند. و مرحوم حاج ملا علی معین الاسلام که هر کدام را مسجدی با عظمت و دوستارانی صمیمی و فراوانی و تشکیلاتی قابل توجه بود و مرحوم حاج میرزا موسی ثقه الاسلام و مرحوم حاج سید مصطفی حائری اسکوئی اعلی الله مقامهم<sup>۲</sup>.

---

۱ - مرحوم حاج میرزا شفیع ثقه الاسلام و مرحوم حاج ملا علی معین الاسلام از شاگردان حضرت سید اجل مرحوم سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه، و مرحوم سید میرزا علی آقا طباطبائی و مرحوم حاج میرزا موسی ثقه الاسلام و مرحوم

و اما مرحوم حجه الاسلام قائد کل محسوب می شد ، آن بزرگوار در سال ۱۳۰۳ قمری به رحمت ایزدی واصل گردید .

### بعضی از اقدامات این مرحوم

۱ - گردآوری جوامع الکلم : رساله هایی که مرحوم شیخ احمدبن زین الدین احساسی، به خواهش عده ای از علما و فقهای زمان، تألیف یا شرح کرده، یا در پاسخ به سئوالات مشکله ی معاصرین تدوین نموده بود، در صورتی که جمع آوری واستنساخ نمی گردید به مرور زمان ، وگذشت روزگار ازبین می رفت، واثری از آن ها باقی نمی ماند. درست در چنین شرایطی فخر محققین، خاتم مجتهدین ، پناه فقهای کرام، انسان واقع بین و آینده نگر ، جناب میرزا محمد حسین، معروف وملقب به حجه الاسلام ، کمر همت به میان بست، وعده ای را وادار کرد تا این رساله ها را که تا آن زمان در تبریز موجود ولی در دست این وآن پراکنده بودند گرد آوری ودر مجموعه ای استنساخ نمایند، گرچه این کار هزینه بر ومشکل بود، ومدّت زمانی طولانی لازم داشت تا جمع آوری، باز بینی و مقابله ونگهداری شود. اما موجب می شد دسترسی محققین، علما، وفضلا، به این رساله ها ساده وآسان شود، وخطرنابودی آن ها را تهدید نکند. مقدار رساله هائی که تا سال ۱۲۷۳ جمع آوری شد به اصطلاح اهل قلم حدود دویست وپنجاه هزار بیت، حاوی نودو دو رساله وتعدادی کتاب بود. چهل رساله ، از همین آثار ، در مجموعه ای به نام جلد اوّل جوامع الکلم ، و ۵۰ رساله ی دیگر به

---

حاج سید مصطفی حائری از تلامذه ی آخوند میرزا محمد باقر اسکوئی، جد اعلای نگارنده ی این سطور می باشد.

انضمام دوازده قصیده ی طولانی در مدایح و مرثی ، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و تعدادی خطبه ، در جلد دوم جوامع الکلم قرار گرفت به تعداد هزار و چهارصد نسخه چاپ وقف و در اختیار علما و طلاب محترم علوم دینی قرار داده شد. جزاه الله عن الاسلام والمسلمین خیر جزاء المحسنین.

جناب ملا محمد تقی حجه الاسلام متخلص به نیر دومین فرزند آخوند، ملا محمد تبریزی ممقانی، معروف به حجه الاسلام در آغاز جلد اول وبه همین نحو در جلد دوم جوامع الکلم می نویسد : بر آنان که به حقایق اسرار آگاهند وبه دقایق آثار عارفند مخفی نیست که علت ایجاد و سرّ آفرینش عباد، شناختن خدای یگانه و جواد و شناختن اولیای اوست که به راه صحیح هدایت می کنند ودانستن این که مبدء چگونه بوده ومعاد چگونه خواهد بود.

وانگهی پوشیده نیست که رسیدن به این مقام و وصول به این مرام زمانی میسرّ خواهد بود. که انسان ، معارف خود را از قرآن کریم اخذ کند، واز اخبار ائمه ی اطهار علیهم الصلوه والسلام پیروی نماید زیرا آن حضرات زبان گویای خدا، ومفسرین کتاب وحی او بمرمدم هستند.

به همین منظور علمای اعلام وفقهای کرام وحکمای عظام ما، از زمان های گذشته، برای جمع آوری این اخبار، و ضبط این همه آثار ، کتاب ها، ورساله های مفصل ومبسوطی را تدوین کرده، وزیر بنای آن ها را بیان، و معانی آن ها را به مقداری که وسع علمی ایشان، شرایط افراد واقتضای حالات درزمان ومکان ایجاد می کرده تحریر نموده اند.

تا این که مصلحت وقت ومحل وافراد مقتضی شد: شیخ ما، عماد ملت ودین، رکن اسلام ومسلمین، آیت الله فی العالمین ، کاشف اسرار کتاب تدوینی ، واقف بر رموز خطاب تکوینی، شارح رموز دقایق وفاتح گنجینه های حقایق، شکننده ی بتهای گمراهی، برافروزنده ی پرچم های هدایت، شیخ ما، شیخ اوحده مولانا الامجد، الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین الاحسائی ظاهر، ونام و آوازه ی او در آفاق معروف ومشهور گردد، انارالله برهانه، ورفع فی مأنس القدس شأنه واعلی فی الملاء مکانته ومکانه. او رمزهایی را شرح داد که پیش از او شرح نشده بود. گنج هایی ناگشوده را باز نمود، در معنای اخبار کتاب ها، رساله ها، وجواب هایی را به نگارش در آورد که مسبوق به سابقه نبود، وچون این کتاب ها ورساله ها، در این جا وآن جا پراکنده بودند، به نحوی که به مرور زمان وگذشت سال ها، مانند کبریت احمر، معدوم الاثر ومفقودالخبر می شدند عده ی از علما که ارزش این درّهای منظوم وبهای این لؤلؤها ی مرسوم را می دانستند، به خصوص فخرالمحققین، خاتم المجتهدين ، مرجع انام، ملجاء فقهای کرام، امید خانواده های بی بضاعت وایتام، انسان واقعی، و واقع گرا، جناب میرزا حسین ملقب به حجه الاسلام ، خدا سایه اش را برسر انام دائمی کند. تصمیم گرفتند: این رساله وکتاب ها را که در حال حاضر، در این شهر «تبریز وحوالی آن» موجودند دریک مجموعه جمع آوری ونگهداری شوند تا دسترسی به آن ها مشکل نباشد. به اصطلاح اهل قلم حدود دویست وپنجاه هزاربیت دریک

مجلد ضخیم حاوی چهل کتاب و رساله به دستور مطاع او تا سال ۱۲۷۳ جمع آوری و استنساخ گردید.

خطبه ها و رساله ها و قصاید و جواب های مسایل گوناگونی از آن مرحوم باقی ماند که فواید و فنون فراوانی داشتند، آن ها، نیز در همین ایام در مجموعه ی عیلحه ای قرار گرفت، مشتمل بر پنجاه و دو رساله ، قصاید دوازده گانه خطبه های پنج گانه و چون این دو مجموعه حاوی مطالب فراوانی بود از حکمت الهی، معارف دینی ، دقایقی ، در جفر، و تدابیری در اکسیر، و قواعدی در اصول و فروع، و مسائلی در فقه، و تفسیر، و تأویل مأثور از ائمه ی ا طهار علیهم السلام و دیگر علوم غریبه ای که اغلب آن ها در کتاب ها ذکر نشده بود. هردو را جوامع الکلم و فصل الخطاب نام گذاشتیم. **والله هو الولی المستعان فی المبدء و المآب و صلی الله علی محمد وآله الاطیاب**

## ۲ - اقدام به تصحیح و چاپ شرح الزیاره در سال ۱۲۷۶

در پایان شرح الزیاره جامعه ی کبیره بعد از مقدمه ای در این مضمون می نویسد<sup>۱</sup>: چون کتاب شرح الزیاره ی جامعه کبیره تألیف

---

- نویسنده ی این مقدمه معلوم نیست ، و در پایان نوشته آمده است نوشتن این کتاب ، به دست این حقیر گناهکار محمد علی فرزند مغفور میرزا محمد شفیع خوشنویس البسه الله حلل النور، و طبع آن در دار السلطنه ی تبریز، «**صانها الله عن الافات والتهمیز**» در چاپ خانه ی استاد ماهر ذی الشان الفاجر مشهدی آقا فرزند مغفور حاجی آقا احمد تبریزی در ششم ماه معظم شعبان ، مطابق با نوروز سال ۱۲۷۶ با دست یاری اقل خلق الله محمد تقی فرزند مرحوم رضای نخبوانی

شیخ بزرگوار شرح دهنده ی رموز اخبار، و گشاینده ی گنج های اسرار، برافرازنده ی پرچم های هدایت، و شکننده ی بت های گمراهی و ضلالت ، پناه مسلمین، پناهگاه ملت و دین، آیت الله فی العالمین شیخ اوحد، امجد ، نکاتی دقیق از حکمت و عرفان ، و حقایقی از معارف دینی را در برداشت، در بیان مشکلات اخباری که از ائمه ی اطهار صادر شده و به نظر می رسید. کافی باشد ، و دل و جان صاحبان بصیرت در زمان ها و مکان ها به داشتن و مطالعه ی آن مشتاق بود، با این وضع تحصیل نسخه ای از آن برای هر کس امکان پذیر نمی شد به خاطر ابوالمکارم و المفاخر ، عالم ماهر، بحرذاخر، فخر محققین ، خاتم مجتهدین ، میرزا محمد حسین ملقب به حجه الاسلام «ادام الله ایام افادته و افاضته » فرزند عالم ربّانی ، فاضل صمدانی عمادالمّله والدین حجه الاسلام والمسلمین جناب ملا محمد تبریزی ممقانی قدس الله نفسه، چنین رسید که این کتاب مستطاب را به چاپ رسانده و در شهرها منتشر نماید، تا بندگان خدای تعالی از آن بهره مند شوند به همین خاطره دستور داد یک هزار و چهارصد نسخه با اختصاص یک صد نسخه به نام مبارک هریک از چهارده معصوم بزرگوار و مطابق با اسم جواد و وهاب به قصد یمن و تبرک به آن بزرگواران به چاپ رسیده و به علمای عارفین و طلاب حق و یقین وقف شود.

با این که این بزرگوار مرجع و ملجاء بود؛ و مشاغل فراوانی را به همین لحاظ برعهده داشت، امّا جدّیت خود را به نهایت رساند و کوشید

---

اتمام پذیرفت. وصلى الله على محمد وعترته الطاهرين ولعن الله على اعدائهم

که نسخه های متعدد شرح الزیاره از نقاط دور، جهت سهولت کار و تصحیح و مقابله گرد آوری شود. به حمدالله در این زمان اندک کتاب ها و رساله هایی که به اصطلاح اهل قلم بیشتر از دویست و پنجاه هزار بیت می شد به طبع رسید.

### ۳ - اقدام به تصحیح و مقابله و چاپ کتاب شرح عرشیه

کتاب دیگری که حفظ آن مهم بوده. شرحی بوده که مرحوم شیخ احمد بن شیخ زین الدین احساسی اعلی الله مقامه الشریف بر کتاب عرشیه، تألیف و تدوین عالم بزرگوار، حکیم باهر محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی معروف به ملاصدرا در موضوع جهان دیگر نوشته است. این کتاب نیز به امر حضرت علین رتبت، فخر علمای محقق و مدقق جناب میرزا محمد حسین ملقب به حجه الاسلام در زمان ناصرالدین شاه قاجار، و باهزینه ی مرحوم سلیمان خان فرزند شمخال خان، و به خط یکی از خوشنویسان معروف زمان به نام محمد علی فرزند مرحوم میرزا محمد شفیع معروف به خوشنویس در ۲۶ شعبان معظم، منطبق با نوروز سال ۱۲۷۶ به دست یاری مرحوم محمد تقی فرزند رضای نخبوانی در چاپ خانه ی استاد مشهدی آقا فرزند مرحوم، حاج احمد آقا تبریزی چاپ و نشر گردید. پانصد جلد به زیور طبع آراسته و پس از وقف در اختیار علمای اعلام و فقهای کرام گذاشته شده است.

در آن زمان علمای اعلام زیادی در تبریز زندگی می کردند که به مرحوم شیخ وسید علاقه ی وافری داشتند، وسیعی داشتند، آثار ایشان را نگرانند از بین برود، و هریک به نحوی در این باره تلاش های مؤثر و مستمری را انجام می دادند

گرد آوری و چاپ و توزیع رسایل مرحوم سید کاظم رشتی در دوجلد ضخیم به امر حاج میرزا محمد شفیع ملقب ومشتهر به صدر جدّ اعلاى خاندان معروف ثقه الاسلام صورت گرفته كه الحق كار فوق العاده اى است. اين مجموعه را مجموعه الرسايل نام گذاشته اند ونوشتن آن روز ولادت با سعادت پيامبر اكرم وفرزندش حضرت امام جعفر صادق هفده ماه ربیع الاول سال ۱۲۷۶ توسط مرحوم محمد بن تبریزی پایان یافته است.

**استاد درادامه ی شرح حال خاندان معظم حجه الاسلام چنین نوشته اند:**

مرحوم میرزا محمد تقی «حجه الاسلام» متخلص به نیر اعلی الله مقامه فرزند دوم مرحوم آخوند ملا محمد «حجه الاسلام» می باشد :

مرحوم میرزا محمد تقی «حجه الاسلام» طاب ثراه كه متخلص به «نیر» ودر دوازدهم شهر جمادى الاول سال ۱۲۸۴ قمرى درشهر تبریز تولد یافته است. خامه ی هرنگارنده از تعریف وتوصیف فضل وكمال وعلم واستدلال این نابغه ی بی نظیر عاجز است. وی از بزرگان علمای امامیه ی قرن اخیر واز شیعیان خالص ومخلصان صمیمی آستان مقدس حضرت شاه ولایت مولانا امیرالمؤمنین

علیه السلام می باشد که اغلب آثار او در شرح فضائل و مناقب آن بزرگوار و اولاد اطهارش است.

حجه الاسلام دانشمندی عالی مقام بود که در علوم فقه و اصول و ادب و حدیث و حکمت و کلام به درجه ی نهایی رسیده و در جمیع فنون عصر خویش فاضلی کامل و محقق و مدققی بی نظیر بوده است، جامع علوم معقول و منقول، فقیه فلاسفه و فیلسوف فقها، و در تمامی فنون عقلی و علوم شرعی و اسرار عرفانی و نکات ادبی و ملکات اخلاقی گوی سبقت از دیگران ربوده است، و الحق به جاست که شعر خود آن بزرگوار را در جلالت مقامش در اینجا نقل نمائیم:

**فلکا ما در ایام به صد قرن هنوز،**

**نتواند چو منی طفل سخندان آورد**

وی مقدمات علوم را در شهر تبریز در خدمت پدر بزرگوارش وعده ای از اساتید دیگر فرا گرفته و سپس در سال ۱۲۷۰ قمری در سن بیست و دوسالگی جهت استفاده و استفاضه از محضر علمای اعلام و اساتید و الامقام به عتبات عالیات به نجف اشرف عزیمت نمود و چنان که از آثار قلمی ایشان استفاده می شود مدت ها در عتبات عالیات مقیم بوده و از بحار علوم و ثمار فضائل بهره

ای وافر به دست آورده و در تمام علوم عصر خویش به درجه ی اجتهاد نائل آمده و سپس به وطن خود شهر تبریز مراجعت فرموده است.

کتب فراوانی تألیف و تصنیف فرموده که از آن جمله کتاب وزین و پر ارزش «صحیفه الابرار»<sup>۱</sup> در فضائل و مناقب اهل بیت اطهار علیهم السلام می باشد که دارای یک هزار روایت معتبر با ذکر سلسله ی رواه و اسانیدش و یک عده تحقیقات حکیمانه و تدقیقات فیلسوفانه که هر خواننده را مبهور مقام علمی و قدرت استباط و احاطه ی آن بزرگوار می نماید.

دیگر از مصنفات آن مرحوم کتاب مفاتیح الغیب، لالی منظومه، آتشکده، دیوان عزلیات، مثنوی در خوشاب که در جواب «قاردوشاب اصولی خوئی» است و با تخلص «عمیدا» می باشد.

---

- این کتاب پرارزش بسیار نایاب شده بود و اهل فضل و کمال از هر طرف مطالبه می نمودند که از بحر علمی آن استفاده نمایند تا این که به امر مبارک حضرت آیه الله آقای حاج میرزا حسن اقا احقاقی رحمه الله علیه خادم الشریعه آیت الله حاج میرزا عبدالرسول حایری احقاقی به تجدید چاپ آن اقدام نمود و بار سوم این کتاب در پنج جلد با کاغذ مرغوب و با نگارش پاورقی ها جهت نشان دادن مأخذ و منابع در بیروت چاپ و نشر گردید .

ای «عمیدا» ترک قال و قیل کن

ختم دفتر با همین تمثیل کن

ختم کن این دفتر در خوشاب

کاب شد نک مثنوی قاردوشاب

همه ی این کتب به طبع رسیده است، از تألیفات آن

بزرگوار که هنوز به طبع نرسیده است کتابهای : رساله ی

علم الساعه، رساله ی لمح البصر، رساله ی نصره

الحق، و الفیه ی آن جناب می باشد که با بیت ذیل شروع

می شود:

قالَ التَّقِيُّ الهاشِمِيُّ النَّسَبَا،

بَقِيَّةُ الْمَاضِيْنَ مِنْ طِبَاطِبَا

وپاره ای رسائل دیگرونامه های مفصل علمی و ادبی

که در پاسخ نامه ی مرحوم میرزا یوسف خان مستشار

الدوله<sup>۲</sup> در خصوص تغییر الفبای اسلامی نوشته است از

تألیفات این بزرگوار کتاب صحیفه الابرار و مخصوصاً

عناوین پنجگانه ی آن را هر فاضل نکته سنجی مطالعه

نماید، اعتراف می کند که در محیط اسلام کمتر نویسنده

<sup>۲</sup> از اهل تبریز از شخصیت های علمی آذربایجان و از پیشقدمان ترقی خواهان

ایران بوده است، در داخله و خارجه کشور مأموریت ها داشته و کتابهای گنجینه ی

دانش، طبقات الارض، رساله خط اسلامی، یک کلمه از تألیفات او می باشد.

ای به اوج کمال و قدرت علمی او رسیده است و کمتر محققى توانسته است، از عهده ی دقت و اصابت او برآید، اشعار بهت آور آن ستاره درخشان علم و ادب خصوصاً در مرثیه ی حضرت شهید کربلا و خامس آل عبا حسین بن علی علیه السلام که در اواخر عمر سروده است، هر شاعر توانایی را محسور و حیران می سازد، طبع صاف و سرشار و روح نکته سنج این قهرمان علم و ادب از منبع شاعری آب نخورده بلکه مظهر تجلیات روح القدس و آئینه ی حکمت الهی بوده است. چنان که خود فرماید:

شاعری در خور من نیست که استاد خرد

اولین پایه مرا حکمت لقمان آورد  
و در جای دیگر در خصوص عظمت مقام فلسفی خود چنین می فرماید:

فیلاسفان صدر دبستان هفت خط

بر دست علم و کودک سرعشر خوان من  
در کلبه ی تفلسف من صد چوبوعلی  
پاخسته از تسابق یوم الرهان من  
بودم قرین صدر نشینان بزم خاص  
زامیزش عوام فرو کاست شان من  
چون سنگ کیمیا ز نظرها نهان شدم

کس آگهی نیافت ز سرّ نهان من  
 مرحوم حجه الاسلام، در حسن خط و خوشنویسی  
 بسیار زبردست و ماهر بود و ادیب الممالک امیری در  
 زیبائی خط او می گوید:

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان

برشکسته خط طغرای صفا هانی را  
 این بزرگوار گرچه محراب و منبر با عظمت مسجد  
 حجه الاسلام را به عهده داشت، ولی از کثرت وهیاهوی  
 اجتماع بیزار بود و این معنی از اشعار او کاملاً هویدا است  
 چنان که می فرماید:

گوش از طنین خرمگسانم صدا گرفت

ای کاش بود منزل عنقا مکان من  
 و مخصوصاً رشک حسودان و بدخواهی خود خواهان  
 و نفاق ماجرا جویان زندگی را در کام آن یگانه عصر تلخ  
 می کرد و با همان تلخی عمر خود را به پایان رسانید و  
 در ضمن اشعار آن جناب رنجش او از پست فطرتان  
 و شکایتش از چرخ کج رفتار و زمانه ی دون پرورد آشکار  
 و هویدا است و در ضمن یکی از قصائد اشعار به این مطلب  
 می فرماید:

پیچم به خود چومار در این تنگنای تار

دردا که شد طلسم من این آتشین حصار.  
 گنجی است در دلم زغم ورنج مهروماه  
 زین بس عجب مدار که پیچم به خود چومار  
 هر درّ شاهوار که بودم به بحر طبع  
 خون گشت قطره قطره فروریخت برکنار

ای هوش دیگر آهن سردم به سرمکوب  
 ای فکر دیگر از رگ اندیشه خون مبار  
 در بوستان دهر رخ انبساط نیست  
 تا غنچه تنگدل بود ولاله داغدار  
 ای کاش مام دهر ززادن شدی عقیم  
 تا این جنین زباب نماندی به یادگار  
 تنگ است این سرا، به سرآ، ای زمان عمر  
 سیرم زجان ، شتاب کن ای مرگ ناگذار  
 ونیز از ناسازگاری محیط شکایت ها کرده و آرزوی عتبات  
 عالیات و آمیزش با هموعان را همواره در دل می پرورانده  
 است، و از محیط خود و شهر تبریز در یکی از غزل ها این  
 طور اظهار دلتنگی می فرماید:  
 دلم از خطه ی تبریز به زنهار آمد  
 نیرا خیمه ی ما بین که به ویرانه زدند

ودر جای دیگر اشتیاق خود را به مشاهد مقدسه ی عراق  
این طور بیان می کند:

ز گلبانگ عراقی آتشم در پرده زن مطرب  
که مرغ جان ملال از خاک آذربایجان دارد.

مرحوم حجه الاسلام چون پدر بزرگوار و برادران  
والاتبارش از شیعیان خالص ومخلصین صمیمی آستان  
مقدس صاحب ولایت حضرت مولا امیرالمؤمنین وائمه ی  
اطهار علیهم السلام بود ودر راه نشر فضائل ومناقب واطهار  
واثبات درجات ومقامات ملکوتی آن بزرگواران زحمات زیاد  
کشیده ومجاهدت های بی شمار کرده و اغلب تصنیفات آن  
جناب دراین زمینه است ودر این راه از طرف اهل ظاهر  
ناکامی ها کشیده ورنج های زیاد تحمل نموده است، حتی  
بعضی ها که تحمل وقابلیت درک مقامات معنوی حضرات  
اهلبیت عصمت را نداشتند وآن بزرگواران را به کنه معرفت  
نشناخته بودند. به آن جناب نسبت غلو دادند. در صورتی که  
حجه الاسلام آنچه از فضائل ومناقب اهل بیت عصمت علیهم  
السلام گفته همه اش بر وفق آیات قرآن واحادیث منقول از  
رسول اکرم وائمه اطهار علیهم السلام بوده و چیزی از خود  
برآن ها نیفزوده است، ودر واقع اگر کسی بخواهد موالی

حقیقی سزاوار دوستی ائمه طاهرین باشد شایسته است،  
 سرمشق محبت و ولایت را از مکتب مقدس حجه الاسلام ها  
 وامثال ایشان فراگیرد، بالاخره مرحوم حجه الاسلام از نوادر  
 روزگار از شخصیت های برجسته ی مذهبی و علمی و ادبی  
 عصر خود بوده است در تحقیقات فلسفی بی نظیر و در احاطه  
 بر علوم مختلفه یگانه و در لطافت و سلامت طبع گوی سبقت  
 از اقران خود ربوده است، در عظمت مقام و بلندی رتبه علمی  
 آن بزرگوار **مرحوم ادیب الممالک امیری** چنین می گوید:

عجبی نیست مر آن آیت ربّانی را

که کند زنده ز نو حکمت لقمانی را

ای به تاریک شب کفر برافروخته باز

پدرت در ره دین شمع مسلمانی را

تواز آن شاخ برومند به زادی که ز فضل

درس توحید دهد نخله ی یزدانی را

توئی آن عاقله ی دور مه و مهر که عقل

نزد فرهنگ تو گیرد ره نادانی را.

ملکات کلمات تو به نیروی کمال.

عقل بالفعل کند طبع هیولانی را

تابه میدان ادب اسب هنر تاخته ای

دست بستی به قفا فاضل میدانی را

رقمت ناسخ ریحان خط لاله رخان  
 برشکسته خط طغرای صفاهانی را  
 دم عیسی زعقیق لب لعل تو و زد.  
 گهرت خیره کند تاج سلیمانی را

بنده آن رتبه ندارد که تودر چامه ی خویش  
 درحق وی کنی آن سان گهر افشانی را.  
 لیک در سایه ی مهتر به شعیری نخرم  
 زین سپس مخزن شعر حسن هانی را  
 سروسامان شهی دارم ودر بند گیت  
 به فلک یاد دهم بی سروسامانی را  
 آن رادمرد بزرگ شصت وچهار سال با نهایت مناعت طبع  
 وعزت نفس زندگی فرمود ودرتاریخ دوازدهم ماه رمضان سال  
 ۱۳۱۲ قمری روان پاکش از قفس جهان آزاد وبه گلشن  
 رضوان پرواز نمود چنان که گوید:  
 خیز تا رخت به سر منزل عنقا فکنیم.  
 بیش از این حالت دمسازی آن عالم نیست.  
 وبنا وصیتی که کرده بود جنازه آن بزرگوار را به نجف  
 اشرف منتقل ودر خاک پاک وادی السلام دفن کردند، دوبیت  
 ذیل را که خود آن مرحوم جهت سنگ مزار خویش سروده

بود و روی تخته سنگی نوشتند و بر آرامگاه آن فقید علم و ادب نصب کردند.

حَاوَلْتُ خُلْدِي يَوْمَ الْوُفُودِ إِلَى  
مَرَاكٍ أَيْثَارُ مَا أَهْدِيهِ مِنْ عَمَلِي

فَمَا عَثَرْتُ بِمَا يُرْضِيكَ فِيهِ سِوَى  
وَلَايَتِي لِامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ  
مرحوم میرزا علی آقا ثقه الاسلام شهید اعلی الله مقامه. که  
در سال ۱۳۳۰ قمری در راه حفظ بیضه ی اسلام و خاک وطن  
عزیز از تجاوز بیگانگان، در شهر تبریز به دست روسهای  
تزاری مصلوب شهید شدند، در مرثیه و تاریخ وفات مرحوم  
حجه الاسلام ابیات ذیل را انشاد فرموده اند:

حجه الاسلام آن شمع هدایت کز ثری  
تاثر یا جمله را مستغرق انوار داشت  
بحرانواع فضائل مرکز علم و عمل

که فنون فضل را همچون خط پرگار داشت  
چشم پوشید از جهان و راه عقبی برگرفت  
زانکه جا، جناب تجری تحتها الانهار داشت  
بهر تار یخش سروش غیب از الهام حق  
گفت الواح سماوی اسم «الغفار» داشت

### ذکر مشایخ اجازه ی خاندان حجه الاسلام

مرحوم آخوند ملا محمد تقی متخلص به نیر معروف به حجه الاسلام در کتاب صحیفه الابرار حین ذکر مشایخ اجازه ی خود در رابطه با اسناد شرح الزیاره وسایر کتاب های مرحوم شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی، پس از ذکر پدر بزرگوارش حجه الاسلام بزرگ آخوند ملا محمد بن حسین الشریف که خود او یکی از شاگردان شیخ بوده، و شیخ احمد بن الحسین مدعو به شکر النجفی که در منزل خود در نجف اشرف در هشتم جمادی الاخر سال ۱۲۷۹ به او اجازه داده. «۳» و شیخ علام حبرفهام، او پس زمان نادره ی روزگار، عالم عامل الهی، مولانا حسین بن علی خسروشاهی در منزل خود در تبریز در هشتم جمادی الاولی در سال ۱۲۸۱ و شیخ سدید و حبر وحید الاواه علی بن رحیم خویی حایری در حرم ابی عبدالله الحسین روز شنبه هشتم شعبان سال ۱۲۷۸، همه از طریق مرحوم سید کاظم رشتی شاگرد ارشد شیخ، و مرحوم میرزا حسن معروف به گوهر هردو از استاد بزرگوارشان احسائی به او اجازه داده اند. می نویسد: یکی دیگر از مشایخ اجازه ام مولی الافخم وطود فضل اسم فائق، کنوز حقیقت، و شارح رموز شریعت وطریقت، مفخر فقهای اساطین، جمال الحق والملة والدین، برادر بزرگوارم علامه حجه الاسلام حسین بن محمد بن حسین الشریف، ادام الله ظلاله علی رؤوس البریه وشید به وجوه المله السنیه از عده ای از مشایخ اجله، که بعضی از آن ها همان مشایخ من بودند که ذکر شدند، و می نویسد: یکی دیگر از مشایخ من علم علامه، حبرفهامه محقق فروع و اصول، و جامع معقول ومنقول، عارف کامل مرتضی بن عبد علی و معروف به علم الهدی، از شیخ

واستادش شیخ المتألهین الاحسائی ، سماعاً وقرآه واجازه به همه ی آن چه ذکر گردید. یکی دیگر از مشایخ اجازه ی او مؤید به تأیید ربانی حسین بن علی اکبر محیط کرمانی است که از مرحوم سید السند مولانا الاعظم سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه الشریف از شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسائی اجازه داشته است.

**باز استاد رحمه الله علیه در ادامه می نویسد:**

**مرحوم میرزا اسماعیل حجه الاسلام «اعلی الله مقامه»**

فرزند سوم مرحوم آخوند ملامحمد حجه الاسلام  
مرحوم میرزا اسماعیل حجه الاسلام اعلی الله مقامه می  
باشد که در زهد و تقوی ، ورع و پرهیز کاری معروف بود، وی  
از تلامذه ی ارشد مرحوم آخوند میرزا محمد باقر اسکویی<sup>۱</sup>

---

۱ مرحوم آخوند میرزا محمد باقر اسکویی اعلی الله مقامه جد اعلای نگارنده ی این سطور و والد ماجد مرحوم حاج میرزا موسی آقا احقاقی اسکویی می باشد ، این بزرگوار در زهد و تقوی و علم و عمل سلمان عصر و نابغه ی دهر خود بوده است ، علم اصول و فقه را نزد مرحوم شیخ مرتضی انصاری و علم حکمت و فلسفه و معارف اهل بیت عصمت علیهم السلام را در خدمت مرحوم میرزا حسن گوهر اعلی الله مقامهما فرا گرفت و در علوم معقول و منقول به بزرگترین درجات اجتهاد رسید و از کلیه ی اساتید خود به اخذ اجازات مفصله ی اجتهاد نائل آمد و در مقام فضل و احاطه بر علوم به درجه ای رسید که اکثر علما و فضلاء آن عصر از وجودش استفاده و استفاضه می کردند و در زهد و تقوی بین اقران خود ضربالمثل گردید و مدت مدیدی مرجع تقلید اکثر اهالی عراق عرب و سواحل خلیج فارس و بلاد ایران و قفقاز و ترکستان و قسمت اعظم آذربایجان مخصوصاً تبریز و اسکو واقع شد و نماز جماعت را در اوقات سه گانه با جمیعت انبوهی در

اعلی الله مقامه به شمار می رفت و درسامرا هم خدمت مرحوم میرزا حسن شیرازی قدس الله سره تلمذ فرموده است واز مقربین وموثقین آن حوزه محسوب بوده است واز هر دو اجازه ی اجتهاد داشته ودر ردیف فقهای عظیم الشان به شمار می رفته است.

مرحوم میرزا اسماعیل حجه الاسلام ازطبع شعر هم بهره مند بوده ودرمدح حضرت مولای متقیان امیرالمؤمنین علیه السلام فصائد ومدايح غرائی انشاد فرموده است که یکی از آن قصائد با بیت ذیل شروع می شود:

دلا تاکی در این دنیاغم وجور ومحن بینی

به کار خویشتن هر دم دوصد عقد وشکن بینی  
این مرحوم در نزد عموم محبوبیت داشت ومتبوع همه بود ومعنویتش بر همه ی مزایای وی غالب وروحانیتش درمیان خاص وعام مسلم بوده است ودرسال ۱۳۱۷ قمری

---

روضه ی مقدسه ی حسینیه طرف رأس مطهر به جا می آورد و تقریباً شصت کتاب و رساله در غوامض فقیه و مسائل حکمیه تألیف فرموده که بعضی از آن ها به طبع رسیده است ، آن بزرگوار در روز دهم شهر صفر المظفر سال قمری در شهر کربلا دارفانی را وداع و به موالی کرام خود پیوست و در همان خاک پاک در مقبره ی خانوادگی مدفون گردید . اعلی الله مقامه .

نهم شهر رجب روان پاکش درشجره ی طوبی مأوی گزید و از همّ و غمّ دنیا آسوده گشت.

### مرحوم میرزا ابوالقاسم «حجه الاسلام» اعلی الله مقامه

پس از وفات مرحوم میرزا اسماعیل حجه الاسلام ، مرحوم میرزا ابوالقاسم حجه الاسلام ، فرزند میرزا محمد حسین آقا حجه الاسلام که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودند به طرف شهر تبریز توجه فرمودند و در میان شور و اشتیاق احباء و دوستان وارد شهر تبریز گردیدند و مانند پدران بزرگوار خود زمامداری مسجد مبارک حجه الاسلام را به عهده گرفتند و مدتی آن محراب را اداره فرموده در زهد و تقوی و روحانیت مانند آبا و اجدادشان مشهور بودند ولی به انزوا و کناره گیری از هیاهوی اجتماع بیشتر علاقه داشتند.

این مرحوم که آخرین فرد روحانی از خانواده ی معظم حجه الاسلام بود در تاریخ ۱۳۶۲ قمری در شهر تبریز وفات یافت، خانواده ی حجه الاسلام تقریباً مدت یکصد و پنجاه سال در راه نشر حقایق اسلام و فضائل و مناقب آل بیت اطهار علیهم السلام و ترویج مذهب مقدس جعفری و طریقه ی اثنا عشری مشغول جهاد بودند و با این که در این مدت طولانی مرجع و پیشوای عده ی زیادی از اعیان و تجار و ثروتمندان آذربایجان به شمار می رفتند و عایدی سرشاری داشتند

و حقوق شرعیه و هدایای فراوانی به دست ایشان می رسید باز هم در اثر ورع و زهد و تقوی بعد از وفات ایشان خانه و کتابخانه شان در برابر قرض ها و دیون ایشان به معرض بیع گذارده شد در صورتی که امثال این خانواده ها مخصوصاً در آذربایجان با عمری کوتاه و در مدت کمی دارای ثروت هنگفت و دهات آباد و خانه های وسیع گشته اند اما تفاوت در این جاست که از آنها نه اسمی و نه رسمی، هیچ چیز باقی نمانده است ولی نام نیک و آثار پایدار این خانواده معظم همیشه زنده و جاوید است.

این تاریخچه ی مختصر محض آشنا ساختن برخی از دور افتادگان از زندگی پرافتخار خاندان حجه الاسلام نگاشته شد و الا تفصیل تاریخ زندگی و سوانح بسیاری که در راه حق و حقیقت و نشر فضائل و مناقب اهل بیت عصمت علیهم السلام با آن روبرو شده اند و شرح تألیفات و مجاهدات و اعمال برجسته ی ایشان را هر گاه بخواهم به رشته تحریر بیاورم خود کتاب مفصل و بزرگی می شود که این مختصر گنجایش آن را ندارد.

### «تاریخچه ی مسجد حجه الاسلام»

این مسجد که معروف به مسجد حجه الاسلام است در جنوب مدرسه ی طالبیه و در مغرب مسجدی که به مسجد جامع اشتهار دارد قرار گرفته و یکی از باشکوه ترین وسیع ترین و زیباترین مساجد شهر تبریز بلکه آذربایجان به شمار می رود، و اگر بخواهیم تمام این اوصاف را در یک جا به بینیم مسجد حجه الاسلام نمونه ی بارزی است و در درجه ی اول قرار دارد، این مسجد از طرف مغرب به کوچه ی باریکی که به راسته کوچه منتهی می شود و از جانب جنوب به چند خانه ی مسکونی محدود است، سطح این مسجد در حدود یک متر از سطح زمین حیاط ارتفاع دارد طول آن در حدود پنجاه و هفت متر و از شمال به جنوب کشیده شده است و عرضش تقریباً بیست و پنج متر و سی سانتی متر می باشد مسجد حجه الاسلام روی چهل ستون که همه از سنگ کبود است برپاست و بر سر این ستون ها احادیث صحیح و معتبری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام به زبان عربی و باخطی زیبا در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام نگاشته شده است فاصله ی این ستون ها از یکدیگر در حدود چهار متر و نیم است، در محراب مسجد

قطعاتی از سنگ رخام منقش نصب گردیده است که حجاری این سنگ ها بسیار قدیمی و به ظنّ قوی از بقایای یک بنای عظیم باستانی بوده است که در اثر حوادث روزگار ویران شده و هنگام بنای این مسجد که گویا بر روی قسمتی از خرابه های بنای اولی نهاده شده از آن سنگ ها استفاده و در محراب مسجد به کار برده اند.

در جانب غربی این معبد مسجد نسبتاً کوچکی است که سطح آن در حدود یک متر از سطح این مسجد پست تر و بر روی ده ستون سنگی بنا گردیده است و مردم در فصل زمستان و موسم سرما در آن جا تجمع می نمایند و از توابع مسجد حجه الاسلام است این مسجد کوچک علاوه بر درب ورودی که از دهلیز مشترک مسجد باز می شود به وسیله ی درب کوچکی که در دیوار غربی مسجد حجه الاسلام قرار دارد به آن مسجد مربوط است.

مسجد حجه الاسلام دارای پنج پنجره ی آهنین بزرگ و دو درب ورودی است که همه به صحن حیاط بزرگی که در قسمت شمالی همین مسجد قرار گرفته است باز می شوند، یکی از این درب ها طرف شرقی مسجد و روبه شمال و دیوار به دیوار مسجد جامع مذکور قرار گرفته است، این مدخل به وسیله ی چهار پله ی سنگی به درب بزرگ چوبینی منتهی

می شود که این درب به کفش کن مسجد که دارای هفت متر طول و شش متر عرض است باز می شود و از این کفش کن وارد خود مسجد می شوند، درب دوم در قسمت غربی، مسجد واقع است، و به دهلیز مشترک مابین مسجد حجه الاسلام و مسجد زمستانی بازمی شود. پنجره های آهنین به ترتیب با نامهای یکی از پنج تن آل عبا علیهم السلام مزین گردیده است<sup>۱</sup>

در قسمت جنوب غربی این مسجد صحن مثلث شکلی است که قاعده اش ملاصق دیوار جنوبی مسجد زمستانی و برف انداز مسجد می باشد. در اطراف این معبد بزرگ طاق نماهائی قرار دارد که تقریباً نیم متر از سطح مسجد ارتفاع دارند، ده طاق نما در قسمت شرقی و ده طاق نما در قسمت غربی و پنج طاق نما در طرف شمالی و چهار طاق نما در ناحیه ی جنوبی قرار گرفته است طول این طاق نماها در حدود چهار متر و نیم ولی عرضشان مختلف است. دیوارها و طاق نماها ی این معبد عظیم با آجر و گچ بنا گردیده و دارای پایه هائی بسیار قوی و متین است و این اتقان و استحکام شهادت صریح به تأثیر یک مرد مقتدر روحانی و صاحب نفوذ معنوی

---

۱ - این پنجره های آهنین در سال ۱۳۴۰ شمسی به جای پنجره های کهنه قدیمی نصب گردید.

در تأسیس این اساس مذهبی دارد، این مسجد از هرگونه زینت و پیرایه منزّه «و مسجد به معنی واقعی است» و درعین حال یک شکوه و عظمت معنوی در محیط آن حکم فرما و از لحاظ وسعت و زیبایی و مزایای بهداشتی یکی از مساجد ممتاز و بی نظیر آذربایجان بلکه ایران می باشد.

### سابقه ی تاریخی مسجد حجه الاسلام :

از سابقه ی تاریخی این مسجد و این که در چه عصر و کدام عهد در این محل بنیانی به نام مسجد بنیاد گردیده است تاریخ صحیح در دست نیست ولی آن چه که مسلم است قبل از آخوند ملا محمد حجه الاسلام در این محل مسجدی وجود داشته که به مرور زمان مخروبه و متلاشی شده بوده است و بعد از این که مرحوم حجه الاسلام از نجف اشرف و عتبات عالیات مراجعت و در تبریز مستقر شدند و مقام فضل و دانش و احاطه اش بر علوم و فنون مختلف اسلامی بر همه مسلم گردید و زهد و تقوایشان قلوب مردم واقع بین را به خود جلب نمود؛ مردمی انبوه از هر طرف جهت استفاده و استفاده از بحار علوم و انفاس قدسیه اش به سوی آن شمع هدایت روی آوردند، و مانند پروانه به دور او به گردش آمدند و چون هیچ مسجدی گنجایش و ظرفیت آن جمع عظیم را نداشت در کمتر مدتی «به روایتی در ظرف شش ماه» این

مسجد با عظمت و ممتاز را برای اقامه ی نماز جماعت و موعظه ی ایشان بنا نمودند. عظمت و بزرگی این معبد که به قول نادر میرزا قاجار «با زرمخلصان حجه الاسلام از بنیان بنا گردیده است» کاشف از کثرت ارادتمندان و تابعین این عالم ربانی و حاکی از نفوذ معنوی او در قلوب مردم می باشد. این مسجد به ظن قوی در بین سالهای ۴۰-۱۲۳۵ هجری قمری بنا گردیده است.

مرحوم آخوند ملا محمد حجه الاسلام در سال ۱۲۶۹ قمری دارفانی را وداع گفت و به سرای باقی شتافت؛ پس از وی سه فرزند فرزانه اش به نام «میرزا محمد حسین و میرزا محمد تقی و میرزا اسماعیل» که هر سه مجتهد مسلم و صاحب مقامات معنوی و کمالات ظاهری و در واقع نمونه ای کامل و بارز از فضائل و اوصاف و کمالات پدر بزرگوارشان بودند و در همین مسجد به ترتیب به اقامه ی نماز جماعت و ارشاد مردم و نشر فضائل و مناقب اهل بیت عصمت علیهم السلام اشتغال داشتند.

پس از خاندان بزرگ حجه الاسلام ها بنا به تقاضای اهالی مدتی حکیم فرزانه و عالم یگانه مرحوم میرزا محمد جواد عمید فرزند مرحوم میرزا احمد آقا عمید الاسلام که از

علمای بزرگ و دانشمندان به نام آذربایجان بودند در این مسجد امر امامت جماعت و وعظ و تبلیغ را عهده دار بودند. در اواخر عهد این مرحوم بنا به فترتی که در تعظیم شعائر الهی ایجاد شده بود این مسجد تقریباً متروک و روبه ویرانی و انحطاط می رفت و وضع طوری شده بود که آثار اندراس و خرابی از تمام زوایای مسجد مشهود بود و بینندگان را متأثر و ملول می نمود؛ تا این که در سال ۱۳۲۴ هجری شمسی بنا به دعوت های پی در پی و اصرار زیاد اهالی محترم تبریز و معتمدین مسجد، حضرت آیه الله آقا حاج میرزا حسن آقا احقاقی روحی فداه که در آن تاریخ ساکن مشهد مقدس و مجاور مرقد مطهر حضرت ثامن الاولیا علیه آلاف التحیه و الثناء بودند به تبریز تشریف آوردند و تولیت و امامت آن مسجد به ایشان تفویض گردید و در اثر توجهات ایشان ویرانی ها روبه آبادی نهاد و در تمام ایام سال نماز جماعت و وعظ و تبلیغ و تدریس محصلین علوم دینی در این مسجد برقرار گردید. اکنون که مدت چهار سال است ایشان در تهران سکونت دارند افتخار خدمت و اقامه ی نماز جماعت و وعظ و تبلیغ در این مکان مقدس به تقاضای اهالی محترم و امر مبارکشان به این حقیر نویسنده ی این سطور محول گردیده است، و من الله التوفیق و علیه التکلان هو مولانا فنعم المولی ونعم النصیر.

### مرحوم حاج میرزا علی اکبر عماد اعلی الله مقامه

مرحوم حاج میرزا علی اکبر عماد فرزند حسین در سال ۱۲۸۴ قمری در شهر تبریز دیده به دنیا گشود، تحصیلات خود را در همین شهر به پایان رسانده و از محضر اساتید بزرگ و محدثین عالی مقام کسب علم فیض فرموده و سپس با اجازه خاندان جلیل حجه الاسلام و ثقه الاسلام به امر تبلیغ و حدیث مشغول بوده است.

وی محدثی بلیغ و گوینده ای توانا بود که زینت بخش مجالس مذهبی شهر تبریز به شمار می رفت و اهل ایمان و معرفت با عشقی وافر و علاقه ای مفرط از بیانات حکیمانه و فرمایشات ادیبانه ی ایشان استفاده می نمودند، گذشته از امر تبلیغ و منبر اغلب اخبار و حکایات و لطائف و اشعاری را که در کتب مختلف دیده در چند مجلد کتاب به نام «رنگارنگ» به طرز بدیعی جمع آوری فرموده که جلد اول آن در زمان خودش و جلد دومش پس از وفات ایشان به مباشرت آقا زاده ی گرامیش جناب آقای حاج محمد آقا عماد به طبع رسیده و امید است که جلد سوم آن نیز طبع و مورد استفاده مشتاقان قرار گیرد.

مرحوم عماد از خدمت گزاران صدیق و صمیمی آستان مقدس حضرت سید الشهداء ، مدت هفتاد سال افتخار

خدمت در آن آستان مقدس را داشته وی ادیبی عالی مقام وفاضلی نکته سنج ودارای مقامات معنوی ومحاسن اخلاقی زیادی بوده، از طبع شعر نیز بی نصیب نبوده وگاه گاه قطعات شیرین وپرمعنائی می سروده است که ذیلاً یک قطعه از آن نقل می شود:

دوشم برید از طرف پیر می فروش  
 آورد شیشه ای که ازاین جرعه ای بنوش  
 چون مهر برگرفتم از آن شیشه ناگهان  
 عطری بخاست کز سرمن برد عقل وهوش  
 گفتم که ای برید نباشد به باده عطر  
 گفتا که عهدکن که مر این راز را به پوش

این باده نیست این عرق زلف دلبراست  
 مدهوش این، به روزقیامت کشد خروش  
 آمد به یاد خود که شبی پیر معرفت  
 گفت ای پسر نصیحت این پیر را نیوش  
 دل را خدا برای محبت نموده خلق  
 ازبهر این ذخیره تو از جان ودل بکوش  
 مرحوم عماد در ماه رجب سال ۱۳۸۰ قمری در شهر  
 تبریز جهان فانی را وداع و به بلده ی طیبه ی قم منتقل ودر

آن خاک مقدس مدفون شدند، شادروان حاج محمد آقا  
نخجوانی ماده تاریخ ذیل را برای آن مرحوم سروده است.

حاجی عماد آن که بود زبده ی ابرار

رفت به خلدبرین که باد، روان شاد

گشت دوتاریخ بهر سال وفاتش

ماه رجب یک هزار و سیصد و هشتاد

۱۳۴۰ وانا الاحقر خادم الشریعه الغراء :

حاج میرزا رسول عبدالرسول احقاقی

# عَلَمُ الْمَحَجَّةِ

## تأليف

محقق و دانشمند عالی مقام آیه الله العظمی  
مرحوم میرزا محمد حسین حجه الاسلام

## چاپ اول

انتشارات روشن ضمیر

# عَلَمُ الْمَحَجَّةِ

## تأليف

نابغه ی عصر و یگانه ی دهر ، فیلسوف بزرگوار و

محقق

والاتبار و ناشر فضائل ائمه ی اطهار

مرحوم میرزا محمد حسین

حجه الاسلام

اعلی الله مقامه

## به نام خداوند قادر متعال

نظر به این که نسخه های کتاب علم المحجه تألیف حضرت علیین رتبت مرحوم میرزا محمد حسین حجه الاسلام اعلی الله مقامه بسیار کمیاب شده بود و از اطراف و اکناف مشتاقان و طالبین بسیار داشت . در این زمان به طبع و نشر چاپ دوم آن اقدام گردید تا همه ی مؤمنین از مطالب سودمند آن بهره مند گردند .

۱۳۴۲ شمسی مطابق ۱۳۸۳ قمری

بسمه تعالی

مقدمه

ستایش و سپاس مر خداوندی را سزاست که به واسطه  
ی ارسال رسل و انزال کتب بر وفق رفق و مدارا، و سیاق  
وفاق و اتفاق آراء، دل های رمیده را آرمیده ساخت، و امور  
جمهور را به جمعیت باز آورد، و درود نا معدود بر روان سید  
ابرار و آل اطهار او باد که بندگان اله را به راه راست دلالت  
کرده خاطر های آگاه را از خطرات اشتباه در آوردند.

بعد چون بنای عالم تکوین به تألیف و امتزاج طبایع  
مختلفه المزاج است و هرگز در عین مهر والفت از غوایل  
خلاف و کلفت مصون و مأمون نمی توان زیست و انتظام امور  
جمهور جز به ایتلاف و ارتباط ممکن و مقدور نیست لهذا  
حکمت خداوند جبار، شوکت ملوک روزگار را مایه ی ربط و  
ایتلاف خلق و رفع اختلاف امر کرد پس بنابراین مقدمات در  
این عهد همایون که سال هاست که در میان فرقه ی امامیه  
در باب بعضی فضایل و مناقب و مقالات و مراتب ائمه ی  
اطیاب اختلاف و تفرقه ظاهر گشته بعضی در انتشار آن ها در  
اقطار و امصار اصرار دارند، و بعضی انکار. سهل است، بسا  
بعضی جا ها منجر به توبیخ و تعییر و لعن و تکفیر یکدیگر  
شده و با هم به مقام تنازع و تشاجر بر می آیند، و این  
اختلاف الان در همه ی بلاد ایران ساری و جاری است.

**لهذا؛** در این ایام میمنت فرجام رأی جهان آرای حضرت اقدس شهر یاری خلد الله ملکه و سلطانه برین قرار گرفت که این اختلاف تبدیل به ایتلاف شده همه به کمال مهر و وفاق به یک کلمه اتفاق کرده عموم علمای امامیه بی شایبه ی نفاق و غایله ی شقاق یکدل و یک جهت به ترویج شریعت نبویه و تشدید طریقه ی مرتضویه و دعا گوئی و ثنا جوئی دولت علیه اشتغال ورزند.

**فلهذا؛** این دعا گوی بی ریا محض ملاحظه ی رای جهان آرا که عین رضای خدا و تشدید ملت بیضاست در رفع خلاف و کشف این اختلاف به تحریر همین رساله ی مختصره پرداخته، و آن را مرتب ساخته به سه مقاله و یک خاتمه که هر کس به نظر انصاف بر آن ها نظر کند می بیند که ما بین فریقین دیگر به هیچ وجه خلافی نمانده و با هم من بعد به هیچ قسم اختلاف نخواهند کرد .

## مقاله ی اول

پس آن در بیان محل نزاع است که عبارت باشد از مرتبه ی نبوت و ولایت مطلقه و سلطنت عظمی و وساطت کلیه ی کبری که خدای واحد و بی همتا به جناب محمد مصطفی و ائمه ی هدی عطاء فرموده است و شاهد مدعا وجود مسعود حضرت اقدس شهریاری است که آیت کبرای سلطنت و ولایت ایشان است و این مسئله به حمد الله از میمنت وجود مبارک و میمون سرکار اقدس همایون شاهنشاه اسلام پناه به طوری واضح بیان شده است که احدی نمی تواند در این مرحله با این سلسله اختلاف کند و یا نسبت خلاف دهد .

## مقاله ی دوم

پس آن در بیان منشأ نزاع است و آن چند چیز است پس مخالفین این سلسله را به این جهت منقسم به چهار قسم کرده ایم .

۱ - آن ها کسانی هستند که اختلاف آن ها با این دعا گویان دولت خواه محض از راه اشتباه است زیرا که بعضی از ارباب غرض آن ها را مشتبه کرده و چنین به نظر آن ها داده اند که طریقه ی این فرقه ی محقه به خلاف شریعت غراست و همچنین بعضی افترا ها بسته اند که ما از همه ی آن ها بری و بیزاریم پس این حقیر از این قبیل اشخاص که اهل اشتباه و التباس هستند به کلی رفع اشتباه کرده مشروح و مفصل و مبرهن و مدلل کرده است که این ها همه محض افترا است و هر گاه احياناً به آن رساله نظر کنند دیگر به هیچ وجه از برای آن ها اشتباه نمانده و اصلاً با ما به مقام معارضه و مخاصمه نخواهند آمد .

۲ - آن ها کسانی هستند که اختلاف آن ها با ما از بابت عدم معرفت است به بعضی از اصطلاحات شیخ مرحوم اعلی الله مقامه<sup>۱</sup>

لهذا عمده در چهار مسئله به آن مرحوم بحث و ایراد کرده و اظهار عداوت و عناد می کنند مثل مسئله علم و علل

۱ - منظور مؤلف حضرت شیخ اوحید الشیخ احمد بن زین الدین احسائی است

و معراج و معاد و این حقیر در این مرحله هم مراد آن مرحوم را به طوری بیان کرده است که هر کس رجوع به این رساله کند دیگر به هیچ وجه بحث و ایراد به آن مرحوم نخواهد کرد و با این سلسله هم به هیچ قسم اختلاف نخواهد ورزید .

۳ - آن ها کسانی هستند که اختلاف آن ها با علمای ما محض از بابت حب ریاست و جاه است زیرا که چنین خیال کرده اند که علمای ما مخل ریاست و دنیای آن ها هستند پس این حقیر در این رساله کمال اطمینان به آن ها هم داده است که ما را با دنیای آن ها کاری نیست آن ها هم با ما کاری نداشته باشند زیرا که همه می دانند که علمای ما کمال اعراض و عفاف از فوق کفاف دارند و تا به حال به هیچ وجه مال دنیا از برای خود ذخیره نکرده اند خلاصه با این حضرات هم قرار مصالحه را به این طور می گذاریم که :

نشر علوم فضایل آل محمد از ما و مال دنیا از آن ها ،

پس در این صورت نباید آن ها با ما نزاعی داشته باشند .

۴ - آن ها جمعی هستند قلیل که اهل برهان و دلیل نیستند بلکه محض عداوت و عناد با ائمه ی اطهار، از سواء سبیل اعراض کرده انکار می کنند بعضی از فضایل و مناقب ایشان را و نزاع ایشان فی الحقیقه با این فرقه ی محقه در مقامات و مراتب نبوت و ولایت مطلقه است، ولی چون نمی

توانند بر ملا عداوت خود را به ائمه ی اطهار علیهم السلام اظهار کنند . **لهذا** ببعض اعذار معتذر آمده بعضی از آن ها چنین می گویند که این مطالب و مناقب چیزهایی است که شیخ مرحوم تازه آورده و سابق بر این در میان شیعه ی اثنی عشریه ذکری از آن ها نبوده است . **ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین**<sup>۱</sup>

و بعض دیگر می گویند: این ها اگر چه همه صحیح و درست است ولی این مطالب و مناقب اسراری است که نباید این ها را به عوام الناس اظهار کرد.  
**اولاً:** این ذره ی بی مقدار جواب از این شبهات داده عرض شده است که این مطالب:

۱ - تازه نیست بلکه چیز هایی است که سابقین ما گفته و رفته اند و همه ی کتب علماء مملو از بیان همین مطالب و جمیع خطبه ها و زیارت ها مشحون است از این قبیل فضایل و مناقب .

۲ - اگر این اخبار و آثار از جمله ی اسرار بود ائمه ی اطهار آن خطبه ها را در بالای منبر به عرب های بدوی و صحرا نشین مکه و مدینه و کوفه و شام که اغلب آن ها عوام بودند نمی فرمودند و همچنین در مزارات این همه

زیارات را ثبت نکرده و به عوام و خواص امر نمی نمودند که آن ها را بخوانند و در حضور امام شهادت به آن مضامین بدهند که اعتقاد ما درباره ی شما چنین و چنان است.

سهل است هر کس اندک تتبع به کتب اخبار داشته باشد می بیند که راویان آن ها بلاواسطه از ائمه ی اطهار غالباً یا بقال یا تمار یا جمال و یا صفار بودند پس معلوم است که این ها اسرار نیست که باید به عوام الناس اظهار نکرد و این که بعضی از سواء سبیل کنار رفته و با این قبیل اعداز معتذرند محض از برای این است که به این بهانه:

منع کنند علما از ذکر این فضائل و نهی کنند عوام را از شنیدن آن ها .

**ثانیاً :** چون منظور این حقیر از تحریر همین رساله رفع نزاع و اختلاف است از میانه و این قسم از حضرات به هیچ وجه از انکار خود دست بردار نخواهند شد لهذا با این ها هم قرار به این داده ایم که بیایند به حکم آیه ی کریمه : **تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم**<sup>۱</sup> همه اتفاق کنیم به آن چیز ها که سنی ها در حق ائمه ما اقرار دارند و قایل باشیم به مضامین آن اخباری که معتبرین علمای عامه در کتب معتبره

ی خود ثبت و ضبط کرده و بدون رد و انکار همه آن ها را نقل کرده اند.

نه ما بالاتر از سنی ها در حق ائمه هدی چیزی بگوییم.  
و نه آن ها در تشیع کمتر از سنی بوده فضایی را انکار کنند که سنی ها به آن ها اقرار دارند پس نزاع را به این طور از میانه برداریم، و بی جهت اختلاف و تفرقه میان شیعه ی اثنی عشری نیندازیم و شق عصای مسلمین نکنیم و اگر به این هم متقاعد نشوند انصاف نکرده اند .

## مقاله ی سوم

در بیان حکمت اختلاف است که خداوند منان در هر عهد و عصر بندگان خود را به یک نوع امتحان می کند تا :  
گریزد هر که بیرونی بود . و بعض اخبار از ائمه ی اطهار در خصوص بعضی از شیعیان که انکار می کنند فضایل ایشان را ذکر شده است از جمله حدیثی است که در تفسیر امام علیه السلام است .

**اما خاتمه :** در بیان بعضی از اخبار سنی ها است که از کتب معتبره ی آن ها نقل کرده و آن را میزان قرار داده ایم

از برای اتفاق همه به یک کلمه که عبارت از اعتقاد سنی ها باشد در حق ائمه ی ما پس هر کس آن ها را انکار کند معلوم است که حقیقتاً عداوت با ائمه ی اطهار دارد .  
و صلی الله علی محمد و آله الاخیار الابرار و السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی .

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى لم يجعلنا من المعاندين المنكرين ، و لا من الغلاة المفوضين ، و لا من المرتابين المقصرين ، و هداانا الى الصراط المستقيم ، و عرفنا الحق الذى عنه يؤفكون ، و النبأ العظيم الذى هم فيه مختلفون ، و الصلوه و السلم على محمد و آله الطاهرين ، الذى بهم اقام الله العالم و بنور ولايتهم فاز و تشرف ابوالبشر آدم ، استخلصهم فى القدم على ساير الامم ، و انتجبهم آمراً و ناهياً عنه ، اقامهم فى ساير عالمه فى الاداء مقامه ، اذ كان لا تدر كه الابصار ، و لا تحويه خواطر الافكار ، و لا تمثله غوامض الظنون فى الاسرار ، لا اله الا الله الملك الجبار .

و بعد این رسیله مختصره وسیله ای است که ، این حقیر  
مقرر به قصور و تقصیر در دار الخلافه الباهره ، محض تذکره ی  
اولیای دولت قاهره به معرض تحریر آورده به عرض می رساند  
:

در این ایام محنت انجام که به تدبیر و شورا و تحریک و  
اغوای بعضی از ارباب غرض ، و جمعی از مشاهیر الواط تبریز  
، و مشتی سفله و ناچیز ، در دهه ی عاشورا علی الغفله و بی  
محابا به مقام قتل این دعاگو ی بی ریا آمده ، چون تقدیر  
خداوند قدیر و رای تدبیر ایشان بود لهذا خدا این حقیر را از  
شر آن ها محافظت فرموده آن چه که مقصود و مراد ایشان  
بود به عمل نیامد ، و لیک آن جماعت بی حیا اصلاً شرم از  
خدا نکرده خون ها در خانه ی خدا و مجلس عزای سید  
الشهدا علیه السلام ریخته عالمی از علمای اسلام را به کمال  
بی رحمی کشته ، فتنه ای در شهر تبریز بر پا داشتند ، که  
اگر این دعا گو ، محض پاسداری مملکت ، و حفظ جان و  
مال و عرض و ناموس بندگان اله مردم را نگهداری نکرده و  
می گذاشت که از این طرف هم به مقام تلافی و انتقام بر  
آیند علم الله که این غایله ی هایلله ی فتنه انگیز به جائی می  
رسید که باعث قتل و غارت و جنگ و ستیز میان جمعی از  
مسلمین می گشت ولی این حقیر به تدبیری این مفسده ی

عظیمه را خوابانیده، و به حلم و حوصله و بردباری مردم را نگهداری کرده محض خدمت به دین و دولت، مظلومیت را به خود قبول نموده، همه ی منسوبین خود را کمال امید واری به مکافات و انتقام جناب باری و تنبیه و سیاست حضرت اقدس شهریار داد، به یاری خدا و مدد کاری ائمه هدی علیهم السلام نگذاشتم از احدی صدا بلند شده کاری از آن ها سر زند، که مایه ی شرمساری نزد خدا و سایه ی خدا باشد.

و این معنی چیزی نبود که بر احدی از اهل تبریز مخفی باشد حتی سفرای خارجه نیز همین مقدمه را به همین تفصیل روزنامه نموده در همه ی بلاد منتشر کرده اند، تا این که خود دعاگو ماجرا را علی ماجرا در مقام تظلم و دادخواهی خدمت اولیای دولت جاوید مدت آگاهی داده، مراتب را گاهی به عرض اقدس همایون ظل اللهی رسانده، از جانب سنی الجوانب، فرمان واجب الاذعان به احضار این دعاگوی خاکسار به اتفاق شخص معهود که مصدر و منشاء این فتنه ی عظیمه بود صادر گشته، مجملی از مفصل فقرات بلاغت آیات فرمان همایون که به عبارت ملوکانه و اشارات حکیمانه خطاب به این دعاگوی خاکسار، و ذره ی بی مقدار فرموده بودند این بود:

## صورت فرمان همایون

جناب فضایل و کمالات اکتساب ، حقایق و معارف آداب عمده الفضلاء الاطیاب ، میرزا محمد حسین حجه الاسلام موفق باشند . سال هاست که می شنویم فیما بین شیخی و غیر شیخی در بعضی از مسایل اختلاف عقاید است ، چون حادثه ی ناگواری ظهور نکرده بود ، طبع همایون اقبال نمی کرد که در کشف این اختلاف اقدامی شود ، حال که فقره ی قتل و غارت فیما بین منتسبین طرفین ظهور کرده است ، دور نیست که اگر اقدامی در دفع این شبهات نشود ، عواقب آن منجر به نتایج دلخراش ، و خرابی ولایت و رعیت گردد ، و این معنی باعث شود که از برای حفظ ولایت و رعیت ، مجبور به اجرای حکمی شویم که خدای نکرده پیش خدا و رسول معاقب شویم ، و مملکت و رعیت خود مان را به دست خودمان خراب کرده باشیم .

لهذا آن جناب را برای ملاقات چند روزه زحمت می دهیم ، که به دربار همایون آمده دیدنی از ما کرده قرار لازمه را با آن جناب بدهیم معاودت نمایند .

و دست خط ملاطفت نمون هم قریب به همین مضمون ،  
به خط مبارک مرقوم فرموده بودند . چون مفاد فرمان  
همایون و دست خط مبارک میمون و مقصود و مراد از احضار  
این دعاگوی خاکسار و شخص معهود به دربار معدلت مدار دو  
فقره بود :

یکی رسیدگی به همین قضیه ی مخصوصه و حکایت  
قتل و جنایت و احقاق حق میان بنده و ایشان که انشاء الله  
الرحمن آن چه که لازمه ی حکم عدل و مقتضای سیاست و  
مملکت داری است در رفع ماده ی فساد و رفع الواط و اشرار  
به عمل خواهند آورد .

و یکی کشف حقیقت اختلاف طرفین و دانستن علت  
خلاف و تفرقه ی فریقین و رفع نزاع و اختلاف از فیما بین که  
الان در همه ی بلاد ایران ساری و جاری است .

لهذا این دعاگوی خاکسار ، محض اطلاع و استحضار بار  
یافتگان دربار گردون اقتدار ، از حقیقت حال و سبب و جهت  
این همه قیل و قال ، به تحریر این مختصر مبادرت ورزیده  
مسمی گردانید آن را به علم المحجه اتماماً للحجه لمن انکرو  
ایضاحاً للمحجه لمن نظر و استبصر تا از حقیقت مطلب به  
درستی مخبر و مستحضر شده ، و از اصل مسأله که محل  
نزاع است ، اطلاع کامل حاصل نموده آب از سراب و حق از

باطل تمیز یافته ، آن چه که مایه ی غوغا و آیه ی دعوا است بر همه ی اولیای دولت قاهره ی باهره ، کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار گردیده از برای همه معلوم شود که این همه اختلاف و تفرقه ی بعضی از ارباب غرض و عوام الناس با این فرقه ی محقه از چه راه هست و آن مبنی بر سه مقاله و یک خاتمه است .

**مقاله ی اولی در بیان محل نزاع و اختلاف است .**

**مقاله ی دومی در بیان سبب و منشاء نزاع حضرات است** با این فرقه ی محقه .

**مقاله ی سومی در بیان حکمت اختلاف و ثمره ی آن** است.

**خاتمه** در ذکر بعضی از اخبار و آثار است از طریق سنی ها در فضایل و مناقب ائمه ی اطهار که بالصراحه دلیل مدعا است .

## مقاله ی اول

## که در تحریر محل نزاع است .

پس قبل از شروع به بیان مطلب باید دانست که بعضی از فرط عدم اطلاع از محل نزاع ، این مقدمه را نوعی تقریر می کنند که اصلاً دخلی به ما نحن فیه ندارد. ولی چون این بنده ی جانی و مقید آمال و امانی ، حسین بن محمد التبریزی الممقانی ، تربیت یافته ی آن پدر بزرگوار است که سرآمد تلامذه ی شیخ عالی مقدار بود که این سلسله را نسبت به او می دهند ، و سبب اناره ی این منار است و ابتدای ظهور انکار از اغیار ، در همه ی امصار از آن اعصار است .

**فلهذا** این حقیر مقرر به قصور و تقصیر ، به اصل مسأله بیش از سایرین خبیر ، به حقیقت این مرحله بهتر از دیگران بصیر است.

فاستمع لما یوحی علیک<sup>۱</sup> ، و لا ینبئک مثل خبیر<sup>۲</sup> .

چه هر کس که از منتسبین این فرقه ی محقه و یا منکرین . تقریر این مرحله را کرده و شنیده ایم غالباً چنین دیده ایم که ، یا به کلی از مطلب دور است ، و یا قصه ای از

---

۱- طه / ۱۳

۲- فاطر / ۱۴

قصه های این فسانه «را» بیان نموده و نغمه ای از نغمات این ترانه «را» سروده است ، زیرا که از این مراحل به کلی بیگانه بوده است ، پس در این صورت نباید حرف هر کس را در این مرحله قبول نمود و آن را میزان مسأله قرار داد .

سر گذشت عهد گل را از نظیری بشنوید

عندلیب آشفته تر می گوید این افسانه را

**بالجمله** چون این مقدمه را دانستی پس بدان که نزاع اغلب حضرات فی الحقیقه با این فرقه ی حقه ، در مقام نبوتِ مطلقه ی جناب محمد مصطفی و ولایت کلیه ی کبرای جناب علی مرتضی علیهما و علی اولادهما آلاف التحیه و الثناء است ، که علمای اعلام و مشایخ عظام در کتب و رسائل خود به حجج و دلائل عدیده مشروح و مفصل و مبرهن و مدلل فرموده اند ، و از جمله ی ادله و براهین ما در اثبات این مرتبه و مقام از برای آن رسول انام و سایر ائمه ی کرام علیهم السلام این است که می گوییم :

چون خداوند تبارک و تعالی اجل و ارفع و اعلی و منزه و مقدس و مبراست از صفات مخلوقات از حقایق و اکوان و جواهر و اعیان ، و آن چه که به این ها عارض می شود از تغیر و تبدل و ترقی و تنزل و حلول و اتحاد و مباشرت با مخلوقات که از صفات اجسام و اجساد است. پس لامحاله باید

واسطه ای باشد میان او و سایر مکونات در احداث و ایجاد و افاضه ی فیوضات تشریعی و تکوینی به کافه ی عباد .

همچنین می گوییم: که چون علت غائی عباد معرفت خداوند جواد است ، و معرفت او جل شأنه به کنه ذات از برای احدی از آحاد موجودات ممکن و متصور نیست ، بلکه معرفت او عبارت از معرفت صفات است ، یعنی شناسائی او عبارت از شناختن اوست جل شأنه . صفات جلالیه و جمالیه و آیات و علامات الهیه ، پس لامحاله باید از برای آن آیات و علامات و آن اسماء و صفات مظهری قرار دهد ، از مخلوقات خود که آیت کبرای معرفت باشد ، و همه خدا را به آن آیت کبری بشناسند ، و جمیع صفات الهیه را در او مشاهده نموده وصف کنند خدا را به همان صفات ، که خود را به آن ستوده و ، آن واسطه و آیت کبری باید اشرف مخلوقات و اکمل موجودات و اقرب مکونات و اشبه مصنوعات باشد در صفا و نورانیت به مشیت امکانیه و قدرت فعلیه ی الهیه و آن عبارت از حقیقت مقدسه ی محمدیه و نفس کلیه ی الهیه است که خداوند قدس و عزت آن حقیقت مقدسه را محل مشیت و مظهر قدرت و مصدر رحمت خود قرار داده است ، اوامر و نواهی و احکام خود را از آن حقیقت صادر نموده ، جمیع فیوضات غیر

متناهی و صفات جلالیه و جمالیه را از برای همه به وساطت آن نفس کلیه ی الهیه ظاهر فرموده است .

پس اوست واسطه ی فیض وجود ، و رابطه ی غیب و شهود و سلطان مملکت وجود ، و عنوان معرفت ملک و دود ، سایه ی رحمت مایه ی نعمت خواجه ی ارض سماء سرور هر دو سرا محمد مصطفی (ص) و هم چنین است در رتبه و مقام سایر ائمه ی انام که خلیفه و قائم مقام او هستند در ادای فیوضات به سوی خلق ، خاصه ولی مطلق و وصی بر حق، خاتم ما سبق فاتح ما غَلَق ، نور رحمن شیر یزدان ، دست خدا راه هدی جناب علی مرتضی که در رتبه ی ولایت با شمس نبوت توأم است و در مقام خلافت با ختم رسالت ابن عم .

آن بهتر دو عالم و این مهتر دو کون  
 آن سرور رسالت و این صفدر و غا  
 آن ختم انبیاست کز و یافت کرّ و فرّ  
 هم ملکت نبوت و هم تخت اصطفای  
 وین شاه اولیاست که از قدر و احترام  
 ذاتش مشرف است به تشریف انما  
 محکوم این دو حکم قضا آمد از قدر

مأمور این دو امر قدر آمد از قضا

آن راست چرخ تابع و اجرام زیر حکم

وین راست سدره منزل و عرش است متکا

دانی حدیث لحمک لحمی زبهر چیست

کاین هردو تن یکیست یکی رامبین دو تا

بالجمله خداوند منان آن دو گوهر پاک و آن دو ضیاء

تابناک را سلطان قرار داده است در همه ی عوالم امکان و

مراتب اکوان .

و همچنین است سایر ائمه ی هدی ، نسبت به همه ی

ماسوی .

پس ایشانند مظاهر جلال و جمال ، و مصادر افعال

خداوند متعال ، و امنای حی داور و اولیای خداوند اکبر ،

فرمان فرمایان عالم قضا و قدر .

ولی با همه ی این ها در این سلطنت و استیلاء نه

استقلالی دارند و نه شرکتی با خدا و نه تفویض شده است

امور به آن ها به این معنی که ایشان بدون استمداد از خداوند

جواد به این سلطنت رسیده و یا بالشراکه به تدبیر امور عباد

مشغول بوده و یا خدا دست از سلطنت خود برداشته و امر

خلق و رزق و موت و حیات را به آن ها وا گذاشته باشد زیرا

که همه ی این ها کفر است و زندقه و مخالف عقاید فرقه ی

محقه و منافی ادله ی توحید خداوند مجید و پروردگار حمید است که متفرد و متوحد است در ذات و صفات و افعال و عبادت، بلکه ایشان عبدی هستند مرزوق و نوری هستند مخلوق، و بنده ای هستند از بندگان خاص خدا که در مقام فقر و فنا و اضمحلال در جنب عظمت و جلال خداوند متعال حباب آسا به کلی از خود خالی شده خود را در جنب هستی حق نیست کرده ، به سر منزل فنا رسیده تاج فقر بر سر گذاشته و به **أَفْتَحِرُ** گفته ، در تخت تجرید مستقر گشته ، و در بحر توحید شناور بوده گوش به فواره ی قدر داده منتظر ایستاده اند که هر چه شنوند آن گویند و هر چه گوید آن کنند ،

### عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون<sup>۱</sup>

بالجمله ایشان در مقام بندگی و عبودیت اصلاً اراده ای از خود ندارند بلکه هر چه می کنند همه به امر خدا و اذن و اراده ی او است ، و در هر آن باید مدد جدید از جانب خداوند مجید به ایشان برسد ، و اگر آنی خداوند احد فیض و مدد خود را از ایشان قطع کند به کلی متلاشی و مضمحل و فانی خواهند بود.

مجملاً این است اصل مذهب و حقیقت مطلب، که محل نزاع است ما بین ما و حضرات و این مطلبی است که احدی نمی تواند بر آن نکته بگیرد ، خواه عالم باشد خواه عامی ، و همه ی علماء از متقدمین و متأخرین و صنادید معاصرین ، با ما در این مدعا شریکند و اصلاً ما را با آن ها مخالفتی نیست ، و آن ها را با ما معارضتی نه ، مگر بعضی از ارباب عمایم و پاره ای از عوام الناس که به جهت بعضی از اغراض و امراض به مقام اعراض و اعتراض آمده از استماع این مطالب اظهار انضجار و انقباض می کنند ، و الا همه ی علماء و حکماء و صاحبان فهم و ذكاء در این مطالب با ما موافقت دارند ، و ما با آن ها کمال موافقت داریم .

و روی کلام ما با کسانی است که بی جهت با ما بحث ها می کنند و نفهمیده عداوت می ورزند و حال آن که مطلب ما مطلبی روشن تر از ماه و آفتاب است در وسط سماء و شاهد ما براین مدعا که اصل مطلب و محل نزاع حضرات است با این دعاگویان وجود مسعود سلطان زمان است که شاه جهان است و ماه آسمان ، خسرو نیکوان و مهتر خسروان ، خواجه ی تاج داران خاتم شهر یاران سایه ی رحمت یزدان مایه ی نعمت پروردگار منان باسط بساط امن و امان ، و ماحی کفر و طغیان ، و حامی دین و ایمان و زیننده ی تاج کیان اعدل

الملوک و اعلاهم ، و افضل السلاطین و اسخاهم ، الخلق تحت ظلال اعلامه ، و العدل عند خلال اقلامه ، القادر القاهر ذوالمناقب و المفخر عالی الهمم ولی النعم المجاهد فی سبیل الله و الناصر لدين الله ناصر الدين شاه قاجار خلد الله ملكه و سلطانه ، كه اكنون خداوند بی چون ، آن وجود مسعود همایون را سلطان قرار داده است در همه ی ممالک ایران ، و مقرر داشته است زمام اختیار انام را در قبضه ی اقتدار و کف کفایت آن سلطان با عز و تمکین و مرزبان دنیا و دین ، پس اوست امروز در روی زمین حافظ شریعت سید المرسلین و مروج طریقه ی سید الوصیین و اوست مدبر امور عباد و حافظ ثغور بلاد ، و ناشر عدل و داد و کاسر شوکت اهل فتنه و فساد ، و اوست منبع فیض و رحمت و معدن جود و کرامت و مصدر قدرت و مظهر کبریا و هیمنت ، و صاحب رایت سلطنت و ولایت ، و لیک شهنشاه عادل و باذل دین پناه در این سلطنت و ولایت و این همه اختیار و اقتدار و هیمنت و بذل و بخشش و نعمت و قهر و غضب و نعمت و افاضه ی فیض و رحمت به اهل مملکت از نوکر و رعیت ، نه شرکتی با خدا دارند ، و نه خدا دست از سلطنت خود برداشته و به ایشان وا گذاشته ، بلکه ایشان بنده ای هستند از بندگان خاص خدا ، که به محض فضل و رحمت

این نعمت عظمی و سلطنت کبری را به ایشان عطا فرموده است .

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء .<sup>۱</sup> تؤتی الملك من تشاء و  
تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدک  
الخیر انک علی کل شیءٍ قدیر .<sup>۲</sup>

وهمچنین است وزیر اعظم و دستور معظم آن سلطان  
جم خدم ، و خاقان فرشته حشم ، نسبت به خود ایشان که از  
کمال عز و جلال او را واسطه قرار داده است ، میان خود و  
سایر رعایا در اخذ و عطا و ایصال فیض ها و نعمت های  
نامتناهی پادشاهی و تبلیغ اوامر و نواهی و تدبیر امور مملکت  
و رسیدگی به عرایض و حاجات نوکر و رعیت ، و ترویج امر  
سلطنت ، و مختار و مقتدر فرموده است او را در اجرای  
فرامین و احکام و عزل و نصب عمال و حکام ، و تمشیت مهم  
انام ، و رئیس قرار داده اند آن جناب را از برای همه ی اولیای  
دولت قاهره ، و سران و سرکردگان عساکر منصوره .

و نگهبان کرده اند ایشان را در همه ی ممالک محروسه  
ی ایران ، پس اوست چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و  
دست توانای پادشاه جم جاه عالم پناه و اوست مظهر جلال و

۱ - مائده / ۵۴

۲ - آل عمران / ۲۶

مصدر افعال حضرت اقدس بی همال زیرا که او هر چه دارد همه از سلطان زمان است ، و هر چه می گوید از جانب ایشان

و آن چه می کند به امر و حکم ایشان است اصلاً از خود حکمی ندارد . بلکه حکم او حکم پادشاه است ، و قول او قول پادشاه ، اطاعت او اطاعت پادشاه است ، مخالفت او مخالفت پادشاه است ، و جلال او جلال پادشاه است ، و شوکت او شوکت پادشاه و نه او شرکتی با پادشاه دارد و نه استقلالی در این همه ریاست و جاه ، و نه پادشاه از ملک و سلطنت خود دست برداشته و سلطنت را بالمره به او وا گذاشته ، بلکه آن جناب با این همه اختیار و اقتدار ، و هیمنت نوکری است از نوکران پادشاه جم جاه ، که او را از میان نوکران خود به جهت کمال عقل و فراست ، و غایت فطانت و زکاوت انتخاب فرموده که ، از کمال عز و قدس و جلال خود که اجل و ارفع است از این که خود به نفسه مباشر امور باشد . و همه ی رعایا و برایا از اعلی و ادنی با ایشان معاشر باشند ، سیاست ملک و ریاست ناس را به کف کفایت آن جناب سپرده اند که همه ی رعایا و عامه ی برایا در هر بلدی از بلاد به امر و حکم او مطیع و منقاد بوده ، به دستور العمل او رفتار کنند .

و همچنین بلکه اعظم از این است امر در باب وساطت و ولایت و ریاست و سلطنت جناب رسالت مآب و جناب ولایت مآب و سایر ائمه ی اطیاب از جانب جناب رب الارباب ، که اوست ملک دیان و مالک و سلطان ، و ایشان امناء و اولیای او هستند ، در همه ی عوالم امکان و مراتب اکوان ، و خلیفه و قائم مقام او هستند در تبلیغ اوامر و نواهی و افاضه ی فیوضات و نعمت های نامتناهی الهی ، و ساینس و رئیس و راعی و نگهبان هستند از جانب خداوند منان ، و پروردگار رحمن در اجرای احکام خداوند علام ، و تمشیت مهام انام و تربیت بندگان و تولیت امور ایشان ، و حفظ و حراست همه از طغیان طاغیان .

پس ایشانند چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و دست توانای خدا که خداوند بی نیاز ایشان را از آغاز ممتاز کرده ، و از میان بندگان خود به جهت صفای قابلیت و کمال نورانیت و نهایت اعتدال و استقامت امتیاز داده ، در همه ی ملک و ملکوت و عوالم جبروت و ناسوت ، و دنیا و آخرت و غیبت و شهادت ایشان را مهیمن و مقتدر فرموده و بر همه ی ذرات و ممکنات ایشان را ولی و مدبر قرار داده ، اختیار و اقتداری به ایشان داده است که از برای احدی از آحاد موجودات نداده و قدرت و قوت و سلطنت و احاطه و هیمنتی به ایشان عطا

فرموده که عقول انبیا و اولیا در درک مراتب عظمت و کبریای ایشان حیران است .

چنانچه در زیارت جامعه ی کبیره فرموده اند :

اتاکم الله ما لم یؤت احداً من العالمین

و نیز فرموده اند :

فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین و اعلی منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لا حق و لا یشوقه فائق و لا یشوقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع

پس در این صورت چگونه وصف توان کرد مقامات و مراتب ایشان را ، و چگونه به احصا می آید فضایل و مناقب ایشان تا کار به غلوّ برسد . زیرا که :

غلوّ آن است که شخص افراط کند در مدایح و محامد شخصی و از برای او اوصاف و محامدی بیان کند که او فاقد آن محامد باشد ، و به جهت او مقامی قرار دهد که او صاحب آن مرتبه و مقام نباشد ، و این در صورتی است که از برای محامد و مدایح و مقامات او حدّی و نهایی نباشد ، و حال آن که از برای مقامات و مراتب و مدایح و مناقب ایشان نه غایتی هست و نه نهایی ، مگر در مرتبه ی الوهیت، که آن جا عدم بحث و لیس محض هستند .

و ایشان هر چه در مدارج عالیّه و مقامات متعالیه سیر کنند از مرتبه ی عبودیت بیرون نمی روند و به ذات بی چون نمی رسند .

ما للتراب و رب الارباب .

و نعم ما قال الشافعی زفی هذا الباب :

اولو النهی عجزت عن وصف حیدره

والعارفون بمعنی ذاته تاهوا

ان قلته بشر فالعقل یمنعنی

و اختشی الله فی قولی هو الله<sup>۱</sup>

بالجمله چون شخص تنزیل داد ایشان را از مرتبه ی الوهیت به مقام و مرتبه ی عبودیت و از برای ایشان در مقام معرفت دو مقام قرار داد :

یکی مقام بشریت و یکی مقام نورانیت و تنزیه کرد ایشان را در مقام بشریت از همه ی نقایص آن مرتبه و مقام که از برای سایر بشر متصور است ، و توصیف کرد ایشان را در مقام نورانیت به همه ی کمالات امکانیه و اخلاق ربانیه و صفات فعلیه ی الهیه بعد از آن هر چه در محامد و اوصاف ایشان

<sup>۱</sup> - شافعی در این باره خوب گفته است :

خردمندان از وصف علی علیه السلام ناتوان مانده اند ، عارفان که به معنای ذات او پی برده اند سرگردان گشته اند . از این این که بگویم بشر است عقل باز می دارد و از این که بگویم خدا می باشد از خدای متعال می ترسم .

بگویند از عهده ی عشری از اعشار آن نمی تواند بر آید چنان که جناب امیر المؤمنان همین میزان را از برای معرفت خودشان به نورانیت قرار داده و فرموده اند یا سلمان و یا جندب (اباذر) معرفتی بالنورانیه معرفت الله و معرفت الله معرفتی بالنورانیه تا می فرماید در آخر همین حدیث :

اعلم یا اباذر انا عبد الله و خلیفته علی عبادہ لا تجعلوا ارباباً و قولوا ما شئتم فی فضلنا فانکم لا تبلغون کنه ما فینا و لا نهایتہ ان الله قد اعطانا اکبر و اعظم مما یصفه و اصفکم او یخطر علی قلب احدکم .  
و در مقام دیگر فرموده اند :

نزلونا عن الربوبیه و ارفعونا عن خطوط البشریه و قولوا فی فضلنا ما شئتم فانکم لا تبلغون کنه ما جعله الله لنا و لا معشار العشر لان البحر لا ینزف و سرّ الله لا یوصف .  
و در حدیث دیگر باز وارد است که فرموده اند :

نزلونا عن الربوبیه و نزهونا عن خطوط البشریه و قولوا فینا ما شئتم .

خلاصه این معنی به چندین لفظ و چندین طریق از ائمه ی اطهار علیهم السلام مأثور و در السنه و افواه مشهور است و ماحصل معنی آن ها این است که فرموده اند ما را نازل کنید

از مرتبه ی الوهیت و تنزیه کنید ما را از لوازم بشریت و بگویید در فضایل ما آن چه که دل شما می خواهد که دریا تمام نمی شود و سرّ خدا به وصف نمی آید شاعر خوب می گوید :

آل پیغمبر امینان خدای اکبرند

آدمی زادند اما ز آب و خاک دیگرند

باب فیض حضرت بی چون و فیاضند خود

گرچه مشتقند اما فعل حق را مصدرند

نزلونا گر نگشتی سد راه سالکان

از ربوبیت نمی گفتند شان نازلترند

با وجود دادن تنزیلشان از این مقام

در مقام وصف ایشان عقل ها کور و کردند

بالجمله این است میزان معرفت ایشان که صراط مستقیم

و نمط اوسط است که : نه افراط است و نه تفريط .

پس کسانی که نسبت الوهیت به ایشان می دهند و از

برای ایشان خالق قائل نیستند غالی هستند .

و کسانی که مقام ایشان را منحصر به مقام بشریت می

دادند و ایشان را در مقام بشریت شناخته و مقام نورانیت

ایشان را انکار می کنند قالی هستند .

اما کسانی که از برای ایشان دو مقام قائلند یکی مقام بشریت و یکی مقام نورانیت به عبارت اخری یکی مقام عبودیت و یکی مقام سلطنت و ولایت و مرتبه ی وساطت و امارت و علم و احاطه و هیمنت پس ایشان عالی هستند که هدایت شده اند به صراط مستقیم و منهج قویم .

والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله<sup>۱</sup>

## مقاله ی دوم<sup>۳</sup>

پس آن در بیان منشاء این اختلاف است بدان که علت و سبب این همه اختلاف و تفرقه ی بعضی با این فرقه ی محقه چند چیز است و مخالفین این دعا گوین از این جهت منقسم به چند قسمند :

**قسم اول :** از آن ها کسانی هستند که محض از راه اشتباه به مقام اعراض و اعتراض با این فرقه ی محقه بر آمده و از برای ایشان امر را مشتبه کرده ، و چنین به نظر ایشان داده اند که طریقه ی ما به خلاف طریقه ی علمای راشدین و فقها و مجتهدین است ، و این سلسله ی علیه نعوذ بالله همه ی علماء سلف و خلف را قدح می نمایند ! و این علوم ظاهریه را از معقول و منقول بالمره رد می کنند ! و همچنین به شهادت جناب سیدالشهدا روحی له الفدا قائل نیستند ! ، و اعتقاد به شریعت ندارند ! خلاصه از این قبیل مفتريات که اغلب آن ها از اعتقادات ملاحده و طایفه ی غلاه خذلهم الله تعالی است به این فرقه ی امامیه نسبت داده و جمعی از عوام و بعضی از علما را مشتبه کرده اند که این ها از اعتقادات طایفه ی علمای شیخیه است .

و حال آن که این فرقه ی محقه از همه ی این مفتريات بری و بیزارند و معتقد این ها را کافر و بی دین می دانند .  
باری خدا حکم کند میان ما و کسانی که این قبیل افتراها را می بندند و نسبت می دهند .

و حال آن که می دانند که ما همه ی علما ، از متقدمین و متأخرین از صدر اول از شیخ مفید تا سید سند آقا سید مهدی بحر العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر مرحوم و سیدنا

العلی آقا سید علی الطباطبائی را که استاد والد ماجد علام بود از ارکان اسلام می دانیم و همه ی آن ها از مشایخ اجازات ما هستند بلکه در همه ی علوم استناد ما به آن ها است جزاهم الله عنا و عن الاسلام خیر الجزاء . چه اگر آن ها نبودند آثار نبوت و ولایت بالمره مندرس و قواعد مذهب و ملت به کلی منهدم و منطمس می شد .

و همچنین طریقه ی این فرقه ی محقه در معقول و منقول و علم فقه و اصول به عینه طریقه ی آن ها است و شاهد این مدعا کتب استدلالیه است که ما در علم فقه و اصول تصنیف کرده ایم مثل: شرح تبصره ی علامه ، شرح خاتمه ی کشف الغطاء شیخ جعفر مرحوم ، رساله ی حیدریه ، رساله ی صومیه در علم فقه، رساله ی اجماعیه ، مباحث الفاظ ، فوائد اصولیه در علم اصول که همه ی این ها را شیخ مرحوم مرقوم داشته اند . و رساله ای که در حجیت مظنه و سایر مسائل اصولیه که والد ماجد مرحوم نوشته و کتاب دلائل الاحکام که این حقیر در ایام مجاورت و تحصیل در عتبات عالیات به معرض تحریر آورده و عالم افخر تحریر شیخ محسن آل خنفر که مسلم کل بود و سایر علما و مشایخ نجف اشرف و کربلای معلی به خط خودشان تصدیقات و اجازات در همان کتاب نوشته اند .

و همچنین است سایر کتب فقهیه و اصولیه از سایر علماء این سلسله ی علیه هر کس آن ها را ملاحظه و مطالعه نماید می داند که ذره ای از طریقه ی فقهاء ، پا کنار نگذاشته اند ، و خلاقی در طریقه ی اجتهاد و فقاہت با آن ها نداشته و ندارند .

و کذلک در خصوص شہادت جناب سید الشہداء علیہ وعلی آبائہ و اولادہ الاف التحیہ و الثناء کتابی کہ در اسرار شہادت آن حضرت سید مرحوم نوشته اند ، و قصاید و اشعاری کہ شیخ مرحوم در مرثیہ ی آن حضرت گفته اند همه جا معروف و مشہور است و اہتماماتی کہ علما و عوام ما در عزا داری سید الشہدا دارند چیزی مخفی و مستور نیست .

بلی فرقی کہ میان ما و حضرات مفتترین در خصوص شہادت آن حضرت هست این است کہ ما بہ زندہ و مردہ ی ایشان در تصرف باطنی تفاوت نمی گذاریم و شعور آن سر مبارک آن حضرت را کہ در سر نیزہ قرآن تلاوت می فرمود از ادراک و شعور کل اہل روی زمین بیشتر می دانیم .

و دیگر ما قائلیم بہ طہارت خون مبارک آن حضرت و می گوییم کہ خون آن حضرت طہر و طاهر و مطہر و ساکن در خلد است چنانچہ امام علیہ السلام در زیارت آن حضرت فرمودہ اند :

اشهد ان دمک سکن فی الخلد و اقشعرت له اظله العرش

به خلاف بعضی از حضرات که هیچ حیا از سید الشهداء (ع) نمی کنند و به کمال جرأت و جسارت به عدم طهارت آن خون طیب طاهر فتوی می دهند و قیاس می کنند اهل عصمت و طهارت را که آیه ی طهارت در شأن ایشان نازل شده است به خودشان و حال آن که ایشان را قیاس به سایر ناس نمی توان کرد شاعر خوب می گوید :

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

این یکی شیر است کآدم می خورد

و آن دیگر شیری است کآدم می خورد

خلاصه : مقصود حضرات از این همه افترا ها و تهمت ها همین است که جمعی را مشتبه کرده ، و آن ها نیز بدون رسیدگی به اعتقادات این فرقه ی محقه بنای اختلاف و تفرقه بگذارند .

چنانچه جمعی از عوام الناس بلکه از خواص را هم به همین طور ها مشتبه کرده اند که به همین جهت با ما بنای مغایرت و مخالفت گذاشته و می گذارند و لیک این قسم از مخالفین که امر بر آن ها مشتبه شده باشد کارشان سهل است . و با یک دو مجلس ملاقات با علمای این سلسله ی

علیه اگر از راه دینداری استفساری کنند رفع اشتباه می شود و اختلاف به ایتلاف مبدل می گردد .

ولی بحثی که به این قسم از مخالفین هست همین است که چرا رجماً بالغیب حکم می کنند؟ و بدون معاشرت با علمای این فرقه و بدون اطلاع و استحضار از مشرب و مذهب کسی که شیعه ای است از شیعیان اثنی عشریه و عالمی است از علمای امامیه بنای توبیخ و تعییر بلکه لعن و تکفیر می گذارند؟ .

و به طور مخالفت و مغایرت حرکت می کنند؟ و اگر به شهر و بلد ایشان وارد شوند به زیارت ایشان نمی روند؟ و دید و باز دید با ایشان نمی کنند؟ و حال آن که نه او را دیده اند و نه از زبان او چیزی شنیده اند باری خود دانند . بنده با کسی کاری ندارم البته تکلیف خود را در این دیده اند و به خدا هم جواب خواهند داد که چرا بی جهت شق عصای مسلمین می کنند و میان بند گان اله و رعیت و مملکت پادشاه اختلاف و تفرقه می اندازند؟ .

**قسم دوم :** از حضرات که اختلاف با این فرقه محقه دارند اشخاصی هستند از جهال طلبه ی علوم دینیه که شغل ایشان همیشه قیل و قال است و مایه ی علمشان مرء و جدال ، و نزاع ایشان با علمای این سلسله علیه محض از راه

جهالت و عدم علم و معرفت است به بعضی از اصطلاحات حکمت و برخی از مقامات معرفت ، زیرا که این علوم در واقع و نفس الامر فن ایشان نیست ، بلکه فن ایشان منحصر است به علوم قشریه ی نحویه و منطقیه و اصلاً از اصطلاحات حکمت الهیه و مقامات معارف ربانیه اطلاع و استحضاری ندارند .

لهذا نفهمیده به مقام بحث و ایراد آمده می گویند که شیخ مرحوم در مسأله ی علم خدا و مسأله ی علل اربعه و مسأله ی معراج و معاد خطا کرده ، و به ضلالت افتاده از برای خدا دو علم قایل شده یکی علم قدیم و یکی علم حادث و از این لازم می آید که علم خدا حادث باشد به حدوث اشیاء و در مسأله ی علل اربعه هم ائمه ی اطهار علیهم السلام را علت فاعلی و مادی و صوری می دانند و از این هم لازم می آید که ائمه ی هدی صانع موجودات و ماده ی ایشان ماده ی مخلوقات باشد و در مسأله ی معراج و معاد هم به القاء<sup>۱</sup> مثل و عدم عود اعراض قائل است و از این لازم می آید که معراج و معاد روحانی باشد .

و این ها همه ناشی است از عدم معرفت به اصطلاحات حکمت ، و عدم تتبع و ممارست به اخبار ائمه ی اطهار که همه ی این ها را ائمه ی اطهار علیم السلام بیان فرموده اند .

و شیخ مرحوم از خود چیزی نگفته بلکه هرچه فرموده اند همه مأخوذ از کلام خدا و اخبار ائمه ی هدی است .  
اما در مسأله ی علم شیخ مرحوم فرموده اند: از برای خدا دو علم است پس در این خصوص اخبار متواتره از عترت طاهره وارد است که از برای خدا دو علم است :  
یکی علم قدیم که مختص خداست و آن عین ذات خداست و خدا با این علم عالم است به همه ی اشیاء و اشیاء در ذات خدا نیستند نه قبل از ایجاد و نه بعد از ایجاد نه به نحو اشراق و نه به ارتسام صور چنانچه صوفیه و حکما گفته اند .

و یکی علم حادث که آن را تعلیم کرده است به انبیاء و اولیاء و ملائکه . و محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در اصول کافی<sup>۱</sup> از برای این ، یک باب علیحده قرار داده است . و اینکه این علم را خدا به خود نسبت داده است از بابت شرافت است و از این لازم نمی آید که علم خدا به اشیاء حادث باشد .

و اما مسأله ی علل اربعه<sup>۲</sup> پس آن هم مفاد اخباری است که از ائمه ی اطهار وارد است که فرموده اند :

<sup>۱</sup> این موضوع در کتاب احقاق الحق در رد اتهام و رفع ابهام ، بخش اول آن طی صفحات ۳۶۵ تا ۴۵۱ که وسیله ی این انتشارات، انتشار یافته به طور مفصل بیان شده است

### عله الاشياء صنعه و صنعه لا عله له<sup>۱</sup>.

و مراد شیخ مرحوم از علل اربعه در ایجاد عباد و خلقت صُور و مواد، صنع و مشیت خداوند جواد است «یعنی» که همه ی موجودات را به فعل و مشیت خود ایجاد فرموده است . پس علت ایجاد و خلقت صور و مواد حقیقتاً فعل و مشیت خدا است ، و اطلاق این ها به ائمه ی اطهار علیهم السلام هم به این اعتبار است که ایشان محل مشیت و مصدر فعل و مظهر رحمت خدا هستند و الا حاشا و کلا که ائمه ی هدی بالاستقلال صانع موجودات و خالق این مصنوعات باشند ، و یا نعوذ بالله ماده و صورت ایشان ماده و صورت باشد از برای سایر مکونات چه این ها همه کفر است و زندقه . و ما بیزاریم از این اعتقادات فاسده و کاسده .

خلاصه این دو مسأله از مسائل غامضه ی حکمت است که محل نزاع است میان شیخ مرحوم و سایر حکماء و تحقیق آن منوط است به بیان مذاق حکماء و اصطلاح آن ها در مسئله ی علم و علل، و مذاق و اصطلاح شیخ ما که مشروح و مفصل در محل آن ها این دو مسئله را مبرهن و مدلل فرموده اند . ولی تفصیل آن ها فراخور فهم عوام نیست ، و دخل به فن حضرات هم ندارد که داخل معقولات کرده و در

<sup>۱</sup> - علت اشياء فعل اوست و فعل او را علتی نیست

این فن ها با شیخ مرحوم بحث کنند ، بلکه باید مدت ها درس بخوانند تا اصطلاح یاد بگیرند ، بعد از آن اگر ایرادی دارند بکنند .

و اینکه این حقیر فی الجمله اشاره کرد محض از برای دفع توهّم و رفع تهمت است . و من باب تمثیل بود و الامقام مقام بیان تفصیل این قبیل مسائل نیست .

و همچنین است امر در مسئله ی معراج<sup>۱</sup> و معاد<sup>۲</sup> که حضرات از جهت عدم فهم معنی مراد و جهل ایشان به حقیقت اجسام و اجساد اصلیه و عرضیه این توهّم را کرده اند که شیخ مرحوم به معراج جسمانی و معاد جسمانی قائل نیست و حال آن که آن جناب کافر می داند منکر معاد و معراج جسمانی را ، و همه جا تصریح فرموده اند به اینکه جناب رسالت مآب (ص) با همین جسم و جسد مطهر و مقدس و با همان نعلین که در پا داشتند پا به عرش اعلی گذاشتند ، و مراد ایشان از القاء<sup>۳</sup> مثل که فرموده اند اعراض<sup>۱</sup> آن جسم شریف و عنصر لطیف است که آن ها را گذاشت و

<sup>۱</sup> بحث مفصل معراج جسمانی را در مقاله ی دوم بخش اول از کتاب احقاق الحق صفحات ۱۸۱ تا ۲۶۴ مطالعه فرمایید .

<sup>۲</sup> در رابطه با اثبات معاد جسمانی به مقاله ی اول ، بخش اول از کتاب احقاق الحق صفحات ۴۳ تا ۱۸۰ مراجعه فرمایید .

<sup>۳</sup> - عوارض

بدون خرق و التیام از همه ی آسمان ها گذشت . و به عبارت  
 آخری جسم مبارک خود را تلطیف نمود و به مقام قاب  
 قوسین اوادنی در طرقة العین صعود فرمود .

و همچنین تصریح فرموده اند به اینکه معاد و حشر  
 اجسام و اجساد عبارت از عود روح است به همین جسم و  
 جسد محسوس و مملوس ، ولی بعد از تصفیه و رفع کثافات  
 دنیویه که به همان اجسام و اجساد اصلیه ی نورانیه عارض  
 شده بود چه این معنی از جمله ی بدیهیات عالمست که این  
 اجسام و اجساد با این کثافات و کدوراتی که در این دار دنیا  
 به آن ها عارض شده است نه قابلیت دخول به بهشت دارند و  
 نه طاقت دخول در جهنم<sup>۲</sup> .

خلاصه این است مراد آن مرحوم در عود اجسام و اجساد  
 اصلیه ، و عدم معاد اعراض دنیویه که در مسئله ی معاد بیان  
 فرموده اند ، و حضرات ندانسته و نفهمیده به آن مرحوم بحث  
 و ایراد کرده اند . ولی امر این قسم از مخالفین هم سهل است  
 اگر انصاف را پیشنهاد و از راه عناد و لجاج نیایند و مقصود  
 شان فهمیدن معنی مراد باشد و به کتب و رسائل آن جناب  
 که مشتمل است به بیان همین مسائل و خود آن بزرگوار  
 صریحاً مراد خود را بیان فرموده است رجوع کنند ، از برای

<sup>۲</sup> - زیرا با وجود عوارض ، خلود در بهشت و جهنم امکان ندارد .

همه واضح و عیان خواهد بود که حق با آن جناب بوده است و این ها خلاف فهمیده و بی جهت با آن بزرگوار اختلاف ورزیده اند .

**قسم سوم :** از کسانی که با این فرقه ی محقه عداوت و عناد می ورزند اشخاصی هستند که عداوت آن ها با این سلسله علیه محض از راه حب ریاست و جاه هست که علمای این سلسله ی علیه را مخل ریاست و جاه خود دانسته ، در مقام انکار و اکراه ایستاده بعضی نسبت های بیجا به علمای این سلسله داده ، می خواهند با این تهمت های بی معنی و نسبت های بیجا ، مردم را از دور و بر این ها متفرق و پراکنده نموده ، سد راه ایشان باشند که مبدا ارادتی به این ها رسانند و ایشان هم به این واسطه مثل آن ها مال دنیا جمع کرده صاحب ریاست باشند ، گویا علمای این سلسله را هم قیاس به بعضی از اشباه ناس کرده اند که نهایت همت ایشان در این نشئه ی دنیا شهرت و مسلمیت ، میان عوام کالانعام است و جمع حطام دنیا از حلال و حرام ، و ریاست و تشخص ما بین الانام است چنانچه خدا در آیات متعدده به حسب تأویل از حال این قبیل اشخاص خبر داده ، و توبیخ و تغییر فرموده است .

خلاصه پناه می برم به خدا از این حالت که عمر عزیز خود را از بدایت تا نهایت در تحصیل مال دنیا تلف و همت خود را بر نقض اهل معرفت و محبت صرف نموده ، شهرت و مسلمیت را وجهه ی همت ساخته ، در تحصیل علوم اکتفا به ادنی مرتبه ی آن ها نموده اصلاً به فرضی بالاتر از آن ها نپرداخته ، تکالب به حطام دنیا کرده از ثلث و وصایای اموات و احیا و اموال ایتام و فقراء صاحب دولت و ثروت شده ، دنیا را از دبدبه ی زرق و شید و اسباب عام فریبی پر کرده ، راه عوام بیچاره را به زنیم و بندگان خدا را از سلوک طریق حق منع کنیم ، و حال آن که در نظر عاقل همه ی این ها پوچ و بی حاصل است ، و کارهائی است لغو و باطل . و هرگز مرد عاقل به این چیزها که در اندک زمانی فانی و زائل خواهد شد مغرور نمی شود و حسرت نمی کشد بلکه عبرت می گیرد از انبیاء و اولیاء و صلحاء و اتقیا که از دنیا و مافیها گذشته و اعراض کرده اند و کفایت می کند از برای ما در موعظه و نصیحت حالت جناب ولایت مآب که ضرار بن ضمره در نزد معاویه بعد از بیان اوصاف آن حضرت گفت :

اشهد بالله لقد رایته فی بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه ، و هو قائم فی محرابه قابض علی لحيته ، یتملل تملل السیلم ، و یبکی بکاد الحزین ، فکانی

الان اسمعه و هو يقول : يا دنيا يا دنيا الیّ تعرضت ام الیّ تشوقت ؟ هیئات هیئات لاحان حینک ، غری غیری لا حاجه لی فیک ، و قد طلقکت ثلاثاً لا رجعه بعدها فعمرك قصیر و خطرک یسیر و املک حقیر ، آه آه من قله الزاد و بعد السفر و وحشه الطريق و عظیم المورد

پس بدان ای عزیز من این است شعار انبیاء و اولیاء و ابرار و اخیار و بزرگان دین .

چنانچه معروف است شیخ مرحوم سه دفعه ما یملک خود را در راه خدا داده و هرچه داشت به فقرا بذل کرد چیزی از برای خود باقی نگذاشت .

و همچنین والد ماجد علام حجه الاسلام مرحوم چهل سال بود که در مملکت آذربایجان مرجعیت و ریاست داشت، و در حین وفات مبالغی قرض از برای ما گذاشت و رفت، بنده هرچه داشت و نداشت فروخته به قرض ایشان دادم و این را که عرض کردم نه از باب شکایت و کفران نعمت است بلکه از بابت مثل و حکایت بود از حالت اعراض علمای این سلسله ی علیه ، که ادنی جود ایشان دنیا و ما فیهاست ، و همیشه قناعت به قدر کفایت کرده کمال اعراض و عفاف از فوق کفاف دارند . در این صورت خیلی تعجب است از بعضی که علمای ما را به این حالت مخل دنیای دنی خود می دانند و

به همین جهت بنای تفرقه و عداوت می گذارند و به ریاست نا قابل خود می ترسند و حال آن که این خبط عشوا و خیال بی جا است که از غایت پستی فطرت به این خیال افتاده اند والا بحق خدا کسی چشم به جیفه ی گندیده ی آن ها ندوخته ، و آخرت خود را به دنیای آن ها نخواهد فروخت بلکه علمای ما به این طور ها جمع حطام دنیا را که خون دل ارامل و ایتم است ما یه ی خسارت دنیا و آخرت خود می دانند، چه اگر نه این بود همه می دانند که راه این امور را بهتر از همه می دانستند ، و جمع اموال دنیا را بهتر از آن ها می توانستند ولی اوقات خود را اشرف از این می دانند که به این چیز ها صرف کنند، دیگر در این صورت نمی دانم ترس این ها از چه بابت است؟ ما را که بادنیای آن ها کاری نیست آن ها را با ما چه کار است ؟ بگذارند باآسودگی و فراغت پنبه ای را که مردم در گوش دارند در بیاوریم بلکه از خواب غفلت بیدار شده هوش پیدا کنند وگوش به حرف اهل معرفت بدهند .

باری همه ی حرف درسرهمین است که مردم راخبر نکنید که چه خاک بر سر آن ها ریخته مبادا از دور و بر آن ها متفرق شده طالب اهل حق باشند وراه حق بروند والا بحث دیگر ندارند.

### قسم چهارم :

پس آن ها کسانی هستند که عناد و عداوت آن ها با ما نه از راه اشتباه است و نه از بابت حب ریاست و جاه و نه از جهت عدم معرفت ، بلکه محض از بابت بغض و عداوت است با خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت ، ولی چون نمی توانند برملا عداوت خود را اظهار کنند ، لهذا در عداوت با این فرقه ی محقه و انکار فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب (ع) به بعضی از اعداار معتذر آمده:

**اولاً می گویند :** این مطالب که در معارف الهیه و حقایق ربانیه و مقامات و مراتب نبوت مطلقه ی محمدیه صلی الله علیه و آله و ولایت کلیه ی علویه (ع) بیان می شود چیز هایی است که شیخ احمد احسائی تازه آورده و سابق بر این در میان شیعه ی اثنی عشریه نبوده است . **ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین**<sup>۱</sup>

و حال آنکه هر کسی که ادنی بصیرت و نور، و اندک عقل و شعور داشته ، و به کتب اخبار و آثار مرور کرده باشد می داند که این قول ، قول زور و از مزخرفات اهل غرور است که می خواهند مردم را با این حرف ها مغرور کرده عوام را فریب

داده از حضور به مجالس علماء و تلامیذ آن بزرگوار که در اقطار و امصار نشر علوم می کنند محروم و مهجور کنند . چه هر کس فی الجمله تتبع در اخبار و آثار ائمه ی اطهار و کتب علمای اخیار و روایات اصحاب کبار داشته باشد کالشمس فی رابعه النهار از برای او واضح و آشکار خواهد بود که جمیع احادیث و اخبار و خطبه ها و دعا ها و زیارت ها مشتمل است به بیان این مراتب و مقامات ، و از صدر اسلام تا امروز جمیع علماء و حکما و محدثین سعی ها در نقل آن اخبار و نشر آن آثار کرده ، و رساله ها تصنیف و کتاب ها جمع و تألیف نموده ، عمر ها صرف کرده و خون آبه ها خورده ، نفس ها تلف شده است ، و شیخ ما اجل الله شأنه و انار الله برهانه چیزی غیر از آنچه خدا و ائمه ی هدی آورده و فرموده اند نگفته و هر چه گفته و بیان فرموده است همه را به دلیل و برهان ثابت کرده است ، اینک کتب و رسائل و اجوبه ی مسائل که از آن جناب سؤال شده جواب نوشته اند همه چاپ شده آفاق را پر کرده است و اگر کسی بی شائبه ی جور و اعتساف ، به نظر انصاف به زبر و بینات آن ها نظر کند می بیند که هرچه نوشته اند همه آیات کتاب مبین و روایات ائمه ی طاهرین و مطابق ضروریات دین است بلی غایت ما فی الباب این است که در اعصار سابقه ، و ازمان سالفه علمای

شیعه ی اثنی عشریه به جهت شدت تقیه آن چه شاید و باید متمکن از اظهار و انتشار آن آثار نبودند ، چه بعد از آن که موکب شریف نبوت از ساحت دنیا به جنت علیا خرامید ، اصحاب شقاق اسباب نفاق فراهم آورده و ائمه ی اظهار علیهم السلام به مقتضای زمانه از سلطنت ظاهره کنار گزیده ، در خانه نشستند و مدت ها سیاست ملک و ریاست ناس با آل امیه و بنی عباس بوده .

در آن اعصار کسی را از اصحاب کبار یارای آن نبود که اظهار تشیع نماید چه جای این که اخبار و اسرار را بر ملا و همه جا اظهار کنند ، و مناقب ایشان را انتشار دهند مگر به خواص ، آن هم به کمال خوف و هراس و امر به همین قرار بود تا زمان دولت آل بویه که در عهد و عصر ایشان امر شیعه فی الجمله قوت گرفت و رواجی به هم رسانید و علمای شیعه در آن زمان بیشتر همتشان به تدوین فروع دین و تألیف کتب در اثبات خلافت ظاهره ی ائمه ی طاهرین و ردّ مخالفین مصروف بود . و این اسرار را از اغیار مخفی و مستور می داشتند ولی با وجود این باز نور ولایت ایشان در جلوه و ظهور بود چنانچه از ابن جوزی مشهور است که در حق جناب ولایت مآب (ع) می گفت :

ما اقول فی رجل اخفت فضائله اعدائه حسداً و اولیائه خوفاً و قد ملاء الخافقین ما بین الخفائین<sup>۱</sup> .

بالجمله بعد از آن که دولت ایشان منقرض گشت باز گاهی جنگ و ستیز میان سلاطین بود و گاه قتل و غارت مغول و چنگیز ، گاهی فترت عجم بود گاهی شورش عرب تا امر سلطنت منتفل گشت به سلاطین صفویه و در آن عهد هم اگر چه از قوت و شوکت و امتداد دولت ایشان تقیه بالکلیه برداشته شد و علمای شیعه بنای نشر علوم گذاشتند ، ولی ایشان را نیز در آن اوان آن قدر فرصت شد که مشغول جمع و تألیف متشتتات اخبار و متفرقات آثار ائمه ی اطهار شده مثل عوالم و بحارالانوار و سایر کتب اخبار که اغلب در آن اعصار جمع و تألیف شد . دیگر از برای ایشان فرصت این که آن آثار را در میان همه ی مردم منتشر کنند و اشارات و رموز آن ها را از برای همه کس بروز دهند نبود ، تا این که دولت ایشان هم منقرض گشت باز یک چند ملوک طوایفی شده هر جا سرکشی بود دعوی سروری کرد ، و هر کجا کهتری بود پایه ی مهتری خواست کار گیتی همه در

---

<sup>۱</sup> - چه گویم در حق علی بن ابی طالب علیه السلام ، که دشمنان او از روی حسد و دوستانش به خاطر ترس از دشمن فضایل او را پنهان کردند با این حال فضایلش مشرق و مغرب را پر کرده است .

اضطراب بود و امر مذهب و ملت در اختلال پس در آن هنگام نیز علمای اسلام هر یک در گوشه ی عزلت و انزوا بوده به هیچ وجه متمکن از نشر علوم و حقایق و دقایق رسوم نبودند تا این که به اقتضای تقدیر خداوند قدیر ابر فیض و احسان از بحر فضل بی چون مایه ور شده باران رحمت بر ساحت احوال اهل ایران باریده ، دهر، گل های اَمَل ببار آورد گلشن روزگار را موسم نو بهار آمد ، سایه ی لطف خدا مایه ی جودوندی آیه ی فتح و علا السلطان فتحعلی شاه قاجار بخت تاج و تخت بیفراخت و صدر جاه و قدر بیاراست مزاج زمانه تغییر کرد ، جهان خراب تعمیر یافت کار ملک و دین به کام شد ، تیغ حرب و کین در نیام رفت ، دل های رمیده رام گشت و روزگار آشفته آرام گرفت.

اهل ایران در آن عهد سال ها در مهد امن و امان غنوده و مدت ها در ظل عنایت آن جهان بان آسوده از آنجا که آن سلطان با فرّ و تمکین و مرزبان دنیا و دین به پاکی فطرت موصوف و به اخلاص اهل بیت عصمت معروف بود ، و دوام دولت و قوام سلطنت خود را در تقویت و تربیت اهل علم و معرفت می دانست ، و پیوسته همت والا نهمت خود را به ترویج دین و تشدید شرع مبین مصروف می داشت لهذا در آن عهد همایون و زمان مبارک میمون علمای اعلام در هر

بلدی از بلاد اسلام علم کبریا به اوج سماء افراشته و هر یک از آن ها در قطری از اقطار به اطمینان خاطر و فراغت بال بنای نشر علوم گذاشته به اظهار آثار و اسرار ائمه ی اطهار و بیان مقامات و مراتب و ذکر فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب (ع) اشتغال می ورزیدند . از آن جمله نفس مؤید و نور مجرد شیخنا و مولانا الاوحد الامجد الانجد المؤید المسدد **الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین الاحسائی اعلی الله مقامه** و رفع فی الدین اعلامه بنا گذاشتند که در هر بلدی از بلاد شیعه ی اثنی عشری رایت هدایت افراشته حقایق و دقایق توحید خداوند مجید ، و مراتب نبوت و ولایت را که در کتاب خدا و اخبار ائمه ی هدی مسطور و مرموز بود ظهور و بروز داده ، در میان عباد و بلاد منتشر فرمایند .

چون مولد و مسکن آن جناب بلاد بحرین بود لهذا مدتی در بلاد بحرین و قطیف در معقول و منقول مشغول تألیف و تصنیف شده جمیع علمای آن سامان که هر یک فحل الفحول بودند به علم و فضل و تقوی و دیانت و احاطه و جامعیت آن جناب اذعان کرده، هر یک از مشاغل مسائل در هر علم سئوالات عجیبه کرده و جواب های وافی و کافی حاصل نموده ، رسائل حقیقت دلائل آن جناب در جواب همان مسائل که هر یک از مراتب حقیقت آیتی و فصول و

ابواب طریقت و قواعد احکام شریعت حکایتی است در آفاق منتشر و در اطراف و اطباق مشتهر گشته ، پس از مدتی به عزم زیارت مشهد مقدس و ارض اقدس از مسکن مألوف خود عنان عزیمت به سمت ایران معطوف داشته ، در حین عبور و مرور به دارالعباد یزد وارد شده ، و همه ی علمای یزد کمال تعظیم و تبجیل از آن جناب به عمل آورده و مستدعی شدند که مدتی در آن بلد توقف فرموده از فنون علوم خدمت آن جناب مشغول استفاده و تحصیل باشند .

در آن اثنا خاقان مغفور مبرور از قدوم میمنت لزوم آن مرحوم به ملک ایران مستحضر شده نامه ای ملاطفت آمیز مشتمل بر اظهار ارادت غایبانه و مراحم ملوکانه و شوق ملاقات ایشان به همان مضمون که معتمد مرحوم در گنجینه ی خود ثبت کرده است از ادبار همایون صادر شده و پس از ورود ایشان به دار الخلافه باهره کمال اعزاز و اکرام از آن جناب به عمل آورده و او را به همه ی علمای عراق و عجم مقدم داشته و مقدم او را مغتنم شمرده از فنون علوم و حقایق رسوم سئوالات عجیبه فرموده و از آن جناب جواب های شافی و کافی حاصل نموده و مدت مدید در مقرر سلطنت مستقر گشته و بنای تدریس گذاشته تا قانون مبدء و معاد و اسرار ابداع و ایجاد را به اشارات امر و نهی و دلائل

تنزیل و وحی تعلیم خلق جهان کرده ، و چندان که شایست به اعلان راز نهان موج ها از بحر حقایق اوج می گرفت و از اطراف و اکناف علما و اعیان و اشراف به سوی آن بحر زخار شدّ رحال کرده هر کس در هر فن که مهارت تمام داشت و در آن علم خود را مسلط و ماهر می انگاشت از مشاکل آن علم که تا آن زمان لا ینحل بود سؤال می کرد و او را به خود غالب و قاهر می دید چه آن جناب از برکت ائمه ی اطیاب بدون تلمذ از احدی از علما اطلاع کامل بر جوامع علوم حاصل کرده و احاطه ی تامه بر کلیات رسوم داشتند .

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد  
 بالجمله آن عالم علام در آن ایام که به اکثر بلاد ایران تشریف برده ، و با همه ی علمای عراق و فارس و آذربایجان و خراسان و عراق عرب ملاقات کرده ، و کتب و رسائل او را دیدند همه ی آن ها به احاطه و جامعیت آن حقیقت جامعه و کلمه ی تامه اقرار و اعتراف می نمودند ، چنانچه تفصیل اسامی آن ها را سید مرحوم اعلی الله مقامه در کتاب دلیل المتحیرین مفصلاً ذکر نموده و ثابت کرده اند اجماع و اتفاق و شهادت معاصرین آن مرحوم از علمای اعلام که در آن عصر همه ی آن ها مرجع حل و عقد مهمام انام و رؤسای اهل اسلام

بودند به وثاقت و دیانت و علم و معرفت و اجتهاد و فقاہت آن جناب اعلی الله مقامه « معترف و معتقد بوده اند» تا این که در اواخر، بعد از ارتحال اکثر آن ها از دار دنیا، بعضی از جهال به جهت بعضی از اغراض دنیویہ و امراض فاسده به مقام اعراض و اعتراض آمده بنای معارضه و معانده با آن جناب گذاشتند و الا صنادید معاصرین آن مرحوم مثل سید سند ، سید بحر العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر مرحوم، و سید العلی آقا سید علی الطباطبائی و سایر علماء عراق عرب و همچنین علماء یزد و کرمان و کاشان و اصفهان و فارس و آذربایجان و خراسان مصدق او بودند، و کتب ایشان در نزد همه ی آن فحول متلقى به قبول بوده، و همه کمال حسن سلوک و ادب را با آن جناب مسلوک داشته، و به فضل و دیانت و تقوی و علم و حکمت ایشان اذعان داشتند ، و همچنین تلامیذ و شاگردان آن جناب که از حسن تربیت و نظر کیمیا اثر ایشان هر یک در درک حقایق معرفت و دقایق حکمت و اصول قواعد شریعت ، و فصول آداب طریقت از نوادر دوران و اعجوبه ی زمان بودند خاصه سید سند و مولای معتمد فخر الامم و مفخر العرب و العجم، زبده الافاخم و عمده الاکابر و الاعاظم سیدنا و مولانا الحاج سید کاظم اعلی الله مقامه، و مجتهد مجاهد نحیر قمقام مفخر الانام والد

ماجد جد علام ولی النعم حجه الاسلام رفع الله فی الدارين اعلامه که هر یک در حال حیات و ممات آن جناب به تائید خدا و تسدید ائمه ی هدی و عنایات بلانهایات پادشاه اسلام پناه ، به کمال آسایش و رفاه هر یک در قطری از اقطار و مصری از امصار بنای نشر اخبار و آثار ائمه ی اطهار علیهم السلام را گذاشته .

سید مرحوم در عراق عرب به بیان فصیح و مأنوس، در مجالس دروس، آن آثار را انتشار داد ، و والد ماجد علام نیز در دارالسلطنه ی تبریز و خطه ی آذربایجان ، به نشر آن آثار و بیان آن اسرار اشتغال ورزیده به لسان فصیح و بیان ملیح حقایق و دقایق توحید و نبوت و مقامات و مراتب امامت و ولایت را به ترک و تاجیک و دور و نزدیک رسانده ، در هر ولایت رایت علم و معرفت افراخته و به هر سو غلغل هدایت انداخته ، اسرار آیات کتاب و رموز اخبار ائمه ی اطیاب را به خواص و عوام به اوضح بیانات فهمانده ، دیگر جای عذر از برای احدی باقی نماند.

از آن طرف هم جمعی از ارباب غرض و مرض بودند وقتی که ظهور این نور را دیدند ، به ریاست خود ترسیده عداوت باطنی که با اهل بیت رسالت داشتند ایشان را به حرکت و هیجان آورده، بعضی از عوام کالانعام هم مثل همج

رعاع و هر ناعق را اتباعند به دور و بر آن ها جمع آمده اتفاق در نصرت اهل شقاق و دفع اهل وفاق کرده جهال عرب و عجم با آن سید سند حفظ ادب نکرده بنای تکفیر گذاشته ، و جماعت ترک با این عالم علام فتنه ی سترگ بر آورده اختلاف عظیم میان شیعه ی اثنی عشریه انداخته ، حتی پدر را از پسر و مادر را از دختر و برادر را از برادر جدا ساخته ، مردم دو فرقه شده در نجف اشرف این دو فرقه را کشفی و اصولی نامیده و در کربلای معلی شیخی و بالاسری، و در دارالسلطنه ی تبریز غالی و ناصبی،

پس یکدیگر را به نصب و غلوّ نسبت داده و به یکدیگر توبیخ و تعییر نموده و لعن و تکفیر می کردند تا کار به جائی رسید که هر کس یا علی می گفت و به ناصبی لعن می کرد حضرات بدشان می آمد و بنای عربده و جنگ و ستیز می گذاشتند خاصه در دارالسلطنه ی تبریز تا این که به قبح این «اسم» برخورده خواستند این اسم را از سر خود بردارند اسم خود را متشرع و اسم این فرقه را شیخی گذاشتند چنانچه سنی ها اسم خود را سنی و اسم شیعه را رافضی گذاشتند ، هم چنین این ها هم به روش آن ها خواستند خود را اهل شریعت به قلم داده و این فرقه ی اثنی عشریه را خارج از شریعت «وانمود کنند» و مقصود ایشان از این ها

محض شبهه انداختن است به قلوب عوام الناس که گاهی می گویند: این ها غالی هستند و گاهی می گویند: خارج از شریعت پیغمبرند، و گاهی می گویند: این ها حرف های تازه است که علمای ماضین نگفته اند شما تازه آورده اید و حال آن که ما هر چه گفته و می گوئیم همه مطابق کتاب مبین و روایات ائمه ی طاهرین است که سابقین گفته و رفته اند و الان کتب ایشان مملو است از همین مطالب و ما چیز تازه از خود نیاورده ایم، و بدعتی در دین نگذاشته ایم چنان چه بر هر فطن و عاقل این معنی ظاهر است «قل ما کنت بدعاً من الرسل»<sup>۱</sup> بلی نهایت مطلب و غایت ما فی الباب این است که ما بعضی مطالب دقیقه و نکات عجیبه از بینات آیات کتاب و اخبار و آثار ائمه ی اطیاب مثل سرّ ابداع و ایجاد و علم معانی و بیان و علم مکتوم و علم ضمّ و استنتاج و حقایق و دقایق مسئله معراج و قواعد سایر علوم استنباط و استخراج کرده و می کنیم که همه ی آن ها مطابق ضروریات دین و موافق اصول عقاید مسلمین است و در این بحثی به ما وارد نیست چه در این که هرچه در زمان متأخر می شود تصرفات اذهان بیشتر می گردد و افکار ابکار ظاهر می شود شکی نیست چنانچه تصرفات اهل این زمان را می بینیم در مآکل و

مشارب و عمارات و باغات و فروش و ظروف و اسباب و آلات حرب و صنعت ها و حرفت ها و کشتی ها و عراده ها تصرفات عجیبه و غریبه می کنند که پیشتر اسمی و رسمی از آن ها در میان عامه ی مردم نبود مگر اصول آن ها که اهل این زمان همان اصول را دست گرفته تصرف ها در آن ها می کنند که الی الان به ذهن احدی نرسیده بود چنانچه الان در فرنگستان کارخانه ها از برای بافندگی چیت و کرباس و حریر و سایر اقشمه اختراع کرده و از برای آن ها اسباب و الاتی قرار داده اند که همه به یک جا می چرخند و یک دفعه به حرکت می آیند به طوری که هم حلاجی می کنند و هم می ریسند و می بافند و این کار هر بافنده و حلاج نیست .

و همچنین در صنعت بخار ، کشتی ها ی بخاری درست می کنند که در دو سه روز راه یک ماه را طی می کند و بالون که به هوا می رود و سریع تر از کشتی در یایی سیر می کند و عراده های بخاری که در یک ساعت ده فرسخ راه می رود و تلگراف که در چند دقیقه از همه ی روی زمین خبر می دهد .

و هکذا عمل چاپ و عمل عکس که صورت به همان هیات در شیشه می ماند و محو نمی شود . خلاصه صنعت های عجیب و غریب به کار می برند که عقول اکثر از ادراک

آن ها عاجز و قاصرند و اغلب صنعت کاران به همین جهت از کار افتاده اند ، با وجود این احدی از جولاه و جوال باف و مکاری و سایر صنعت کاران و اصناف بازاری کاری با فرنگی ندارند ، و با آن ها بحث نمی کنند که چرا شما این صنعت ها را اختراع کرده امر ما را فاسد و بازار ما را کاسد و راه ها را نزدیک و کار ها را آسان کرده اید ؟ بلکه همه ی آن ها دیدند که این کارها بهتر و آسان تر از کار های سابق است رفتند پی آن کار.

حال بیا انصاف ده جایی که فرنگی لامذهب که به جز محسوسات به چیز دیگر معتقد نیست به محض تربیت سلاطین خودشان که فی الجمله فراغت به هم رسانیده و به فکر این چیز ها افتاده اند درک را به جایی رسانیده اند که همه ی این صنعت های بدیعه را از اصول صنایع قدیمه استنباط و استخراج کرده اند و اختراع می نمایند چه عیب دارد ؟ و به کجای عالم ضرر می رساند ؟ در این عهد فیروز که از توجه خواطر دریا مقاطر سلطان زمان شاهنشاه جم جاه اسلام پناه روح العالمین فداه که از شیعیان خاص امیر المومنین (ع) است و از فرط اخلاص و اختصاصی که به جناب ولایت مآب (ع) دارند صورت مبارک آن حضرت را طوق عبودیت فرموده و آن را نشان سلطنت خود قرار داده

پیوسته همت والا نهمت خود را به ترویج دین و نشر فضایل و مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام گماشته ، و آنی از تقویت و تربیت علمای امامیه و فرقه ی محقه ی علویه غفلت نداشته و از برای همه ی علمای شیعه ی اثنی عشریه ، به این جهت کمال آسایش و فراغت و نهایت امنیت و استراحت حاصل است .

جمعی از علماء اعلام و اهل معرفت هم فرصت را غنیمت دانسته به شکر این نعمت و سپاس این موهبت ، روز به روز در فنون رسوم غور و تامل کرده و در بحار علوم خوض و تعمق فرموده به حقایق و اسرار آن ها برخورد کرده ، و دقایق و رموز آن ها را یک به یک بروز داده مردم در عقاید دینی و معارف ربانیه صاحب بصیرت و نور بوده و از حقایق الهیه و معرف ربانیه ، به کلی محروم و مهجور نمانند .

و اگر به این عرض بنده معترضی اعتراض آورد و بگوید که این آیات بینات و اخبار و احادیث و روایات را ما هم دیده ایم چرا به این حقایق و دقایق که شما بر می خورید ما بر نخورده ایم ؟

اولا در جواب می گوییم: بیچاره تو که از اخبار و آثار ائمه ی اطهار اعراض داری و اصلا رجوع به کتب و تفاسیر و اخبار نکرده به زبر و بینات آیات نظر نمی کنی ، نه از آثار

اثری دیده ای و نه از اخبار خبری شنیده ای نه در بصائر  
استبصار کرده ای و نه از سرایر استحضار داری ، نه در عوالم  
سیر کرده ای و نه عالم دیده ای نه در بحار سباحه نموده ای  
و نه در سماء و عالم سیاحت .

نه تفسیر و تأویل می دانی ، و نه برهان و دلیل ، نه  
بوئی از معرفت شنیده ای و نه گویی در میدان فضیلت ربوده  
ای تو کجا و دقایق حکمت و عرفان کجا و حقایق معرفت و  
ایقان .

### (ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا)

و ثانیاً اگر احياناً گاهی به آن کتب رجوع کرده و آن آیات  
و اخبار را تفنناً دیده باشی به ظاهر آن ها نظر کرده قشر آن  
ها را دیده ای از جوهر آن ها خبر نداری ، و خوض و وتعمق  
در بحار انوار آن ها نکرده ای که گوهر مراد به دست بیاری .  
و کاین من آیه یمرون علیها و هم عنها معرضون<sup>۱</sup> و  
منهم امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا یظنون<sup>۲</sup> .  
بالجمله در فهمیدن کلام خدا و اخبار ائمه ی هدی  
ادراک و شعور دیگر در کار است و بصیرت و نور ضرور ،

۱ - یوسف / ۱۰۵

۲ - بقره / ۷۸

۳ - نور / ۴۰

### و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور ۳

چه اگر تو هم فی الجمله ادراک و شعور و بصیرت و نور داشته باشی انکار نمی کنی چیزی را که عقل تو قبول نکند ، و از راه آن آگاه نیستی ، شاید طرف مقابل چیزی دیده که تو ندیده ای و معنایی را فهمیده که تو نفهمیده ای زیرا که علم تو منحصر است به قشور و ظواهر پس هرچه در آن فن مسلط و ماهر باشی باز از درک حقایق و فهم دقایق عاجز و قاصری ، و از استخراج جواهر زواهر آیات و اخبار که همه اشارات معرفت و رموز حکمت است کلیل و کاسر زیرا که هر علم راهی دارد و هر صنعت استادی جولاه و جوال باف از روی حق و انصاف به شعر باف و شال باف نزدیکتر از سایر محترفه و اصنافند ، اما به دقایق نسج حریر و شال کشمیر بر نمی خورند، و هر گاه محض لاف ادعای گزاف بکنند، خلاف گفته و انصاف نکرده اند. پس حال به این منوال است در فنون علوم و درک حقایق و رسوم و مراتب علما و مقامات حکما . خواجه خوب می گوید :

حدیث مدعیان و خیال هم کاران

همان حکایت زردوز و بوریا باف است

اما چه فايده انصاف نيست مردم قدر خود را نمي دانند ،  
و حد خود را نمي شناسند ، با اين حالت جهالت دايم با اهل  
معرفت مخالفند و به افترا و تهمت بحث ها مي کنند .

گاه مي گویند : شيخ به علل اربعه قايل است .

گاه مي گویند به معاد جسماني قايل نيست .

گاهی مي گویند : معراج را روحاني مي داند و حال آن  
که مسکين نه از مبدء و معاد خبر دارد ، و نه حقيقت اجسام  
و اجساد را مي داند ، نه معنی معراج را فهميده و نه دقايق و  
نه حقايق آن را استعلام و استخراج کرده علی العميا افتراء  
مي گوید ، و تهمت مي زند . و اگر کسی بپرسد معنی معراج  
چيست ؟ قاب قوسين کدام مقام است؟ او ادنی کجاست ؟  
جناب پيغمبر (ص) به آنجا چرا رفت ؟ و چه دید ؟ و خدا  
آنجا کجا بود؟ چگونه طبقي آمد و طعام آوردند ؟ شیر برنج  
چه معنی دارد ؟ دست از پس پرده آمد و آن را نصف کرد  
دست که بود ؟ چرا نصف کرد ؟ و آن را برداشت کجا گذاشت  
؟ خدا در پس پرده چگونه نشسته و چگونه حرف مي زد ؟ و  
حال آن که خدا مکان ندارد و جسم نيست به جناب رسالت  
مأب خطاب آمد که از چشمه ی صاد وضو بگير ، و نماز ظهر  
بخوان چشمه ی صاد يعني چه ؟ نماز ظهر در دل شب چه  
معنی دارد ؟ براق چه بود ؟ رفرف يعني چه ؟ بيچاره مي ماند

مات و متحیر، نمی داند چه بگوید و چه جواب دهد چه این ها اسراری است که از آن ها اغیار خبر دار نیستند و رموزی است که در تحت هر یک کنوزی است و به هر کس بروز نمی دهند .

نی سواران از کجا و این سباق؟

نعل می ریزد در این وادی براق  
پس اگر بگویی پس شما چگونه این ها را به عوام الناس  
می گوئید؟ سهل است منبری کرده در محضر عام به خواص  
و عوام این رمز را بروز می دهید ؟

در جواب می گوئیم که: چون لوح ضمیر ایشان ساده و  
صاف است به صرافت فطرت اصلیه که مجبول است به ادراک  
معارف الهیه به اندک تامل معانی دقیقه را درک نموده ،  
بدون تعلل و چون و چرا اعتراف می نماید ، به خلاف شما که  
سواد به هم رسانیده فطرت اصلیه را به اغراض و امراض  
دنیویه متغیر ، و ذهن خود را به بعض خیالات مکدر کرده ، و  
به غرور ملایی مغرور گشته، احدی را اعلم از خود نمی دانید  
که هوش خود را جمع کنید ، و گوش به حرف اهل معرفت  
بدهید پس در این صورت البته عوام بهتر این مطالب را می  
فهمد ، و اگر تو هم غرض را کنار بگذاری ، اعتماد به آن  
چیزها که یاد گرفته ای نکنی و به محض عداوت و عناد در

مقام بحث و ایراد نباشی و به علم و اجتهاد خود مغرور نشوی ، بلکه انصاف را پیشنهاد کرده هوش خود را جمع کنی ، گوش به حرف اهل معرفت بدهی ، البته تو از عوام بهتر می فهمی و از ایشان بیشتر بهره میبری .

خلاصه مقصود از این طول و تفصیل و بسط و تطویل این بود که مشایخ و علما ما مطلبی که خلاف ضرورت دین و مخالف طریقه ی مسلمین و اقوال علماء ماضین باشد نگفته ، و ما چیزی تازه از خود نیاورده ایم . بلکه انکار فضایل ائمه ی اطهار علیهم السلام و اظهار عداوت و عناد با دوستان حیدر کرار (ع) در بلاد شیعه از کسانی که ادعای تشیع می کنند تازگی دارد ، که محض به جهت ذکر فضایل و مناقب ائمه ی اطهار علیهم السلام ، با شیعیان عداوت ورزیده ، این همه لعن و طعن و دق و سعی ها در اطفاء نور حق کرده و می کنند ، سهل است حال کار را از لعن و تکفیر گذرانده ، این اوقات دست به تیر و شمشیر زده پیوسته در فکر و تدبیر قتل علمای این سلسله ی علیه هستند ، و حال آن که این دعا گوینان تقصیری ندارند ، مگر ذکر فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب (ع) و بیان مقامات و مراتب سایر ائمه ی اطهار چنانچه شخص بزرگواری محض همین مدت ها است که تدبیرات در قتل این حقیر کرده ، و چندین دفعه

تمهیدات چیده است ولی چون تقدیر خدا به خلاف تدبیر ایشان بوده ، لهذا خدا این دعا گوی دولت خواه را از شر آن ها نگاه داشته ، آن چه که مقصود و مراد ایشان بود به عمل نیامد خواجه خوب می گوید :

قتل این خسته به شمشیر تو تقدیر نبود  
 و نه هیچ از دل بی رحم تو تقصیر نبود  
 باری امید وارم که خدا مکر ایشان را به خودشان جمع کند و ما را از شرّ اهل شرور محافظت نماید .  
 وقایه الله خیر من توقینا

وعاده الله فی الاعداء تکفینا  
 کاد الاعدای فما ابقوا و ماتر کوا  
 لعنّا و طعنّا و تقبیحّا و تهجینا  
 فلم نزد نحن فی سرّ و فی علن  
 علی مقاتلنا الله یکفینا  
 فکان ذاک و رد الله حاسدنا

بغیظه لم یئل مأموله فینا<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - حفظ خدا بهتر از محافظتی است که ما از خود می کنیم ، رویه ای که خدا در خصوص دشمنان دارد برای ما کفایت می کند .  
 دشمنان در طعن و لعن و تقبیح از هیچ اقدامی خود داری نکردند و همه ی حیل ها را بکار بردند .  
 اما چه در پنهانی و چه در آشکارا چیزی بر گفتارمان نیفزودیم که می گفتیم خدا ما را کفایت می کند .

### اما عذر دوم: پس آن این است که

می گویند: این مسائل از مزال اقدام و این مطالب دور از فهم عوام است پس ایشان را لازم نیست که در پی تحصیل تفصیل بوده، و اصول دین خود را به برهان و دلیل اخذ کنند، بلکه در همه حال اکتفا به اجمال باید کرد.

و می گویند: در اصول دین همان قدری که از پدر و مادر که در طفولیت یاد گرفته اید همان اعتقاد کفایت می کند مبادا به این تفصیل که می گویند اعتقاد بکنید که به ضلالت خواهید افتاد پس به همین جهت در اصول دین اکتفا می کنند به تقلید آباء و اجداد خود بدون جد و اجتهاد، و عوام بیچاره را هم از این جهت حیران و سرگردان می گذارند. اگر کسی بپرسد به چه دلیل خدا یکی است و چرا باید پیغمبری از جانب خدا بیاید و علامات پیغمبری چیست بعد از آمدن پیغمبر آمدن ائمه ی اثنی عشری چه لزوم داشت و به چه دلیل امیر المومنین علیه السلام حق است؟ چرا مذهب یهود و نصاری باطل است؟ بیچاره عوام پای در گل می ماند.

باری مولوی خوب می گوید:

خلق را تقلیدشان بر باد داد

ای دو صد لعنت بر این تقلید باد  
 چه این معنی از جمله ی بدیهیات است که ابلیس را در  
 ایراد شکوک و شبهات جهات بی شمار است ، وقتی که انسان  
 تفصیل اصول دین خود را به برهان و دلیل اخذ نکرده اکتفا  
 به تقلید آباء و اجداد کرده ، راه تساوی با کودکان و زنان  
 پیموده ، در حین ورود شکوک و شبهات اهل سایر ملل لا  
 محاله در قلب انسان تزلزل حاصل شده سهل است که نمی  
 تواند از عهده ی دفع شبهات آن ها بر آید .

پس انسان باید آن قدر علم و فهم داشته باشد خاصه  
 علما که از دفع آن شبهات عاجز نشده و بر ابطال اقوال فاسده  
 ملاحظه قادر و مقتدر باشند چنانچه می بینی بعضی را که به  
 جهت غور نکردن در معارف الهیه و معاف داشتن خود از  
 تفصیل عقلیه و ادله ی عقاید دینیه همیشه در دفع شکوک  
 و شبهات فرنگیان و معارضه ی اهل باطل متحیرند و کاهل ،  
 نه آن قوه دارند که حفظ دین کنند ، و نه آن عرضه که طرد  
 شیاطین نمایند .

چنانچه شصت سال قبل از این، پادری از پادریان انگلیس  
 محض تدلیس و تلبیس ردی بر مذهب اسلام نوشت احدی از  
 آن ها نتوانست از عهده ی جواب بر آید مگر یک دو نفر از  
 اهل معرفت و حکمت مثل جناب آخوند ملا احمد نراقی که

عالمی بود ربانی و جناب حاجی شیخ رضای همدانی که از اهل حکمت و معرفت بود تا این که مقارن این اوان باز پادری از پادریان کتاب علیحده در بطلان قرآن و اثبات حقیقت و صحت تورات و انجیل خودشان به طور و طرز معرفت نگاشته و چنین پنداشته است که احدی یارای رد بر آن کتاب نخواهد داشت و از قراری که مذکور شد گویا به حضور معدلت دستور همایون عرض شده فرموده اند علمای ایران جوابی از برای آن کتاب بنویسند و رفع شبهات او را بکنند و تا به امروز کسی به این مقام نیامده که جوابی به آن کتاب بنویسد مگر این دعاگوی دولت قاهره و خادم شریعت طاهره با این قلت بضاعت و عدم استطاعت محض ملاحظه ی رای جهان آرا و حفظ ملت بیضا و شریعت غرا چندی قبل شروع کرده و رساله ای در ردّ همان پادری نوشته ، ولی به جهت عوایقی که در این روز ها از برای این دعاگوی بی ریا روی داد و صدماتی که وارد آمد ، در عقده ی تعویق مانده و هنوز مجال نشده است که مابقی آن را انجام داده به نظر انور کیمیا اثر همایون برسد ، و اگر خدا مهلتی بدهد و فرصتی باشد امید که در این ایام اتمام پذیرفته از الطاف جناب باری و توجهات حضرت اقدس شهریار کتابی باشد که تا امروز در

ردّ مذهب نصاری و اثبات حقیقت مذهب اسلام و اثبات نبوت خاصّه خیر الانام (ص) احدی ننوشته باشد .

«مبارزه خاندان حجه الاسلام با بابیت و بهائیت»

و همچنین در این جزء زمان شخصی میرزا علی محمد نام از شیراز بیرون آمده با لاف های گزاف سر فتنه در بلاد اسلام آغاز کرده و با آواز بلند ادعای بابیت و نیابت از جانب جناب صاحب الامر عجل الله فرجه کرده بلکه در اواخر به صراحت ادعای صاحب الامری داشت و می گفت : منم صاحب الامر ظاهر، با همه ی این ها جمع کثیری به او گرویده بنای خروج گذاشته و اطراف بلاد را می گشت و اگر مدتی به این منوال می گذشت امر دین بالمآل در معرض اختلال و اضمحلال بود، و عقاید مسلمین به کلی فاسد و متزلزل می شد تا این که در ایام ولایت عهد حضرت اقدس همایون در دارالسلطنه ی تبریز به حضور باهر النور معدلت دستور احضار گشته به جمعی از علمای مسلمین در آن بلد نیز اخبار شد که محض حمایت دین و هدایت عامه ی مسلمین در آن مجلس عالی و محفل مبارک میمون حضور به هم رسانیده با آن باب مرتاب به مقام سؤال و جواب آمده او را مجاب سازند ، همه ی علما از حضور به آن مجلس خود را معذور داشته و هر یک به عذری متعذر گشته احدی از آن

ها حتی بعضی از مشاهیر معاصرین که آن روز ادعای ریاست عامه داشتند، و خود را با حجه الاسلام مرحوم مقابل می‌انگاشتند، جرأت نکردند که در آن مجلس حاضر شوند، مگر حضرت علین رتبت والد ماجد علام **حجه الاسلام اعلی الله مقامه** و رفع فی الدارین اعلامه به تنهایی بدون تعلل و تأمل در آن محضر حاضر شده، پس از سئوال و جواب و خطاب و عتاب، کذب آن کذاب و فریه و فریب آن شاک مرتابرا به حجج داحضه، و براهین قاطعه و ادله ی لامعه، به همه ی حضار ظاهر فرمود.

دیگر احدی را در باب آن نا باب راه اشتباه نماند چنانچه تفصیل آن مجلس را در روضه الصفای ناصری نوشته اند، ولی خطبی که آن جا شده این است که آن مجلس را به اسم نظام العلما مرحوم ختم کرده و اکثر صحبت های آن مجلس را درست ضبط نکرده و مطابق واقع نقل ننموده است و حال آن که والد ماجد علام آن روز احتجاجات و استدالات غریبه فرموده بودند که هیچ یک از آن ها را در روضه الصفا ننوشته است مگر چند فقره از قول حجه الاسلام مرحوم نقل کرده است که نمونه ایست از آن فرمایشات. خلاصه اگر نه این بود که آن روز ایشان تشریف برده در حضور معدلت دستور باهر النور بطلان او را بر همه ی حاضرین و غائبین ظاهر فرمودند

همان روز اغلب اهل آذربایجان بایی می شدند سهل است الی الان از برای مردم دینی باقی نگذاشته روز به روز ناپره ی فتنه و فساد در میان بلاد اشتداد به هم رسانیده امر دین و دولت و نظم ملک و ملت به کلی منهدم می شد ولی به حمدالله تعالی از باطن ملت بیضا پس از آن رأی جهان آرای همایون شاهنشاه جم جاه بر این قرار گرفت که او را بعد از اتمام حجت و ابلاغ نصیحت اگر از آن ادعای خلاف باز گشت نکند بکشند ، پس مجدداً آن ملعون را به حکم اقدس همایون در حضور حجه الاسلام مرحوم حاضر کرده و بعد از اتمام حجت و ابلاغ نصیحت و اهتمام تمام در امر به توبه و انابه از آن قول زور و ظهور عصبیت جاهلیت از آن مرتد بد فطرت و اصرار و ابرام او در کفر و ضلالت و ادعای صاحب الامری که داشت و صریحاً این ادعا را در حضور اقدس همایون در همان مجلس کرده بود به حکم اولیای دولت قاهره آن خبیث را در میدان سرباز خانه به درک اسفل واصل کردند ، و جسد نحس و نجس او طعمه ی کلاب شد به کوری چشم آن ها که او را باب خدا می دانستند و به همین جهات که همیشه رد آن ها را علمای ما کرده و می کنند عداوتی که آن ها با ما داشته و دارند با احدی ندارند چنانچه در این باب چند آیه درست کرده و در کتاب خود ثبت نموده و اذنب خود را منع شدید

کرده است از مطالعه ی کتب شیخ مرحوم و سید مرحوم و تحذیر و تحدید کرده است اتباع خود را از مجالست و معاشرت با این فرقه ی محقه ، و از جمله ی آن ها همین مزخرفات است که در کتاب بیان در معرفت اسم اسم قدوس می گوید :

قل ان الاحمد و الكاظم و الفقهاء لن يقدرن ان يفهموا  
و يتحملوا بسرّ التوحيد و ما هم عندالله بعالمين و «در جای»  
دیگر می گوید :

يا اهل الذكر و البيان قد حرم عليكم اليوم بمثل ما حرمننا  
النظر الى اساطير الاحمد و الكاظم و الفقهاء و القعود و  
الجلوس مع الذين اتبعوهم في الحكم لئلا يضلوا کم فتكونوا  
اذاً لمن الكافرين .

و دیگر گفته است :

و اعلموا يا اهل الفرقان و البيان انکم اليوم اعداء الذين  
اقتدوا بآل احمد و الكاظم و هم لکم عدو و ليس لکم فی  
الارض منهم و لا لهم منکم اشدّ عداوه و القی بینکم و بینهم  
العداوه و الخشناء و هو الله ربکم الرحمن قد کان بكل شیء  
محیط و بما یعامل مع عبادہ علیماً حکیماً .

تا می گوید :

فمن يخطر على قلبه سبع عشر رأس خردل من حب هؤلاء فلنذيقنهم يوم القيمة من يظهره الله نارالجهيم تا آخر که همه از این قبیل مزخرفات است .

و حاصل معنی این خرافات که همه ملحون و مغلوط و خارج از قواعد و اسلوب عربیت است این است که گفته است شیخ مرحوم و سید مرحوم و سایر فقهاء اهل توحید نیستند چنانچه قبل از این حرام کرده بودیم نظر کردن به اساطیر و کتب شیخ و سید را و همچنین از امروز حرام کردیم مجالست با آن ها را به جهت این که مبادا شما را گمراه بکنند و شما کافر باشید و همچنین گفته است شما دشمن هستید با ایشان و آن ها دشمنند با شما و در روی زمین امروز دشمن تر از آن ها نسبت به شما و دشمنتر از شما نسبت به آن ها کسی نیست که بالجمله مقصود از این طول و تفصیل و بسط و تطویل این بود که از برای همه لازم است که تحصیل معرفت کرده معالم دین خود را به برهان و دلیل اخذ کنند تا این که این قبیل اشخاص نتوانند آن ها را به ضلالت بیندازند .

خاصه از برای کسانی که متلبس به لباس علما هستند هرگز از برای آن ها اکتفا بدین عجایز جایز نیست زیرا که شأن ایشان این است که باید نفی کنند از دین تحریف غالین

و انتحال جاهلین را و این ممکن نیست مگر به علم معرفت و حکمت الهیه که علم ماست و این علم از برای شخص حاصل نمی شود مگر به تتبع و ممارست به اخبار و آثار ائمه ی اطهار علیهم السلام، و آیات کتاب خدا پس این که بعضی از حضرات منع می کنند مردم را از علم تفسیر و حدیث و یاد گرفتن مطالب معرفت و حکمت و می گویند :

آدم باید فروغ دین خود را یاد بگیرد و شکیات و سهویات خود را درست کند چه کار دارد به این که خدا را چگونه باید شناخت ، و به ائمه ی هدی چطور باید معرفت به هم رسانید ، بلکه در آن ها اجمالیات کفایت می کند ، زیرا که تفصیل آن ها دور از فهم عوام است همه ی این ها از تسویلات شیطنیه است که می خواهند به این بهانه علما را منع کنند از بیان مطالب ، و راه عوام را هم بزنند از استماع فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب (ع) و آلا مقصود دیگر ندارند .

چه این ها مطالبی است که هر کس می داند و همه می فهمند و اگر نه چنین بود نزول قرآن نعوذ بالله لغو می شد که سر تا پا مشتمل است به اسرار توحید و مقامات حکمت و معرفت و همچنین است خطبه هائی که جناب رسالت مآب و جناب ولایت مآب به عرب های بدوی می خواندند ، که همه ی آن ها مشتمل بود به مقامات معرفت و حقایق خودشان .

و همچنین است این همه اخبار و اسراری که از ائمه ی اطهار علیهم السلام وارد است راویان آن ها غالباً یا بقال بودند یا تمار یا جمال بودند یا عطار که ائمه ی اطهار علیهم السلام عمده اسرار خود را به آن ها می فرمودند سهل است در بالای منبر آن خطبه ها را به عرب های بدوی و صحرا نشین می خواندند .

و همچنین این همه زیارات را که امر فرمودند که عوام در مشاهد مشرفه بخوانند همه ی آن ها مشتمل است به مطالب عجیبه و اسرار غریبه مثل زیارت ششم و هفتم جناب امیر علیه السلام و زیارت روز غدیر و زیارت چهارم جناب سید الشهدا(ع) و زیارت جوادیه جناب علی بن موسی الرضا (ع) و زیارت جامعه ی کبیره و زیارت ماه رجب و سایر زیارات ، که همه ی آن ها را در الواح ثبت نموده اند و عوام و خواص آن ها را می خوانند ، و اعتقاد به مضامین آن ها می کنند و در حضور امام علیه السلام به همه ی آن ها شهادت می دهند واحدی تا حال از علما آن ها را منع نکرده و نگفته است که نباید این ها را عوام الناس بخوانند و ائمه ی اطهار علیهم السلام هم فرموده اند که آن ها را خواص باید بخوانند و از عوام الناس کتمان کنند .

خلاصه این ها همه بهانه است از برای این که منع کنند از ذکر فضایل و مناقب و مقامات و مراتب ائمه ی اطهار علیهم السلام ، زیرا که اگر صریح ما فی الضمیر خود را ابراز دهند و آشکار بگویند که نباید فضائل ائمه ی اطهار علیهم السلام ذکر بشود ، بغض و عداوت ایشان با خاندان نبوت و ولایت به همه معلوم می شود ، و عوام هم از آن ها قبول نمی کنند ، زیرا که فطرت آن ها مجبول است به محبت امیر المؤمنین و سایر ائمه ی طاهرين علیهم السلام ، و اگر آن ها بدانند که منع کردن این ها ذکر فضایل ائمه اطهار علیهم السلام را از راه عداوت است هرگز از آن ها قبول نمی کنند سهل است آن ها را خارج از زمره ی شیعه ی اثنی عشریه می دانند .

باری سخن طول کشید ملول شدم و مقصودم از این همه مقدمات این بود که این حرف ها محض تزویر و تسویل است ، نباید از این ها گول خورد و این حرف های واهی و بی معنی را قبول کرد ، و به این تسویلات شیطانیه مغرور شده ، مانع از ذکر فضایل و مناقب ائمه ی اطهار علیهم السلام شد .

## مقاله ی سوم:

پس آن در بیان حکمت و ثمره ی این اختلاف است .  
 بدان که حکمت خداوندی مقتضی آن است که امتحان کند  
 بندگان خود را در هر قرنی از قرون ، تا این که بروز دهند آن  
 چه در کمون دارند ، چنان چه در کتاب حمید خود فرموده  
 اند :

الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا  
 يفتنون؟<sup>۱</sup>

پس به حکم آیه ی شریفه لا محاله باید خدا در هر عصر  
 و زمان بندگان خود را به یک طور امتحان و اختبار فرماید ،  
 تا این که به کمال اختیار متمکن از اظهار ما فی الضمیر خود  
 باشند ، زیرا که بسا بعضی از منافقین داخل زمره ی مؤمنین  
 شده اند ولی به جهت استیلا و غلبه ی اهل ایمان متمکن از  
 اظهار شقاق و نفاق خود نیستند پس در حکمت خداوندی  
 لازم است که تمکین دهند ایشان را بر اظهار و ابراز شقاق و

نفاق خودشان چنان چه اهل اسلام را در بدو امر که دائره ی مسلمين فى الجملة وسعت به هم رسانیده و همه اظهار ايمان مى کردند امتحان فرمود به امامت امير المؤمنين (ع) و خلافت ظاهره ی ایشان . پس جمعی از اهل اسلام اظهار مخالفت کرده با آن حضرت بنای مجادله و مقاتله گذاشته اختلاف عظیم میان اهل اسلام افتاده جمعی از حوزه ی مسلمين خارج و داخل در زمره ی خوارج شدند .

و حال آن که همه ادعای اسلام داشتند و مردم آن ها را مسلم مى انگاشتند ، ولی چون به نفاق اظهار ايمان مى کردند لهذا پای امتحان که به میان آمد نفاق ایشان ظاهر شده منافق از موافق و مخالف از مؤلف تمیز یافت .

همچنین این اختلاف که در این جزو زمان میان شیعیان افتاده است بدیهی است که این نیز از جانب حضرت قدس و عزت مبنی بر این نکته و حکمت است که محب از مبغض، و مقرر ولایت از منکر تمیز یابد ، زیرا که در این ازمنه و اوقات که دایره ی شیعه وسعت بهم رسانده و به مرور جمعی به دنیا آمده اند که در ظاهر شیعه و شیعه زاده هستند اما در میان ایشان کسانی می باشند که محض تقلید پدر و مادر تشیع اختیار کرده و لابد و ناچار اظهار محبت و موالات به ائمه ی اطهار مى کنند ولی در باطن منکر ولایت و مبغض اهل بیت

رسالت هستند و لهذا خداوند منان ایشان را هم باید به ولایت مطلقه ی امیر المؤمنین (ع) اختبار و امتحان فرماید پس هر کس انکار کرد معلوم است او منکر و مبغض امیر المؤمنین (ع) است ، چنان چه صاحب مناقب مرتضوی که از مشاهیر و معتبرین علمای عامه است در تفسیر آیه ی شریفه ی :

**احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون<sup>۱</sup>**

گفته است : از امیر المؤمنین کرم الله وجهه مروی است که من از رسول خدا (ص) پرسیدم، مردم به چه چیز آزموده و امتحان خواهند شد، فرمودند : به تصدیق ولایت تو .

خلاصه این معنی از جمله ی واضحات است که این قبیل اختلافات خاصه اختلاف حضرات با این فرقه ی محقه ، در خصوص نبوت مطلقه و ولایت مطلقه با وجود اتفاق ایشان در نبوت و خلافت ظاهره مبنی بر این نکته و حکمت است که محب از مبغض تمیز یابد و مقرر از منکر جدا شود ، چه اگر خدا این طور نمی کرد در قیامت از برای بندگان او اتمام حجت نمی شد ، و اهل بهشت از اهل جهنم تمیز نمی یافت ، چنان چه در بیان حکمت همین اختلاف که امروز در میان شیعه هست چنان چه امام بحق ناطق امام جعفر صادق (ع) به ابان بن تغلب فرموده اند :

یا ابان کیف اذا اختلفت الشیعه و وقعت البطشه بین  
 المسجدين ، و یسمى بعضهم بعضاً کذابین حتی تفل بعضهم  
 علی وجوه بعض ؛ ابان عرض کرد اذاً لا خیر فیهم حضرت  
 فرمودند : الخیر کله عند ذلک الخیر کله عند ذلک الخیر کله  
 عند ذلک لیمیز الخبیث من الطیب نظر کن بر این حدیث  
 شریف که مخبر صادق چگونه خبر داده است از حال اهل این  
 زمان ، و چگونه بیان فرموده است حکمت این اختلاف را که  
 عبارت از تفریق و تمیز است میان نیک و بد و خبیث و طیب  
 ، پس این که این اختلاف را بعضی دلیل بطلان هر دو طرف  
 گرفته اند خلاف فهمیده اند ، بلکه لامحاله یکی از این دو  
 فرقه حق است و یکی باطل و مرد عاقل دیندار باید در حرف  
 هر دو طرف تأمل کند ، و ببیند حق با کدام طرف است تابع  
 حق باشد ، و از باطل اعراض کند ، نه این که از هر دو طرف  
 معرض شده خود را در میانه ی ثالث قرار دهد زیرا که شک  
 نیست در این که یکی از این دو فرقه ناجی است و دیگری  
 هالک پس هر کس که می خواهد سالک راه حق باشد و از  
 مهالک نجات یابد باید با دوستان ائمه ی طاهرین تولا جوید ،  
 و از دشمنان ایشان تبری کند ، و میزان معرفت دوست و  
 دشمن ایشان اقرار و انکار است .

پس دوست ایشان کسی است که اقرار می کند به ولایت مطلقه ی ایشان و انتشار می دهد فضائل و مناقب ایشان را در اقطار و امصار و محکم می کند قلوب شیعیان را در موالات و محبت ائمه ی اطهار به ذکر محامد و مدایح ایشان ، دشمن ایشان کسانی هستند که در مقابل ایستاده، محض عداوت و عناد انکار می کند ولایت مطلقه ی ایشان را، و منع می کند از ذکر فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب (ع) و عداوت می ورزد با کسانی که انتشار می دهند مدایح و محامد ایشان را ، چنین مدایحی که اگر آن ها را به شیطان نسبت بدهی و بگوئی مثلاً شیطان در یک آن همه جا هست و محیط است به همه ی روی زمین و از همه ی قلوب خبردار است قبول دارند ، و اگر از برای جن و ملک بگوئی می گویند جل الخالق و اگر از برای رمال و جفار و جن دار نسبت بدهی و بگوئی این ها از غیب خبر می دهند مثلاً اصلاً استبعاد نمی کنند اما همین که اسم امیر المؤمنین (ع) به میان آمد مشمئز می شوند و گوینده را به غلو نسبت می دهند و می گویند: که جسم واحد چگونه در امکانه ی متعدده ظاهر می شود؟ امام چگونه عالم به غیب می شود؟ بلکه محیط خداست علام الغیوب اوست .

خلاصه این ها نیست مگر از غایت بغض و عداوت ایشان با امیر المؤمنین و و سایر ائمه ی طاهرین علیهم السلام .  
چنان چه امام علیه السلام در خصوص این قبیل اشخاص می فرماید :

عجباً لا ناس من شیعتنا یزعمون ان طاعتنا واجبہ کطاعہ رسول اللہ ثم یکسرون حجتہم و یخصمون انفسہم و یقولون انا لا نعلم کل شیء اتری ان اللہ سبحانہ یبعث حجه علی اهل المشرق و المغرب ثم یخفی علمہم عنہ  
ترجمہ ی این حدیث این است کہ امام علیہ السلام می فرماید :

خیلی عجب است از طایفه ای از شیعیان ما کہ گمان می کنند طاعت ما واجب است مثل طاعت رسول خدا، بعد از آن کسر می کنند حجه خود را و خصمی می کنند با جان خود و می گویند ما همه چیز را نمی دانیم آیا چنین میدانی کہ خدا مبعوث می کند حجتی بہ اهل مشرق و مغرب بعد مخفی می کند علم آن ها را از او ؟ و در این معنی اخبار متواتر است .

از ائمه ی اطہار ولی این حدیث صحیح، صریح است در این کہ جمعی از فرقه ی شیعه ی اثنی عشریہ در ہر عصر بودہ و ہستند کہ این قبیل فضائل و مناقب را انکار کردہ و

می کنند و با وجود این چنین به نظر می دهند که ما شیعه ی امیر المؤمنین علیه السلام و دوست ائمه ی طاهرین هستیم و از این صریح تر فرمایش امام به حق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام است که جناب «امام» حسن عسکری علیه السلام در تفسیر امام روایت فرموده اند حدیث طولانی است محل شاهد این است که آن حضرت بعد از آن که تقسیم می کند علمای شیعه را به چهار قسم پس می فرماید :

و منهم قوم نصاب لا یقدرّون علی القدح فینا ، فیتعلمون بعض علومنا الصّحیحه ، و یتوجهون به عند شیعتنا ، ینقصوننا عند نصابنا ، ثم یضعفون علیه اضعافه و اضعاف اضعافه من الاکاذیب علینا، التّی نحن برآء منها فیقبلون المسلمون المستسلمون من شیعتنا علی انه من علومنا ، فضلوا و ازلوهم و هم اضر علی شیعتنا من جیش یزید بن معاویه علی الحسین بن علی و اصحابه، فانهم یسلبونهم الارواح و الاموال ، و للمسلوبین عند الله افضل الاحوال ، لما لحقهم من اعدائهم. و هولاء علما السوء الناصبون المشبهون بانهم لنا موالون ، و لا عدائنا معادون ، یدخلون الشک و الشبهه علی ضعفاء شیعتنا، فیضلونهم فیمنعونهم من قصد المصیب للحق ، لا جرم ان من علم الله من قلبه من هولاء العوام انه لا یرید

الا صيانه دينه ، و تعظيم وليه لم يتركه في يد هذا الملبس الكافر ، و لكنه يقيض له مؤمناً يوفقه على الصواب ثم يوفقه الله تعالى للقبول منه، فيجمع له بذلك خير الدنيا و الاخره ، و يجمع على من اضله لعن الدنيا و عذاب الاخره .

حاصل مضمون بلاغت نمون اين روايت هدايت فرجام آن است كه امام عليه السلام مي فرمايد : يك قسم از علمای شيعه طايفه ای هستند نصاب يعنى نصب عداوت می کنند با ائمه ی اطهار عليهم السلام ولی در ظاهر مقتدر نمی شوند بر قدح ما پس می روند بعضی از علوم صحيحه ی ما را ياد می گیرند و به اين جهت در میان شيعيان ما صاحب رياست و تشخص می شوند و نسبت نقص می دهند به ما در نزد ناصبيان ما و اضعاف مضاعف بر آن علم ها از اكاذيب می افزايند كه ما از آن ها بری هستيم پس قبول می کنند از آن ها مسلمين كه اهل تسليم هستند با اين اعتبار كه از علوم ماست ، پس آن ها گمراه می کنند شيعيان ما را و ضرر آن ها به شيعيان ما بيشتر است از ضرر قشون يزید بن معاويه به جناب سيد الشهداء (ع) و اصحاب آن حضرت، زیرا كه آن ها ضرر به ابدان و اموال ایشان می رسانيدند ، و از برای آن ها افضل احوال است نزد خدا ، اما اين قسم علما كه ناصبی هستند و مشتبه می کنند به شيعيان كه ما اهل تولى

و تبراً هستیم شک و شبهه داخل می کنند به قلوب ضعیفای شیعیان ما آن ها را گمراه کرده مانع می شوند از رفتن ایشان پیش کسانی که به حق رسیده اند ، پس می فرماید لاجرم هر کس را که خدا می داند از عوام الناس که پیروی این قسم از علما را کرده اند مقصودی نداشته مگر حفظ دین خود و تعظیم ولی خدا ، پس خدا نمی گذارد او را در دست آن ملبس کافر ، بلکه مؤمنی را برانگیخته آگاه می کند او را بر حق و صواب و موفق می شود به قبول قول او پس جمع می کند خدا از برای او خیر دنیا و آخرت را ، و جمع می کند از برای آن ملا که او را گمراه کرده بود لعن دنیا و عذاب آخرت را . تأمل کن در این حدیث صحیح که آن حضرت چگونه تصریح کرده و بچه وضوح بیان فرموده است احوال قسم چهارم از علمای شیعه را که از راه عداوت انکار می کنند ، فضایل ائمه ی اطهار را سهل است ، نسبت نقص به امام علیه السلام می دهند و کتاب ها در اثبات مناقص از برای ائمه هدی می نویسند .

چنان چه یکی از ملا های تبریز که از مشاهیر بود چهل سال قبل بر این ، کتابی نوشته و اسم آن کتاب را منقصه الائمہ گذاشته بود ، نواب غفران مآب نایب السلطنه ی

مرحوم، قدغن فرمود که آن کتاب را احدی استنساخ نکند ، و الان باز از نسخ آن در تبریز موجود است .

یکی از رحمت خدا دور نیز، کتابی در اثبات جهل و عجز امام (ع) و نسبت سهو و نسیان از برای ایشان نوشته ، اسم آن کتاب را «مرغم الغلاه» گذاشته که به زعم او عبارت از این سلسله ی علیه باشد .

و ملای بی تمیزی هم این اوقات کتاب علیحده نوشته اسم آن را نقصان الائمه گذاشته ، بعض مزخرفات به قالب زده که زبان ما را یارای تقریر آن ها نیست .

همچنین این روزها از ملای دیگر که او نیز از مشاهیر علمای تبریز است استفتائی کرده اند جوابی نوشته است که جای خنده ی اهل عقول و الباب است ، بلکه وقت گریه بر علوم و آداب ، و مضمون همان استفتاء که اصل آن به خط و مهر خودش در نزد حقیر ضبط است این است که نوشته اند اسلامیان پناه ها شخصی امام علیه السلام را ناظر می داند یعنی بیننده آیا این شخص کافر است یا نه ؟ با او با رطوبت ملاقات می توان کرد یا نه ؟ جواب مسئله را دو کلمه مرقوم فرموده مزین فرمائید ، زیاده عرض دیگر ندارد .

در جواب نوشته است : این اعتقاد از اعتقادات طایفه ی ضاله خذلهم الله تعالی ، و از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمه ی

اطهار علیهم السلام است، کسی که خالق چیزی باشد به آن محیط، و در مشاهده ی آن حاضر و ناظر است، صاحبان این اعتقاد از اعتقاد مسلمین بری است عصمنا الله و ایاکم .

تمام شد جواب آن جناب که به عینه عبارت اوست بدون کم و زیاد . شما را به خدا قسم می دهم تأمل کنید در جواب این ملا که ادعای فهم و سواد دارد، و خود را عالمی از علمای اسلام می شمارد، و حال آن که این استفتاء .

**اولاً:** دلیل است به نهایت عناد و عداوت او با خاندان ولایت، زیرا که انکار کرده است در حق ایشان چیزی را که از برای همه کس اسناد می توان داد، و اطلاق این لفظ را از برای هر بیننده ای می توان کرد، اما این مرد اطلاق این لفظ را از برای ائمه ی هدی روا ندیده و با این قدر هم راضی نشده است که، مردم امام خود را بیننده بدانند سهل است به معتقد آن نسبت کفر و ضلالت داده و گفته است این اعتقاد از اعتقادات طایفه ی ضاله است .

**ثانیاً:** دلیل است به عدم فهم و سواد او زیرا که اولاً به خلاف ما انزل الله فتوی داده است و با همه ی فقها مخالفت کرده است.

**ثالثاً:** از طریق استدلال بیرون رفته از برای مدعای خود به طور مغالطه و به دلیل مجادله بالتی هی اسوء دلیل آورده

و گفته است این اعتقاد از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمه ی اطهار علیهم السلام است ، کسی که خالق چیزی باشد به آن محیط و در مشاهده ی آن حاضر و ناظر است ، و مرادش از این عبارت این است که چون هر خالق حاضر و ناظر است پس باید هر حاضر و ناظر هم خالق باشد ، و این حرفی است مزخرف که زن ثکلی به آن می خندد . زیرا که اگر قضیه به این طریق باشد لازم می آید که هرکس ، هرکس را می بیند خالق او باشد ، و همچنین ما آسمان و زمین را می بینیم باید خالق آسمان و زمین باشیم ، و این بدیهی البطلان است هیچ جاهل به این گونه کلام تکلم نمی کند ، تا چه رسد به فاضل .

**رابعاً:** دلیل است بر این که او را با ادعای اسلام از معتقد مسلمین خبری نیست زیرا که گفته است صاحبان این اعتقاد از اعتقاد مسلمین بری است ، و حال آن که این اعتقاد اعتقادی است مطابق با آیات کتاب مبین ، و روایات ائمه ی طاهرين بلکه از جمله ی ضروریات در نزد همه ی مسلمین است ، پس در واقع صاحب استفتاء در این فتوی که داده است.

اولاً: رد کرده است قول خدا را که فرموده است :

### و قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المومنون<sup>۱</sup>

ثانیاً: رد کرده همه ی ائمه ی هدی را که در فقرات خطب و زیارات و سایر اخبار و روایات اثبات رؤیت اعمال خلاق را از برای خودشان فرموده و اطلاق لفظ حاضر و ناظر و عین الله الناظره به ائمه ی هدی در اغلب آن ها وارد است .

ثالثاً: رد کرده است همه ی علما را که این همه اخبار و روایات و خطب و زیارات را در کتب خود ثبت کرده و به همه ی آن ها معتقد بوده اند و آلا حاشا و کلا علمای ما که در کتب خود اخباری را که مشتمل بر اصول عقاید باشد نقل کرده و خود معتقد به آن ها نباشند .

رابعاً: مخالفت کرده است با همه ی خواص و عوام شیعه ی اثنی عشری و طایفیه ی امامیه که همه ی آن ها جناب ولایت مآب و سایر ائمه ی اطیاب (ع) را حاضر و ناظر می دانند و هر جا مشکلی از برای آن ها روی دهد توسل به ائمه ی هدی کرده ایشان را ندا می کنند که به فریاد آن ها برسند ، و از آن مهلکه نجات بدهند ، و همچنین اعتقاد همه ی مومنین این است که ائمه ی علیهم السلام همه جا در سر مرده ها حاضر می شوند ، خواه در مشرق باشند خواه در مغرب ، بلکه بسا در یک آن هزار نفر در مشرق می میرد و

هزار نفر در مغرب و ایشان همان لحظه در بالای سر همه ی آن ها حاضرند و به احوال ایشان ناظر ، و این ادل دلیلیست به علم و احاطه ی ایشان به مشرق و مغرب عالم .

خامساً: مخالفت کرده است در این استفتاء با اغلب سنی ها که اقرار دارند به علم و احاطه و حاضر و ناظر بودن جناب ولایت مآب علیه السلام در همه جا چنان چه در کتب اخبار خودشان بدون رد و انکار نقل کرده اند مهمان بودن آن حضرت را در حین افطار در چهل جا و بودن آن حضرت در شب معراج در همه ی آسمان ها و نجات دادن ایشان سلمان را در دشت ارژنه از دست شیر ، قبل از تولد و آمدن ایشان در دار دنیا، و حاضر شدن آن حضرت به سر جنازه ی خود بعد از رحلت خودشان از این عالم، و امثال این ها که همه دلیل است بر آن که آن حضرت در همه جا بوده و هست ، پس معلوم است که صاحب استفتا را اصلاً از معتقد مسلمین خبری نیست ، و خودش از اعتقاد مسلمین بری است که به این شدت به انکار فضایل امیر المومنین علیه السلام جری است .

واعاذنا الله و ایاکم من شرور انفسنا

بالجمله مقصود از این همه تمهیدات این بود که این قسم از حضرات مخالفین که در مقابل این فرقه ی محقه

ایستاده و هرچه را از فضایل و مناقب امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه ی طاهرین که می شنوند فرضاً اگر ادراک کنند عمداً انکار می نمایند حقیقتاً عداوت این ها با ما راجع به ائمه ی هدی ، و این همه اصرار ایشان در انکار محض از راه بغض و عداوت است با ائمه ی اطهار ، و ضرر این قسم از مخالفین به شیعیان بیشتر است از ضرر معاندین دین . زیرا که آن ها هرچه نقص از برای ائمه ی ما ثابت کنند اصلاً شیعه ها از آن ها نمی شنوند ، زیرا که می دانند آن ها اعدای ائمه ی هدی هستند ، و اگر احیاناً آن ها فتوی به قتل ما ها بدهند احدی از شیعیان به فتوای آن ها گوش نمی دهد و به حکم آن ها عمل نمی کند به خلاف این ها که خود را عالمی از علمای شیعه به قلم داده و به حسب ظاهر اظهار تولی به ائمه ی اطهار می کنند، و اگر فتوی به کفر یا قتل شیعه ای از شیعیان ایشان بدهند عوام الناس اطاعت ایشان را به خود لازم دانسته و به ریختن خون یکدیگر که همه شیعه و شیعه زاده و اهل اسلام هستند اقدام می کنند چنان چه در این ایام همین استفتاء بود که جری و جسور کرد بعضی از اهل شرور را به ریختن خون جمعی از مسلمین در دهه ی عاشورا و مجلس عزای جناب سید الشهداء (علیه السلام) و عالمی از علمای اسلام را در ماه محرم الحرام به کمال بی حرمتی و

غایت بی رحمی و نهایت بی مروتی بقتل رسانیده ، در ظهر عاشورا به مولای خود جناب سید الشهداء (ع) ملحق شد باری رشته ی کلام که به این مقام رسید مطلع دیگر باید آغاز کنم و مقطع تازه ساز کنم . لکن

تا قیامت گر بگویم زین کلام

صد قیامت بگذرد وین نا تمام

پس همان بهتر که مختصر کنم و به خاتمه بگذرم .

### اما خاتمه :

پس آن در ذکر بعضی از فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و اولاده الطیبین الطاهرین است که علمای عامه در کتب و زُبر خود ثبت و ضبط نموده همگی بدون اغماض و اعتساف به مضامین آن ها اقرار و اعتراف کرده اند ولی قبل از شروع به ذکر اخبار آن ها تیمناً و تبرکاً یک حدیث صحیح که صریح است در بیان همه ی آن تفصیل که حقیر در مقاله ی اول و بیان محل نزاع ذکر نموده وبه معرض تحریر آورده از کتاب مستطاب کفایه الخصام که به امر پادشاه اسلام چاپ شده ومحض انتفاع

خواص وعوام وقف عام فرموده اند ذکر می کنیم که درحقیقت همین روایت از برای خصام ما کافی و وافی است و فوق کلام امام «ع» کلامی نیست پس بعد از آن اتماماً للحجه وایضاحاً للمحجه شروع می کنیم به ذکر سایر اخباری که از طرف سنی هاست و به صراحت دلیل مدعای ماست که محل نزاع است میان ما و حضرات منکرین و آن حدیث این است.

عالم ربانی سید هاشم بحرانی در باب دوم کتاب غایه مرام نوشته است که شیخ شرف الدین نجفی، در باب ما نزل فی اهل البيت من القرآن از جناب امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود خداوند تبارک و تعالی نور جناب محمد مصطفی «ص» را از نوری آفریده که آن را از نور عظمت و جلال خود شکافته بود، و آن نور، نور الوهیت اوست که از نور ذات خود اختراع کرده است، و آن نوری است که در کوه طور به حضرت موسی تجلی کرد و موسی از مشاهده ی آن بی خود شد و افتاد و آن نور، نور محمدی، «ص» بود که چون اراده ی خدا قرار گرفت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را از آن نور خلق کند. از نیمه ی آن محمد «ص» را آفرید و از نیمه ی دیگر علی «ع» را و غیر از ایشان هیچ مخلوقی را از آن نور نیافریده، و آفریده

ایشان را به ید قدرت خود ، و درایشان دمید به نفس خود از برای خود، وایشان را مصور گردانید به صورت خودشان وایشان را امین خود کرد، و بر بندگان خود گواه گرفت وایشان را خلیفه وقایم مقام خود گردانید وایشان را چشم بینای خود گردانید که به مردم نظر کنند وایشان را زبان گویای خود فرمود ،وعلوم خود را به ایشان عطا کرد وقرآن را به ایشان تعلیم نمود. وایشان را به علم غیب خود آگاه گردانید ،یکی از ایشان را نفس خود قرار داد و یکی را روح خود که هیچ یک از ایشان ثابت و برقرار نگردد مگر بادیگری ظاهر ایشان بشریت است وباطن ایشان لاهوتیت، در میان مردم هویدا شده اند بی هیکل های ناسوتی ، تا مردم را طاقت دیدن ایشان باشد ،واین است که حق تعالی می فرماید: **وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَائِلِبْسُونَ<sup>۱</sup>** یعنی پوشانیدیم بر ایشان لباسی را که همه ی مردم پوشیده اند، پس ایشان قایم مقام پروردگار عالمیانند ،وحجاب هایند در میان خدا وخلق، و ابتدای آفرینش به ایشان شده، وبه ایشان تمام می کند خدای تعالی پادشاهی واحکام را ،پس از آن از نور محمد صلی الله علیه وآله، نور فاطمه را اقتباس کرد مانند اقتباس آن نور از نور خود،واز نور علی «ع» و فاطمه نور حسن وحسین «ع» را اقتباس نمود

---

مانند اقتباس چراغ ها از یکدیگر و همه از نور خلق شده و نقل می شدند از پستی به پستی و از رحمی به رحمی در طبقات عالیه ی اصلا ب و ارحام، نه در طبقات سافله آن ها که محل ادناس و اوساخست بلکه دست به دست نه آب شدید یا ضعیف و نه منی جهنده مانند نطفه ی سایر مردم، بلکه انواری بودند که نقل می شدند از اصلا ب طاهره به ارحام مطهره زیرا که صفوه از صفوه بودند که ایشان را برای خود برگزیده و خزانه ی علم خود کرد و ایشان را مأمور فرمود به تبلیغ علوم و احکام خود به مردم، و حق تعالی ایشان را قایم مقام خود قرار داد، زیرا که خود دیده نمی شود و حقیقت ذات او بر احدی معلوم نمی گردد، ایشان از جانب خدا گویندگان و رسانندگانند، و ایشان را رواست که تصرف کنند بر امر و نهی خدا، به ایشان ظاهر می گردد، قدرت و قوت خدا، و از ایشان آشکار می شود دلایل خداوندی، و به ایشان خود را به خلق شناسانید، و به واسطه ی ایشان مردم خدا را شناخته اند، و به سبب ایشان مردم اطاعت خدا کردند و اگر ایشان نبودند احدی خدا را نشناختی، و هیچ بنده کیفیت بندگی او را ندانستی، و خدا جاری می کند، امر و حکم خود را به هر نحو که بخواهد و در هر چه بخواهد لَا یَسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ<sup>۱</sup>

تمام شد روایتی که از کفایت الخصام به عین ها نقل نمودیم، و این روایت کفایت می کند بر همه ی خصام که با جان خود خصمی می کنند زیرا که این روایت روایتی است که مشتمل است بر جمیع آن تفصیل که ما در مقاله ی اول بیان کردیم از مقامات نبوت و ولایت، و معنی وساطت و خلافت، و مراتب نورانیت و بشریت، و علم و احاطه و هیمنت، و این که ایشان اول ما خلق الله هستند و خدا ایشان را سلطان قرار داده در همه ی عوالم امکان و مراتب اکوان، و ایشانند مظاهر جلال و جمال و مصادر افعال خداوند متعال، چنان چه به همه ی این ها امام «ع» تصریح فرموده اند. پس هر کس که این ها را انکار می کند حقیقتاً مخاصمه با امام علیه السلام دارد و معارضه با پادشاه جم جاه اسلام پناه خلد الله ملکه و سلطانه که:

اولاً: چرا امام علیه السلام این همه مبالغه در تعریف و توصیف جناب رسالت مآب «ص» و سایر ائمه ی اطیب «ع» فرموده است؟.

ثانیاً: چرا پادشاه جمع جاه امر به چاپ آن کتاب مستطاب نموده و آن را وقف عام فرموده اند؟ که در اقطار و امصار این قبیل فضایل و مناقب انتشار یابد، و همه از این مقامات و مراتب و این همه اسرار ائمه اطهار علیهم السلام

خبردار باشند، تا از برای حضرات مجال انکار نباشد و نتوانند به مردم مشتبه کنند که این ها را شیخی ها تازه آورده اند و از خودشان می گویند، زیرا که آن کتاب مستطاب را هر کس ببیند می داند که شیعه و سنی اتفاق دارند بر صحت این مطالب که ما می گوئیم و ما چیزی تازه از خود نیاورده ایم.

### « فضایل اهل بیت در کتاب های اهل سنت »

اما اخبار سنی ها که صریح است در همین معانی و معتبرین علمای عامه در کتب خود ثبت کرده اند و اقرار دارند به صحت آن ها پس از جمله آنها اخباریست که دلالت می کند برای این که ائمه ی اطهار اول ما خلق الله هستند و اگر ایشان نبودند هیچ مخلوقی موجود نمی شد. ایشان واسطه هستند میان حق و خلق من جمله نوزده حدیث از کتب معتبره ایشان صاحب کتاب غایه المرام نقل کرده و صاحب کفایه الخصام ترجمه نموده از جمله ی آن ها است :

**حدیث اول :** شیخ ابراهیم ابن محمد بن ابی بکر بن حسن بن محمد بن حمویه الحموینی ، که از اعیان و اکابر علمای عامه است ، در کتاب فراید السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین ، که از مؤلفات اوست به اسناد خود روایت کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون حق تعالی جل شأنه آدم را آفرید و روح در او دمید، آدم

به جانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع  
 وسجود بودند عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از من از  
 خاک آفریده ای ؟ فرمودند: نیافریدم عرض کرد پس چه  
 کسانی اند این اشباحی که درهیأت خود مشاهده می  
 کنم؟ حق تعالی فرمود: ای آدم ایشان از اولاد تو هستند، و اگر  
 ایشان نبودند تو را نمی آفریدم و به جهت ایشان پنج نام  
 گرامی از نام های خود مشتق کرده ام، و اگر ایشان نبودند نمی  
 آفریدم نه بهشت را و نه دوزخ را و نه عرش را و نه کرسی را و نه  
 آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس و نه جن را من محمودم  
 و این محمد و من عالیم و این علی ، و من فاطرم و این فاطمه ،  
 و من صاحب احسانم و این حسین و من محسنم و این حسین  
 به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده ام که در دل هر کس به  
 قدر ذره ای از عداوت ایشان باشد او را در آتش بسوزانم ، و باک  
 ندارم. ای آدم این ها برگزیدگان منند به دوستی ایشان مردم  
 را از عذاب جهنم نجات دهم، و به عداوت ایشان مردم را در  
 آتش بسوزانم و چون تو را به من حاجتی باشد با نور ایشان به  
 من توسل جوی که برآورم حاجت تو را پس جناب پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله فرمود مائیم سفینه ی نجات هر که به آن  
 تعلق جوید نجات یابد و هر که از آن تخلف کند هلاک می

گردد، و هر که را حاجتی به سوی خدا باشد باید که به ما اهل بیت از خدا حاجت خود را بخواهد تمام شد حدیث.

**حدیث دوم:** باز حمومینی به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله شنیدم فرمودند: یا علی من وتو از نور خدا آفریده شده ایم، وهم چنین است ما بقی نوزده حدیث که در آن کتاب است به همین مضامین، از ثقات و معتبرین علمای عامه و کتب سنی ها مثل اخطب خوارزمی که از اکابر علمای عامه است، و عبدالله بن حنبل و علی بن محمد خطیب شافعی فقیه معروف به ابن مغازلی واسطی، و ابن شیرویه دیلمی، که از اعیان علمای عامه است و صاحب مناقب فاخره فی العتره الطاهره، و از عمر بن خطاب و ابی بکر بن ابی قحافه و سایرین نقل شده است. وهم چنین است مضامین اخباری که صاحب مناقب مرتضوی «ع» در کتاب مناقب خود در همین باب نقل کرده است و از جمله ی آن ها حدیثی است که از صحیح بخاری و هدایه السعداء نقل کرده است از جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله، که آن حضرت فرمودند که:

خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید در نزد عرش که تسبیح و تقدیس می کرد آن نور خدا را، پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند به دوهزار سال پس چون آدم را

آفرید ساکن شدیم در صلب او پس از آن منتقل شدیم از صلب طیب به بطن طاهر و نبود در میان ما حجابی تا صلب ابراهیم تا آن که رسیدیم به صلب عبدالمطلب، پس آن نور دو قسم شد، یک قسم در صلب عبدالله قرار گرفت، و قسم دیگر در صلب ابیطالب، پس برآمد من از صلب عبدالله، و علی از صلب ابی طالب پس جمع شد نوری از من و علی در فاطمه، حسن و حسین دو نور بودند از نور پروردگار عالمیان. صاحب مناقب بعد از نقل این روایت می گوید در خزانه الجلالیه حدیثی به همین مضمون از جناب رسالت مآب «ص» نقل کرده است.

و در آخر آن به این عبارت فرموده اند که همه ی انوار از نور من و علی است. و مفاد این حدیث و سایر روایات و اخبار که در این باب وارد شده است این است که حقایق مقدسه ی ائمه ی اطهار علیهم السلام از نور مقدس پروردگار عالمیان خلق شده است و حقایق سایر خلایق به حسب تفاوت قابلیت و مراتب از اشعه و پرتو انوار ایشان خلق شده است، مثل شعاع آفتاب از آفتاب، و مثل نور سراج از سراج یعنی حقایق انبیاء و اولیا و ابرار و اخیار و صلحاء. و اما حقایق اشرار و منافقین و کفار پس آن هم از ضد و عکس انوار طاهره ی ایشان خلق شده اند خلاصه جناب رسالت مآب و سایر ائمه ی اطیاب علیهم السلام

که همه از یک نور هستند به این اعتبار . اول ما خلق الله و واسطه هستند میان حق و خلق در افاضه فیوضات، زیرا که به قاعده ی امکان اشرف و تقدم اقوی بر اضعف، محالست که فیض از جانب خدای لم یزل اول به کسی برسد که رتبه ی او انزل و اسفل است از آن صادر اول، بلکه فیض خداوند منان باید اول به آن قابل و کامل برسد که به حسب قابلیت و رجحان از همه ی قوایل اکمل و اشرف است، و نور حق در آن هیکل ظهور کند که از همه ی هیاکل اقدم و اول است، والا لازم می آید ترجیح مرجوح بر راجح، و این منافی عدل و حکمت و فضل و رحمت خداوندیست، زیرا که آن قابل کامل که در عالم امکان هیچ یک از قوایل با او مقابل نبود، بلکه همه تحت رتبه ی او بودند، قبل از همه ی مراتب اکوان به مقتضای صفای قابلیت و کمال بساطت و نورانیت و قرب او به مبدء نور، که عبارت از کینونت حق است ترجیح به هم رسانیده و از صانع متعال به لسان استعداد و حال سؤال کرده است که ایجاد او را قبل از همه ی قوایل اختیار کند، و همه را در تحت رتبه ی او قرار دهد، و به همه ی مراتب اکوان به وساطت آن حقیقت نعمت وجود کرامت کند.

زیرا که اودر آن عالم که از آن به عالم قدم تعبیر می شود قابلیت بود جامع جمیع کمالات امکانیه، والاشراف از همه نمی شد .

واز جمله کمالات امکانیه وساطت وولایت کبری وسلطنت وخلافت عظمی است از جانب خدای تعالی نسبت به همه ی ما سوی پس باید خداوند منان به او عطا فرماید چیزی را که قابلیت او اقتضا کرده است، یعنی او را قبل از همه ی ماسوی خلق وایجاد کند، و همه را در تحت مرتبه ی ،او قرار داده و همه ی فیوضات خود را به وساطت او جاری فرماید: زیرا که طفره در وجود باطل است ،واجرای حکم قدر به خلاف حکمت لغو و بی حاصل است.

بالجمله این است اصل دلیل وسواء سبیل که سری است از اسرار قدر ودلیلی است از ادله حکمت در اثبات نبوت مطلقه ی محمدیه «ص» وولایت کلیه ی علویه، پس هرکس از شیعیان انکار کند این مرتبه ومقام را از برای ائمه ی کرام علیهم السلام که مستفاد از اخبار عامه است، یقیناً آن شیعه در اعتقاد خود به ائمه ی هدی از سنی ها کمتر است.

واز جمله ی اخبار سنی ها اخباریست که به صراحت دلالت دارد بر این که جناب ولایت مآب صاحب ولایت کبری وسلطنت عظمی است از جانب خدا، چنان که صاحب مناقب

مرتضوی، از صحاح سته، واز صواعق بن حجر، و مصابیح الانوار، و مسند احمد بن حنبل، و مشکوه غزالی نقل کرده است که آن ها از جند بن جناده به طریق خودشان روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: علی از من است و من از علی، و او حاکم و ولی هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من، ادا نمی کند دین مرا مگر علی.

و ایضا نوشته است که در مسند ابن حنبل، و مسند ابن جوزی، و مستدرک حاکم، و صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوه غزالی، و صواعق ابن حجر، به روایت عمرو بن حصین مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه می خواهید از علی؟ به درستی که علی از من است و من از علی، و او ولی و حاکم هر مومن و مومنه است بعد از من.

و نیز از فردوس الاخبار نقل کرده است که آن حضرت فرمود: که اگر مردم بدانند که علی چه وقت نامیده شد به امیرالمومنین، هرگز انکار نمی کنند فضایل او را، پس او نامیده شد به این اسم وقتی که آدم در میان روح و جسد بود که خداوند عالمیان فرمود: **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ**<sup>۱</sup> پس فرمود: **أَنَا رَبُّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَعَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ.**

وایضاً از مستدرک حاکم، و صواعق ابن حجر و مؤدات روایت کرده است از جابر بن عبدالله انصاری که گفت شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وآله در حالی که گرفته بود دست امیر المومنین «ع» را می فرمود: این علی پادشاه مومنان است و کشنده ی کافران، مَنْصُورٌ مَنْ نَصْرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ<sup>۲</sup> و این را آن حضرت با صوت بلند می فرمود:

واژه‌های این‌ها واضح‌تر از روایات عامه، حدیث غدیر خم و نص جناب رسالت مآب «ص» است به ولایت و اولویت جناب ولایت مآب «ع» در روز غدیر و اقرار عمر بن خطاب به این معنی در همان روز که صاحب مناقب مرتضوی از کتب معتبره ی خودشان نقل کرده است مثل صحیح مسلم، و صحیح بخاری، و صحیح ترمذی، و صحیح نسائی، و صحیح سجستانی، و جمع بین الصحاح، که این‌ها را سنی‌ها صحاح سته خوانند، و در صحت آن‌ها اصلاً خلافتی ندارند، و مثل مشکوه غزالی، و مصابیح و مسند احمد بن حنبل، و صحیح و اقدی و بیهقی، و کشف زمخشری، و اسباب نزول واحدی، و نزل السائرین و وسیله المتعبدین، و اعلام الوری و حلیه الاولیاء و فردوس الاخبار، و معانی الاخبار، و کفایه الطالب، و صواعق محرقه، و مؤدات، و دستور الحقایق، و هدایه السعداء، و مقصد

۲ - یاری شده است کسی که او را یاری کند و خوار و حقیر است کسی که او را خوار شمارد .

اقصی، و ترجمه ی مستقصی، و کشف الغمه، و مناقب خوارزمی، و مناقب حافظ بن مردویه، و سفینه، و ربیع الابرار، و تفسیر ثعلبی و حافظی و فخر رازی، و تاریخ طبری و روضه الاحباب، و روضه الصفا، و معارج النبوه، و حبیب السیر، که حدیث غدیر خم علی سبیل الاجمال و التفصیل در همه ی این ها که از کتب معتبر عامه است ثبت شده.

و صاحب مناقب مرتضوی همین حدیث را از این کتب مفصله به تفصیل نقل کرده تا این که می گوید: چون خلائق در همان منزل جمع شدند سید کاینات «ص» بر بالای چهار شترها برآمده و علی مرتضی «ع» نیز حسب الامر بالا رفته بر زمین سید المرسلین ایستاده و آن سرور بعد از ادای حمد و ثنای الهی رو به سوی اصحاب و سایر مومنان آورده، به آواز بلند فرمود: **أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ** یعنی نیستم اولی بر مومنان از نفس های ایشان؟ از اطراف و جوانب آواز برآمد که بلی یا رسول الله تو از ما به خود ما از جمیع وجوه اولی تری، آنگاه دست امیرالمومنین «ع» را گرفت و فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَال مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ ادْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ كَانَ**. پس می گوید آن گاه به موجب فرموده ی سید المرسلین «ص» امیرالمومنین علیه السلام درخیمه

نشست طوایف خلق به ملازمتش رفته تهنیت به تقدیم رسانیدند، و قدوه ی اصحاب عمر بن الخطاب نیز خدمت آن حضرت رفته عرض کرد **بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ**، یعنی خوشا به حال تو ای فرزند ابی طالب که صباح کردی درحالتی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی.

حال انصاف باید کرد جایی که عمر بن الخطاب در حق جناب ولایت مآب «ع» به این معنی اقرار کند و به ولایت مطلقه ی آن حضرت اعتراف نماید، زهی بی انصافی است و خیلی قباحت دارد از کسانی که ادعای تشیع دارند با این ادعا منکرو ولایت مطلقه ی امیرالمومنین «ع» باشند، و او را برای جمیع ما سوی سید و مولا و صاحب و مالک و ولی به تصرف و سلطان و مدبر امور ندانند و سلطنت و ولایت و حکومت و امارت او را برای کل انس و جن ملائکه و انبیا و اولیاء انکار کنند، زیرا که ولایت به حسب عرف و لغت به همه ی این معانی که ذکر شد آمده و احدی اختلاف در آن نکرده است و عمر هم که اهل لسان بود و همه ی این معانی را می دانست دانسته و فهمیده آن روز اقرار کرد و عمرو بن عاص هم همان روز در قصیده خود به همین معنی اشاره کرده و گفته است:

**و ضربته کبیعته بخم، معاقده من القوم الرقاب.**

پس هرکس این معانی را در حق امیرالمومنین «ع» انکار کند، وبه ولایت جناب ولایت مآب به این معانی قائل نشود، حقیقتاً می توان گفت که چنین شخص داخل زمره ی نصابست که با سنی هم مخالفت کرده، و عداوت با امیرالمومنین علیه السلام دارد. چنان چه از همین اشخاص در دارالسلطنه تبریز به همین جهت گفتن اشهد ان علیاً ولی الله<sup>۱</sup> را در اذان و اقامه که شعار شیعه ی اثنی عشریه است به شدت منع می کند، و حال آن که اخبار متواتره از عترت طاهره وارد است که به تاکید تمام فرموده اند: **مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ**. و مفاد همه ی آن اخبار این است که بعد از ادای شهادتین حتم است گفتن علی ولی الله چه اذان باشد چه اقامه و چه غیر این ها و این است الان فرق عمده ی ما بین سنی و شیعه پس هرکس در این جزو زمان که در بلاد شیعه تقیه بالکلیه برداشته شده است این را منع کند در اذان و اقامه، و یا انکار کند معنی

۱ - البته در حال حاضر همه ی شیعیان در هر جا که مسجد و حسینیه و محفلی دارند، حتی در بعضی کشور ها که اهل سنت و جماعت غلبه بر آن ها دارند، کلمه ی طیبه ی اشهد ان امیرالمومنین علیاً ولی الله را در بالای مناره ها، و با بلند گو ها فریاد می زنند و به خصوص همه ی رادیو ها تمامی شبکه های سیمای ایران اسلامی، به موقع اذان شرعی هر شهر و دیاری آن کلمه را در هر صبح و ظهر و غروب، دو بار تکرار می نمایند. در این باره می توان فتاوی علمای شیعه حفظهم الله تعالی را در رساله های عملیه آن ها و مجموع آن ها را در کتاب ندای شیعیان و ملحقات آن مطالعه نمود.

ولایت را در حق امیرالمومنین و سایر ائمه ی طاهرین علیهم السلام فرقی میان او و سایر سنی ها نیست بلکه می توان گفت این شیعه در ادعای محبت به ائمه ی اطهار از سنی ها کمتر است زیرا آن ها اگر چه این کلمه را در اذان و اقامه نمی گویند ولی به معنی آن که عبارت از مالکیت و سلطنت و اولی به تصرف بودنست اقرار دارند و جناب ولایت مآب علیه السلام را دارا می دانند به مقامات ولایت و امامت و خلافت و وصایت.

چنانچه صاحب مناقب مرتضوی در کتاب خود تصریح کرده و سایر علمای عامه نیز به هیچ یک از این مقامات انکار ندارند به خلاف منکرین شیعه که در این جزو زمان پیدا شده اند، پس آن ها اگر چه به حسب ظاهر به لفظ آن از ترس سایر شیعیان اقرار دارند، ولی به معنی آن انکار دارند، و می گویند: ائمه ی اطهار علیهم السلام اولی به تصرف نیستند، و ایشان اصلاً تصرف در مکونات ندارند و ما عبد رقی از برای ایشان نیستیم، زیرا که ایشان هم بشری هستند مثل ما، بلی غایت مافی الباب این است که ائمه ی اثنی عشر امام بودند از برای بنی نوع بشر، در بیان احکام شرعی و تعلیم معالیم دینی و مردمانی بودند صاحب ورع و تقوی مستجاب الدعوه در درگاه الهی آن هم گاهی یعنی در حین صدور معجزات که

از درگاه قاضی الحاجات استدعا می کردند، و خدا هم همان معجزات را از دست آن ها لا عن شعور جاری می کرد. بدون این که خودشان مستشعر باشند، مثل ظهور بعضی از خوارق عادات از جمادات و نباتات که صدور این چیزها از آن ها اصلاً از روی شعور و ادراک نبود، چنان چه مخصوصاً در خصوص تلاوت نمودن جناب ولایت مآب در حین ولادت خود تورات و انجیل و زبور و قرآن را که در اخبار عامه و خاصه وارد است و از برای احدی مجال انکار آن نیست، می گویند که: خدا آن ها را از زبان آن حضرت جاری نمود و آن حضرت اصلاً به الفاظ و معانی آن ها مستعشر نبود زیرا که قبل از نزول جبرئیل خود جناب رسالت مآب «ص» قرآن را نمی دانست چگونه می شد که جناب امیرالمومنین علیه السلام در حین تولد خود بداند و قرآن را دانسته و فهمیده اول تا آخر بخواند.

سبحان الله خدا بالمره شعور را از این ها برداشته و ائمه ی هدی را که محض نور و سر تا پا ادراک و شعور بودند، بلکه کمال و شعور همه ی موجودات از فاضل نور ایشان ست عدم شعور به ایشان نسبت می دهند نعوذ بالله و از برای خود امام کر و کور و پیشوای بی مدرک و شعور قرار داده اند که نه پشت دیوار و پس پرده و آستار را می بیند، و نه استدعا و مناجات دعا

وسلام ارباب حاجات را می شنود، و نه درحین صدور معجزات و کرامات و ظهور خوارق عادات، ادراک و شعور دارد، شما را به خدا قسم ببینید چه قدر چشم بصیرت این ها کور و دیده ی دلشان بی نور است؟ که اصلاً به قباحت این ها بر نمی خورند و به این نوع خرافات تکلم می نمایند **فَأَنهَآ لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**<sup>۱</sup> خلاصه از این قبیل مزخرفات خیلی می گویند و چنان چه در مقام نبوت جناب ختمی مآب «ص» هم به نبوت مطلقه قایل نیستند بلکه می گویند:

آن حضرت تنها از برای جن وانس پیغمبر بود نه از برای همه ی ماسوی الله.

و هم چنین می گویند: نبوت آن حضرت منحصر بود به تبلیغ احکام شرعیه نه کونیه و شرعیه هردو.

می گویند آن حضرت تا چهل سال نبوت نداشت بلکه به مرتبه ی نبوت بعد از مدت چهل سال رسید سهل است بعضی جرأت را به جائی رسانده انکار و عداوت را از حد گذرانیده می گویند نعوذ بالله آن حضرت قبل از بعثت و نزول جبرئیل در این دardنیا نه کتابی داشت، و نه می دانست که ایمان چیست و استدلال کرده اند. به آیه ی شریفه ی

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ<sup>۱</sup> و حال آن که این اعتقاد خلاف ضروری دین است و سنی و شیعه از آن حضرت روایت کرده اند که مکرر می فرمودند : «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ» و این حدیث صریح است و در این که آن حضرت قبل از بعثت بلکه قبل از خلقت عالم و آدم نبی بوده و کتاب داشت، چگونه «چنین نباشد» نه و حال آن که حضرت عیسی «ع» که شیعه ی از شیعیان ایشان ست در عهد صبی می گفت: اِنِّی عَبْدُ اللَّهِ اَتَانِي الْكِتَابُ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا<sup>۱</sup>.

سبحان الله نمی دانم به نصاری چه جواب می دهند هر گاه آن ها بحث کنند که شما چگونه می گوئید که پیغمبر ما اشرف انبیاست و حال آن که پیغمبر شما بعد از چهل سال به مرتبه ی نبوت رسید، و پیغمبر ما در حین طفولیت اظهار نبوت نمود و کتاب از برای او نازل شده بود. به حق خدا جوابی ندارند مگر این که در مقام انصاف اعتراف کنند که :

۱- دین شما حق است

۲ - یا آن که اقرار کنند که آن حضرت قبل از بعثت و پیش از خلقت انبیا پیغمبر بود و کتاب داشت ولی تا چهل سال به حسب ظاهر مبعوث و مامور نشده بود که اظهار نبوت کند و اگر بگوئی پس در این صورت آیه ی شریفه چه معنی دارد، عرض می شود که مراد از آیه ی شریفه این است که آن حضرت پس از خلقت هیولای اولی و قبل از القاء روح من امرالله که عبارت از قلم اعلی است نمی دانست که کتاب چیست و ایمان چه زیرا که در آن عالم و دیار، دیّاری به جز او و پروردگار عالم نبود، نه لوح و نه قلم، نه بهشت و نه جهنم، نه عالم نه آدم.

### مافی الدّیّارِ سِوَاهُ لِابِسٍ مُّغَفَّرٍ

وَهُوَ الْحَمِیُّ وَالْحَيُّ وَالْفَلَّوَاتُ

چه آن حضرت در آن نشأه، وجودش محض نور بود، و کنهش صرف ظهور، نه آن جا کتابی به آن جناب نازل گشته، و نه ایمانی به او عرض شده بود، بلکه آن جا کتابش کتابیست فہوائی، و ایمانش جبلی و طبعانی، پیغمبری است امّی به دو معنی، و مبعوث برامیین، عالمش عمی است و مقامش فقر و فنا، عملش محو موهومست و علمش صحو معلوم<sup>۱</sup> نه آن جا از خط و ربط رسمیست، و نه از حرف و لفظ

۱ - حضرت علی علیه السلام ، در جواب از حقیقت فرمود : محو الموهوم و صحو المعلوم

اسمی، بلکه در آن مقام هرچه هست همه وجد و حال است نه قیل و قال.

### حرف گفت وصوت را برهم زنم،

تاکه بی این هر سه با تو دم زنم.

چه آن جا هرچه سؤال شود و جواب آید همه به لسان حالست نه مقال بالجمله چون خواست که آن وجود مسعود از عالم غیب به ساحت شهود آید، و جمال معنی در کمال صورت نماید، پس نقش کرد خداوند جواد به قلم مداد تفصیل انوار آن ماده المواد را در لوح نفس آن یگانه گوهر عالم ایجاد که از آن تعبیر می شود در لغت اهل حکمت به مثل نورانیه و صور علمیه، و در لغت اهل شریعت به معارف ربانیه و احکام الهیه و کتاب حمید و فرقان مجید، و به همین رموز اشاره است که فرموده اند:

### «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»<sup>۱</sup>

بالجمله اگر بخواهی تفصیل این اجمال را بدانی و از کیفیت نزول کتاب از برای آن جناب در آن عالم، مستخبر و مستحضر شوی رجوع کن «بقسطاس مستقیم»<sup>۲</sup> که این

۱ - قلم / ۱

۲ - قسطاس مستقیم کتابی است که مؤلف رضوان الله تعالی علیه در ردّ پادری نصرانی تألیف کرده اند .

حقیر در رد پادری نصرانی به معرض تحریر آورده و آن جا این مطلب را به طوری بیان کرده است که نه در کتابی مسطور است و نه در سؤال و جوابی مذکور، و هر کس آن جا مرور کند از برایش واضح می شود که آن جناب را از ازل خداوند لم یزل لایق انتخاب دیده قابل خطاب آمد «و» حامل کتاب گردید قلبش مشکوه انوار شد صدرش مرآت علوم و اسرار، نه این که العیاذ بالله آن حضرت تا چهل سال بی کتاب بود و ایمانی نداشت خلاصه مقصود از همه ی این مقدمات این بود که حضرات اگر چه به حسب ظاهر اقرار دارند به نبوت ظاهره ی جناب محمد مصطفی و ولایت جناب علی مرتضی و امامت سایر ائمه ی هدی ولی در واقع و نفس الامر انکار دارند به ولایت و نبوت مطلقه ی کلیه و سایر مقامات و مراتب حقیقت محمدیه «ص» و نفس کلیه ی الهیه که خدا از برای ایشان قرار داده است. سهلست چیزها در خصوص ائمه ی هدی می گویند و مطالبی از عقاید دینییه و معارف یقینییه انکار می کنند که احدی از سنی و شیعه آن ها را انکار نکرده و نمی کند، و با وجود این ادعای تشیع دارند، و خود را در زمره ی مؤمنین و محبین ائمه ی اطهار می دانند.

باری از جمله آن اخبار که سنی ها در حق جناب ولایت مآب «ع» نقل کرده اند اخباریست که دلالت دارد بر این که

جناب ولایت مآب مظهر صفات جلال و جمال و مصدر قدرت و افعال خداوند متعال است، صاحب مناقب مرتضوی، و سایرین در کتب خود ثبت نموده و نقل کرده اند از جمله خطبه البیان است که بعضی از حضرات آن را انکار کرده و می گویند: که این خطبه از موضوعات غلات است، اما صاحب مناقب مرتضوی که از معتبرترین علمای عامه است، اکثر فقرات همین خطبه را از کتاب های خودشان نقل کرده، در باب سوم کتاب خود می گوید: برارباب دانش و اصحاب بینش ظاهر و باهر است که بعد از کلام خدای جل و علا و حدیث مصطفی علیه التحیه و الثناء، هیچ کلامی فصیح تر از کلام امیرالمومنین کرم الله وجهه نیست بنا براین بعد از بیان آیات با برکات قرآنی و احادیث حبیب سبحانی افتتاح این باب تیمناً و تبرکاً به کلام معجز انجام آن امام معلى مقام کرده شده و از این جمله یک صد و چهار کلمه مکرمه است که آن را منظورنظر آفریدگار خواجه محمد دهمدار نورالله مضجعه شرح کرده است و موسوم به خطبه البیان گردانیده مولف به شرف مطالعه اش مشرف شد انصاف آن ست که شارح طیب الله انفاسه در نفاست عبارت و درمبانی معانی آن داد شرح داده و اگر رساله ی مذکوره را تمام می نوشت موجب اطالت می شد ازاین وجه معنی تحت اللفظ به قدر دانش کوتاه اندیش

درحیث تحریر برآورد امید که موافق رضا و مطابق رای جهان آرای آن حضرت کرم الله وجهه باشد بعد از آن الفاظ خطبه را به عربی نقل کرده و آن ها را فقره به فقره به فارسی ترجمه نموده ولیک بنده اختصاراً چند فقره از ترجمه ی فقرات آن خطبه را به همان طور و همان عبارتی که او ترجمه کرده و نوشته است بدون تحریف و تغییر به معرض تحریر در آورده تا معلوم شود که سنی ها تا کجا اقرار دارند به فضایل و مناقب و مقامات و مراتب حضرت اسدالله الغالب «ع»، و چگونه اعتراف کرده اند به آن چیزهایی که جمعی از شیعیان از قبول آن ها استنکاف دارند، و از جمله آن ها این است که می گوید: قال امام المسلمین، منم به حقیقت هر چیز دانا و آگاه، قال امام المحققین، منم آن کسی که متصدی و متکفل حساب خلائق را، قال امام السالکین منم لوح محفوظ که ثابت است در ضمیر مهر تنویر من جمیع صور حقایق الهی، قال امام المحبین، منم گرداننده ی دل ها و چشم های ظاهر و باطن مردم به سوی خیر و شر، و به درستی به سوی ماست مرجع و بازگشت ایشان و به تحقیق که بر ذمت همت ماست حساب ایشان، قال امام العالمین، منم آن کسی که نزد اوست علم کتاب الهی بر هر چیز که بوده و هست و خواهد بود. و هم چنین به همین طور ترجمه کرده تا آخر خطبه و از جمله ی آنهاست

که می فرماید منم پیدا کننده ی ابرها. منم برگ دهنده ی  
 وسبز کننده ی درخت ها، منم گستراننده ی زمین ها، وبلند  
 کننده ی آسمان ها منم اسماء حسنی الهی که امر کرده  
 است خوانده شود به آن ها، منم آن نور که طلب روشنائی  
 کرد از او موسی، پس هدایت یافت به آن نور، منم برآرنده ی  
 قصور، و بیرون آورنده ی مومنین از قبور، و منم صاحب نوح  
 و نجات دهنده ی او، و منم صاحب ایوب که مبتلا بود و نجات  
 دهنده و شفا بخشنده ی وی، منم صاحب یونس، و نجات  
 دهنده ی او، و منم ولی خدا در زمین و گذاشته شده به سوی  
 من امر خدا، پس حکم می کنم در میان بندگان خدا چنان چه  
 می خواهم، منم آن کسی که برانگیختم انبیا و رسولان را  
 ، منم آن کسی که خواندم آفتاب و ماه را اجابت کردند مرا،  
 منم گستراننده ی زمین ها و دانا به جمیع اقلیم ها، منم امر  
 خدا و منم روح خدا و منم آن کسی که لنگر کردم کوه ها را  
 به جهت نگاه داشتن زمین ها، و گسترانیده ام زمین ها را به  
 جهت سکونت خلق، منم بیرون آورنده ی چشمه ها و رویا  
 ننده ی زراعت ها و بلند کننده ی درخت ها، و برآرنده ی  
 میوه ها، منم آن کسی که تقدیر و اندازه کرده ام قوت آن ها  
 را، و منم فرود آورنده ی باران ها و شنواننده ی رعد و برق،  
 منم روشن کننده ی آفتاب و برآرنده ی صبح، و پیدا کننده ی

ستاره ها وروان سازنده ی کشتی ها در دریاها ، منم آن کسی که می دانم آن چیزها را که خطور می کند از دل ها وپلک زدن چشم ها را، وآن چیزها را که مخفی است در سینه های مردم، منم اول کسی که خدا خلق کرده است نور مرا، ودر حق من پیغمبر خدا فرموده است : **أَنَا وَعَلَىٰ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ** . منم صاحب کواکب و زائل کننده دول ، منم صاحب زلزله و راجفه، منم صاحب منایا و بلایا و فصل الخطاب، منم آن کسی که هلاک کردم جابرهای سابق را به شمشیر خودم ذوالفقار ، منم آن کسی که سوار کردم به کشتی نوح را ، منم آن کسی که نجات دادم ابراهیم را از آتش و مونس او شدم، منم مونس یوسف در چاه و بیرون آورنده ی او، منم صاحب خضر و موسی و معلم آنها ، منم صورت دهنده ی ، اطفال در شکم ها، منم کسی که خلق می کنم، روزی می دهم، وزنده می کنم و می میرانم به اذن خدا، منم آن کسی که بینا می کنم کور مادر زاد را، و دفع می کنم مرض برص را، و می دانم آنچه در ضمائر خلق است و خبر می دهم به آن چیزی هایی که مردم می خورند و ذخیره می کنند، در خانه های خود منم وجه الله در آسمان و زمین، که همه چیز هالک است مگر او، منم صاحب جبت و طاغوت و منم باب الله و منم آن کسی که آفتاب از برای من برگشت دو دفعه، منم آن اسم از اسماء

حسنی که اعظم واعلی است منم کتاب مسطور و بیت الله المعور، منم صاحب قرن اول، منم کسی که گذراندیم موسی را از دریا و غرق کردم فرعون را، و منم عذاب یوم الظله و منم آیه الله و منم امین الله، منم سمیع و علیم، منم خبیر و بصیر، منم کسی که می گردم هفت آسمان و هفت طبقه ی زمین را در طرفه العین، منم اول منم آخر، منم، کسی که می بینم اعمال بندگان را، و پوشیده نیست از برای من چیزی در آسمان و زمین، منم خازن آسمان ها که همه در تصرف من است، منم دانا به تغییرات زمان و حوادث آن در هر حال، و منم آن کسی که می دانم عدد مورچه ها و وزن آن ها را، و مقدار کوه ها و وزن آن ها را، و عدد قطرات باران ها را، منم آیات و نشانه های بزرگ خدا، منم آن آیاتی که نمود خدا به فرعون و عصیان و رزید فرعون منم کسی که می بینم اعمال خلائق را در مغرب و مشرق، و مخفی نیست بر من چیزی از آن ها، منم تکلم کننده به هفتاد زبان، و فتوی دهنده به هر چیز به هفتاد وجه منم آن کسی که می دانم هر چیز را که در شبانه روز حادث می شود امری بعد از امری و شیئی بعد از شیئی تا روز قیامت منم محمد مصطفی منم علی مرتضی؛ تا آخر که بنده بعضی از فقرات آن ها را به همان طوری که صاحب مناقب ترجمه کرده مرقوم داشتم و همه عبارات اوست

که به عینها از کتاب خواجه محمد دهمدار نقل کرده است، و خطبه طولانی است مشتمل بر حمد و ثنای الهی و درود نامحدود حضرت رسالت پناهی، و بیان بعضی از اخبار آینده، و حوادث امور و تقلبات دهور و علامات ظهور است که در کتب جمعی از علمای جمهور به همان تفصیل مسطور و مزبور است.

از جمله جمال الدین بن طلحه ی شافعی صاحب کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول که از فحول علماء عامه است در کتاب سر مکتوم که تقریباً هفتصد سال قبل براین آن کتاب را تالیف کرده است همین خطبه را من البدو الی الختم نوشته و ثبت نموده است.

و از جمله سید شریف جرجانی که در میان سنی ها به نهایت عصبیت معروفست به صدور آن خطبه از آن حضرت منکر نشده و به تفصیل نقل کرده است.

و هم چنین از خاصه هم فاضل متقی آخوند ملا محمد تقی مجلسی اول اعلی الله درجه و شیخ حر عاملی عامله الله به لطفه الخفی والجلی و آخوند ملا محسن فیض در کلمات مکنونه و سایر علمای خاصه و عامه به اختلاف کمی همین خطبه را نقل کرده و شرح نموده اند.

واز این معلوم است که این خطبه در نزد همه ی آن فحول ، متلقى به قبول بوده و همچنین است خطبه ی افتخار، و خطبه ی طتنجیه که به همین سبک و سیاق از حضرت اسد الله الغالب علیه السلام در بیان فضایل و مناقب خود صادر شده است، و علمای اخیار آن ها را هم در کتب معتبره ثبت کرده و گفته اند: آن حضرت این مناقب را به خود نسبت داده و خود را به این اوصاف وصف نموده است به هیچ وجه منافات با توحید افعال و «توحید» صفات ندارد زیرا که آن حضرت مظهر جلال و جمال و مصدر قدرت و افعال خداوند متعال است، و به هیچ وجه در ظهور این صفات و صدور این افعال شرکتی با خدا ندارد، بلکه او عبدیست مخلوق و بنده ای ست مرزوق، چنان چه خود آن حضرت بعد از بیان همین فضایل و مناقب فرموده اند: وکانی بضعفاء کم یقولون ان علیاً نصّ علی نفسه بالربانیه ، الا فاشهدوا انی استلکم عند الحاجه الیه ان علیاً نور مخلوق و عبد مرزوق.<sup>۱</sup>

ولیک چون آن جناب مأمور است از جانب خدا به هدایت خلق و تدبیر امور ایشان لهذا باید آن حضرت نشانه

---

<sup>۱</sup> - انگار می بینم افراد کوتاه فکر خواهند گفت : علی به ربوبیت خود تصریح کرد ، هان شما گواه باشید که من به موقع نیاز در این باره از شما خواهم پرسید که علی نوری مخلوق و بنده ای روزی خوار است .

وعلامتی از خدا داشته باشد، که به همان نشانه و علامت از برای خلق معلوم شود که او ولی خدا و امام و پیشوا و حاکم و فرمان رواست، از جانب خدا به همه ی ما سوی چنان چه هرگاه حاکمی به جانب مملکتی از جانب پادشاه مامور شود باید آن حاکم علامتی و نشانه ای از جانب پادشاه داشته باشد، که به همان نشانه و علامت همه ی رعایا بدانند که او از جانب پادشاه مامور است والا احدی از او باور نخواهد کرد. که او از جانب پادشاه مامور است، پس خود را از اطاعت او معذور داشته اصلاً تمکین به حکومت او نخواهند کرد، و او را هم تسلطی بر آن ها نخواهد بود، مگر وقتی که از نشانه ها و علامت های سلطان در نزد او باشد، و آن علامت ها و نشانه ها به چند قسم است:

۱ - یکی از آن ها فرمان ست از جانب سلطان که مشتمل باشد بر کلیات امر حکومت و قرار و قانون مصالح و مفاسد امور مملکت و رعیت و تعمیر بلاد و تدمیر اهل جور و فساد ،

۲ - و یکی خلعت است که پادشاه باید از لباس های مخصوص خود و از جامه خانه خاص خود خلعتی به او مرحمت کند تا این که رعیت پادشاه او را در زی سلطنت و لباس

حکومت دیده هیبتی از او در نظر رعیت ظاهر شود ورعبی در دل آن ها افکند.

۳ - ویکی شمشیر وحمایل است که از دلایل قهر و غضب است از برای سرکشان و گردنکشان .

۴ - ویکی هیکل و نشان است که صورت همایون در آن نشان باشد و آن نشانه ی کمال قرب سلطان ست و علامت است از برای این که او صورت پادشاه است در آن ناحیه و مملکت.

۵ - ویکی از علامات سلطنت نوکر است از نوکران خاص پادشاه که عبارت باشد از ارباب مناصب و کتاب و ضباط و عمال و فراش که همه ی آن ها را زیر دست و تحت حکم او قرار می دهند که به کمال اختیار و اقتدار و هیمنت در اخذ عطا و گرفتن و بستن و کشتن و زنده نگاه داشتن و رتق و فتق امور جمهور حکومت کند، و آنچه که مقصود و مراد پادشاه است از رفاه و آسایش بندگان اله به عمل آورد پس وقتی که چنین شد و مردم دیدند او شخصی است که از جانب پادشاه مامور است و فرمان پادشاه در دست و لباس سلطنت در بردارد و همه ی نشانه ها و علامت های پادشاهی در نزد اوست ، و نوکران خاص پادشاه در زیر حکم او هستند و همه اطاعت او را به خود لازم می دانند و جمیع آثار سلطنت و ریاست از او ظاهر، و همه ی

اوامر و نواهی و افعال پادشاهی از وی صادر است قطع و یقین حاصل می کنند که او از جانب سلطان مامور است و حکم او حکم سلطان، و امر او امر سلطان، و فعل او فعل سلطان است و قول او قول سلطان است، و اطاعت او اطاعت سلطان است و هرچه می کند همه به امر پادشاه و حکم اوست.

پس هم چنین است امر در خصوص کسی که از جانب خدا مبعوث و مامور است به نبوت و ولایت کلیه ی مطلقه و رتق و فتق امور جمهور خلایق، به حسب اقتضا و اختلاف ازمنه و دهور که می باید در او نیز این قبیل نشان ها و علامت ها از جانب خدا باشد، تا این که همه بدانند که او از جانب خدا آمده و در ادعای خود صادق است، والا کسی از او قبول نخواهد نمود و او را هم حجتی بر آن ها نخواهد بود، مگر این که از همان نشان ها و علامت ها که ذکر شد از جانب خدا داشته باشد، و در وقت حاجت از برای هدایت بندگان خدا و اتمام حجت بر آن ها ظاهر کند.

(الف) اما فرمان ایشان پس آن عبارت از کتب سماویه است مثل قرآن که مشتمل است بر کلیات امور نبوت و ولایت و دستور العمل ریاست و سلطنت و بیان مصالح و مفاسد امور عباد و حفظ ثغور و بلاد و قانون امر معاش و معاد .

(ب) واما خلعت ایشان پس آن عبارت از خلعت اصطفای وردای کبریا و عمامه ی کرامت و قمیص رحمت و کمر بند محبت و عصای منزلت است که از جانب خدا به ایشان عطا شده است.

(ج) واما نشان ایشان پس آن عبارت از هیکل توحید و صورت انزعیّت و هیأت اعتدال و استقامت است که سرتا پا حکایت می کند از جمال و جلال خداوند مجید و توحید پروردگار حمید، و آن دلیل کمال قرب و اتصال ایشان ست به خداوند منان.

(د) واما شمشیر ایشان پس آن عبارت از آثار قهر و غضب خداوند قدیر است . که تقدیر می شود به اراده ی ایشان در حین اهلاک اهل طغیان و عدوان، و تدمیر سرکشان و گردن کشان از امر و حکم ایشان.

(ه) واما خدام و عمال و کتاب و ضباط ایشان پس آن عبارت از ملائکه ی مدبرات و ملائکه ی عرش و کرسی و حجب و سرادقات و ملائکه ی خلق و رزق و موت و حیات است، و ملائکه ای که موکلند بر نزول امطار و اجرای انهار و غرس اشجار و تربیت اثمار و ملائکه ای که موکلند بر ثبت اعمال و افعال و ضبط ارزاق و آجال که همه ی این ها را خدا در تحت امر و حکم ولی مطلق قرار داده است، و آنها قدم از قدم بر نمی

دارند مگر به اذن و اراده ی او و حرکت نمی کنند مگر به امر و حکم آن حضرت.

و آن جناب نیز امری نمی کند مگر به اذن و اراده ی خدا و حکمی به آن ها از جانب او صدور نمی یابد مگر به رضای او جل شانّه ، پس وقتی که امر به این نهج باشد و همه دیدند که آن جناب کتابی از جانب خدا در دست دارد که به خانه ی ایشان نازل شده است، و هر عملی که می کند همه از روی آنست و او مخلع است به خلعت کرامت، و متلبس است به لباس قدس، و متصف است به صفات ربوبیت، و نزد اوست همه ی علامت و نشانه های خداوندی، و جمیع ملائکه در تحت امر و حکم اوست، و تمامی افعال و آثار ربوبیت از دست او جاری می شود، آن وقت قطع و یقین از برای همه حاصل می شود که اواز جانب خدا مامور است، حکم او حکم خداست، و امر او امر خداست، و فعل او و افعال خدا، و قول او قول خدا، و اطاعت او اطاعت خداست، و مخالفت او مخالفت خدا چنان چه در تمثیل به طور تفصیل بیان شد، حرفاً به حرف **وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلٰی**<sup>۱</sup>. خلاصه امر در هر دو مرحله به یک قرار است زیرا که همه ی سلاطین دنیا سر مشق سلطنت را از این جا برداشته اند.

پس هر چه آنجا بگوئی این جا بگو، یعنی چنان چه آثار و افعال سلطان در هر مملکتی از ممالک از حاکم مملکت ظاهر است، و افعال آن ها هم از ضباط و عمال و خدام و سایر مباشرین امور دیوانی صادر می شود هم چنین آثار و افعال خداوند منان و ملک دیان، نیز از انبیا و اولیاء ظاهر است، و آثار و افعال ایشان هم از ملائکه مدبرات و حمله ی عرش و کرسی و سرادقات صادر می گردد و به همین جهت:

یک دفعه نسبت این افعال به خدا داده می شود به طور استقلال.

و یک دفعه نسبت به انبیا و اولیاء به طریق وساطت و ماموریت از جانب حق.

و یک دفعه به ملائکه که مدبرات امرند به عنوان مباشرت. و همه ی این ها صحیح است، و منافات با توحید افعال و «توحید» صفات به هیچ وجه ندارد. زیرا که فعل ملائکه فعل ولی امر است، و او فعل خدا است، یعنی خدا فعل و اراده و مشیت خود را از دست او جاری می فرماید، و او هم فعل خود را از دست ملائکه جاری می کند، پس آن جناب به این اعتبار نسبت افعال را گاهی به خود می دهد، و گاهی به خدا، چنان چه نسبت افعال پادشاه را گاهی به خود پادشاه می دهند، و گاهی به اولیای دولت و حکام مملکت و سران

وسرکردگان لشگر پادشاه، مثلاً یک دفعه می گویند فلان قلعه را پادشاه گرفت، و یک دفعه می گویند. فلان سرکرده گرفت، و یک دفعه می گویند فلان فوج قلعه را فتح کرد. و همه صحیح است و هیچ یک منافاتی با سلطنت پادشاه ندارد. زیرا که همه به امر و حکم فرمان پادشاه است. خلاصه به این قرار است نسبت همه ی افعال ربوبیت به جناب ولایت مآب که بنده ای است از بندگان خاص خدا که او را مظهر صفات الوهیت و مصدر افعال ربوبیت خود قرار داده و همه ی افعال خود را از دست او جاری فرموده است چنان چه ابن ابی الحدید که از مشاهیر علمای عامه است در حق جناب ولایت مآب گفته است:

تقیلت افعال الربوبیه الی،

عذرت بها من شک انک مربوب

وقد قیل فی عیسی نظیرک مثله

فحسر لمن عادی علاک وتتیب

و یا علیه الدنیا ومن بدء خلقها

له وسیتلوا البد فی الحشر تعقیب

و در قصیده ی دیگر می گوید:

لولا حدوئک قلت انک جاعل

الارواح والاشباح والمستنزع

لولا مماتک قلت انک باسط

الارزاق تقدر فی العطاء وتوسع

مالدهر الاعبدک القن الذی

بنفوذ امرک للبریه مولع

والیه فی يوم المعاد ایابنا

وهو الملاذ لنا غدا والمشفع

علم الغیوب الیه غیر مدافع

والصبح ابیض مسفر لا یدفع

درقصیده ی دیگر می گوید:

علام اسرارالغیوب ومن له

خلق الزمان ودارت الافلاک

متعاضم الافعال لاهوتیها

للامر قبل وقوعها دراک

خلاصه مقصود ما ازاین خاتمه این بود که از برای همه معلوم شود که اهل سنت وجماعت با این که جناب امیر المومنین «ع» را خلیفه ی بلا فصل نمی دانند، وبه خلافت ظاهره ی عترت طاهره قائل نیستند، ودر این دو فقره با شیعه ی اثنی عشریه مخالفت اظهار می کنند «ولی» اقرار دارند به ولایت مطلقه ی جناب ولایت مآب «ع»، واعتراف می کنند

به همه ی فضائل و مناقب ائمه ی اطیاب، و این معنی از برای اغلب ناس مشتبه است، و چنین می دانند که سنی ها منکر فضایل ائمه ی ما هستند، و این اشتباهیست که ناشی از عدم تتبع به کتب و زبر آنهاست چه هرکس از کتب و زبر آن ها مخبر و مستحضر باشد، می داند که آن ها اصلاً به فضایل و مناقب و مقامات و مراتب ائمه ی ما انکار ندارند، سهلست آن ها فضایی از برای ائمه ی هدی علیهم السلام بیان کرده اند که اکثر مخالفین ما آن ها را قبول نمی کنند و به همه ی آن ها انکار دارند چنان چه دیدی.

پس حضرات، حقیقتاً در این مرحله هم با شیعه مخالفند، هم با سنی «ها». چنان چه می بینی الان با ما عداوت می ورزند، به این جهت که می گویند شما ها چیزها یی در حق ائمه ی هدی، و بیان فضایل و مناقب ایشان می گوئید که اصلاً آن ها دارای آن فضایل و مناقب و مقامات و مراتب نیستند. و حال آن که ما تا حال هر چه گفته و می گوئیم بالاتر از سنی ها چیزی نگفته و نخواهیم گفت، و از حضرات هم زیاده از آنچه سنی ها در حق ائمه ی ما اقرار دارند توقع نداریم و می گوئیم:

بیائید همه اتفاق کنیم به آن چیزی که سنی ها اقرار دارند و در تشیع کمتر از سنی نباشیم و از اولیای دولت قاهره

ی باهر نیز مستدعی هستیم که اگر بخواهند این اختلاف را از میان بردارند قدغن بفرمایند به حضرات که انکار فضایل و مناقب ائمه ی اطهار علیهم السلام را در میان شیعه ای اثنی عشریه و ممالک محروسه ی ایران که شیعه خانه است شعار قرار ندهند و در بالای منبر به جز ذکر فضایل ائمه ی اطهار، و معالم دینیه و معارف الهیه، چیز دیگری نگویند، و از برای آل اطهار مناقص قرار ندهند، و کسانی را که بالاتر از سنی ها فضیلتی از فضایل و مناقب حضرت اسدالله الغالب علیه السلام نمی گویند نسبت به غلو ندهند، و با آن ها به مقام معارضه و مخاصمه نیایند، و با اهل معرفت محض از راه جهالت عداوت نورزند، و بی جهت اذیت به آن ها نکنند، و میان فرقه ی اثنی عشریه و طایفه ی امامیه که جمع قلیلی هستند به عصبیت و جاهلیت اختلاف و تفرقه نیندازند، و شق عصای مسلمین نکنند، و باعث شماتت دشمنان دین نباشند، و برادر وار باهم رفتار نمایند اگر واقعاً نمی دانند بیایند از علما یاد گیرند، و به کتب معرفت و حکمت و تفاسیر و اخبار ائمه ی اطهار رجوع نمایند، و معرفت تحصیل کنند و اگر می دانند و از همه ی آنها استحضار دارند، عمداً انکار نمایند، که انکار کفر است، چنان چه اخبار متواتره از ائمه ی اطهار در این باب وارد است از جمله:

در منتخب بصائر به اسانید صحیحه از حذا مرویست که گفته است، از جناب امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که در ضمن حدیثی فرمود: ان اسوء اصحابی عندی حالاً، الذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا فیروی عنا، فلم یحتمله قلبه واشماز منه وجحدہ وکفر بمن دان به، ولایدری لعل الحدیث منا خرج والینا اسند فیکون بذلک خارجاً عن ولایتنا ترجمه ی: این روایت هدایت فرجام که در ختام این رسیلہ ی مختصره قرار داده وبه آن ختم کلام خواهیم نمود این ست که امام علیه السلام فرموده اند: به درستی وبه تحقیق بدترین اصحاب من در نزد من از حیثیت حال کسی است که چون می شنود حدیثی که نسبت به ما داده می شود وازما روایت می شود پس متحمل نمی شود به آن قلب او، ومشمئز می شود از شنیدن آن وانکار می کند آن حدیث را، وتکفیر می کند کسی را متدین شده است به آن، وحال آن که نمی داند شاید حدیث ازما خارج شده است، وبه سوی ما مستند است، پس به سبب این انکار وتکفیر خارج می شود از ولایت ما. تمام شد آنچه که از این رساله منظور داشتیم وختم گشت به حمدالله بروفق اسمی که در اول گذاشتیم ومطابق آمد درطی نگارش با فرمایش جناب صادق علیه السلام که فرموده اند:

عَلَّمَ الْمَحَجَّهَ وَاضِحَ لِمُرِيدِهِ

وَأَرَى الْقُلُوبَ عَنِ الْمَحَجَّةِ فِي عَمَى  
وَلَقَدْ عَجِبْتُ لَهَا لِكَ وَنَجَاتُهُ

مَوْجُودَةً وَلَقَدْ عَجِبْتُ لِمَنْ نَجَى

باری اگر چنان چه درمجاری مسطورات خطائی رفته یا در مطاوی کلمات از حدود ادب تجاوزی واقع گشته، از کمال رأفت اولیای دولت، وباریافتگان حضور معدلت دستور باهر النور دور نیست که مورد اغماض سازند، نه اعراض، و به نظر اصلاح نگرند نه اعتراض، چه دل پژمرده، و خاطر افسرده را از توارد نوائب دهر و حوادث روزگار دست قدرت از کار رفته، قلم در کفم سرکشی کرده، عنان اختیار از پنجه ی اقتدار گرفته، این همه را بی اختیار نگاشتم، والسلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی والحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم و منکری فضائلهم اجمعین، من الان الی یوم الدین. وقد فرغ من تسویده العبد المذنب الجانی الشریف الحسنی حسین بن محمد التبریزی الممقانی فی الیوم السابع عشر من شهر رجب المرجب سنه ۱۲۸۵.

پایان.